قصايد سه گانه

لامية العرب، لامية العجم و لامية الكُرد

و قصیده‌ی
بانَتْ سُعاد



ترجمه ی : علامه برهان الدین حمدی

به کوشش : دکتر مهیندخت معتمدی

قصاید سه گانه

لامیة العرب، لامیة العجم و لامیة الکُرد

و قصیدەی

«بانَتْ سُعـاد»

ترجمەی:

علاّمه بـرهان الدّین حمدی

بـه کوشش: دکتر مهیندخت معتمدی

قصاید سه گانه

لامیة العرب، لامیة العجم و لامیة الکُرد

مترجم : علّامه برهان‌الدین حمدی

به کوشش : دکتر مهیندخت معتمدی

تصویر روی جلد : استاد هادی ضیاءالدینی

طراحی کامپیوتری : ماجد پرتوی

ناشر : پرتوبیان

سال و نوبت چاپ : اول / بهار ۸۸

شمارگان و قطع : ۲۰۰۰ نسخه / رقعی

قیمت : ۱۵۰۰ تومان

حمدی،برهان‌الدین، ١٢٨٤ــ ١٣٦٦.
فصاید سه‌گانه: **لامیةالعجم** (طغرایی). **لامیة الکُرد** (عرفان سنندجی). و **لامیة العرب** (شنفری) و قصیده‌ی بانت سعاد/کعب بن زهیر؛ ترجمه علامه برهان‌الدین حمدی ؛به کوشش مهیندخت معتمدی. سنندج : پرتوبیان،١٣٨٤.
هـ ، ۱۱۲ ص.

ISBN: 964 - 8327-14 -9

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱.قصیده – مجموعه‌ها. ۲. شعر عربی – ترجمه شده به فارسی. ۳. محمد (ص)،پیامبر اسلام ـ ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق . ـ ـ شعر. الف. شنفری ،عمروبن مالک ، ــ۷۰ ؟ قبل از هجرت ، **لامیة العرب**. ب. طغرایی ، حسین بن علی،٥١٤ ــ٤٥٥ ق،**لامیةالعجم** . شرح . ج. عرفان سنندجی ، عبدالحمید بن عبدالکریم ، ١٣٤٤-١٢٧٣ق **لامیة الکُرد** .. د . کعب بن زهیر ،– ٢٦ق ، بانت سعاد . هـ . معتمدی مهیندخت ، ۱۳۰۸– ،مترجم . و . عنوان . ز.عنوان : **لامیةالعجم ، لامیة الکُرد. لامیة العرب.** ح. عنوان : **لامیةالعجم.** ط . عنوان : **لامیة الکُرد** .. ی عنوان : **لامیة العرب** - ک. عنوان : بانت سعاد .

٦ ق ٨ ح / ۲۵۹۲ PJA

۸۹۲/۷۱۰۰۸

ISBN: 964-8327-14-9

شابک: ۹ـ۱۴ـ۸۳۲۷ـ۹۶۴

انتشارات پرتو بیان

سنندج، چهار راه شهدا، روبروی پاساژ عزّتی

تلفن: ۲۲۵۸۷۵۹-۰۸۷۱ همراه : ۰۹۱۸۳۷۱۵۹۳۸

WWW.kurdbook.Com

بسم الله الرحمن الرحیم

فهـرست

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش گفتار مترجم:

احمده و بِهِ استَعین و علي رَسوله محمّد و آله و اَصحابه اُصَلّي و اُسلّم و بعد یکی از دوستان باایمان که علاقه وافری به تلاوت و حفظ و فهم و معانی قرآن مجید دارد، و به این حقیقت پی برده است که فهم معانی آیات و اطلاع از رموز و دقایق و ادراک لطایف و وجوه اعجاز این کتاب آسمانی که **«لایاتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ»** بدون اطلاع کافی از علوم ادبیّه و مطالعه‌ی آثار اُدبا و شعرا و فُصحای زبان عربی ممکن نیست، و آگاهی از سبک‌های مختلف بلغا و سرایندگان است که ذهن انسان را برای غواصی در دریای گهربار قرآن و به دست آوردن گوهرهای تابناک آن، مستعد می‌سازد،

حکمت شعر و سحر بیان فضلاست که جوینده را به اسرار بلاغت و دلائل اعجاز کلام حکیم حمید هدایت و راهنمایی می‌کند؛ به همین مناسبت به اشعار و آثار شعرا و نویسندگان عرب دلبستگی پیدا کرده است و از این بی‌بضاعت خواست که دو قصیده‌ی **لامیةالعرب** و **لامیةالعجم** و هم چنین لامیه‌ی سروده‌ی مرحوم پدرم را که در بین شعرا و ادبای کرد که با او معاصر بوده‌اند به قصیده‌ی **لامیةالکرد** مشهور شده است به فارسی ترجمه کرده در دسترس او و سایر علاقه‌مندان قرار دهم.

هر چند پیری و ضعف قوه‌ی باصره و سرپیچی دست‌ها از دستورهای نیروی اراده و حرکات خودسرانه آن‌ها اقدام به چنین کاری را برایم مشکل کرده‌اند، ولی رد تقاضای دوست وفاداری که غالباً از وحشت تنهایی مرا می‌رهاند، و با همدمی و موافقت خود سرگرم می‌سازد، به نظرم مشکل‌تر آمد. لذا با وجود موانع مذکوره تا جایی که برایم مقدور است و ذهن جوانان علاقه‌مند به ادب عرب استعداد پذیرش آن را دارد، به توضیح لغات و ترجمه‌ی قصاید نامبرده می‌پردازد، و قبلاً توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنم:

قصیده‌ی **لامیةُالعرب** شنفری مربوط به عصر جاهلی عرب و قرن ششم میلادی و قصیده‌ی **لامیةُالعجم** طغرائی مربوط به عصر اسلام و قرن دوازده و قصیده‌ی **لامیةُالکرد** عرفان مربوط به قرن ۱۸ میلادی است.

قصیده‌ی اول را مردی عرب بدوی فقیر و دزد و غارتگر که زندگی خود را اغلب در بیابان‌ها به سر می‌برد انشا کرده و آن را در درّه‌ها و کوهها و بیابان‌های خشک و سوزان سروده است.

قصیده‌ی دوم را مردی مسلمان فارسی زبان متمکّن و متمدن منتسب به دربار سلاطین در شهری که در عصر او یکی از مراکز بزرگ علم و تمدن به شمار می‌آید انشا کرده است.

قصیده‌ی سوم را مردی عالم روحانی از طبقه‌ی متوسط اجتماع که زبان مادریش کُردی بوده است و اوقاتش صرف تعلیم و تدریس علوم عقلی و نقلی و فحص و بحث در مسائل دینی می‌شد سروده است.

بدیهی است محیط زندگی و شرایط زمان و مکان و اوضاع و احوال اجتماعی در هر یک از آنان تأثیر کلی داشته است.

این نکته را ناگفته نگذارم که به شهادت کتاب‌های تاریخ ادبیات عرب قصیده‌های اول و دوم بهترین اشعار سرایندگان آن‌هاست، ولی سراینده قصیده‌ی سوم اشعار و قصاید بهتر و فصیح‌تر از قصیده‌ی **لامیة** را نیز دارد که امیدوارم به زودی طبع و منتشر شوند.

چون ممکن است بعضی از خوانندگان به یادگیری لغات بیشتر علاقه داشته باشند، به رعایت حال ایشان و به منظور توضیح بیشتر درباره‌ی اشعار، معانی لغاتی که کمتر در زبان فارسی متداولند جداگانه نوشته می‌شوند، و در ترجمه‌ی اشعار ممکن است در بین معانی آن‌ها تقدیم و تأخیر روی دهد و به عبارت دیگر ترجمه‌ی تحت‌اللفظی نمی‌باشند.

از خوانندگان گرامی تقاضا می‌شود در صورت مشاهده‌ی هرگونه نقص و اشتباهی آگاهم سازند بسی سپاسگزار خواهم شد.

اینک ترجمه‌ی قصاید، و ناظم آن‌ها به طور اختصار قبلاً معرفی خواهد شد.

برهان الدّین حمدی

باسمه تعالی

شنفری

اسم و نسب این شاعر به درستی معلوم نیست، جمعی او را **ثابت بن اَوْس** می‌خوانند، و بعضی اسم او را عَمْر و اسم پدرش را مالک می‌دانند، در هر صورت چون این شخص دارای لب‌های ضخیمی بوده است به شنفری ملقب گردیده است و شعرا و ادبا او را به این اسم می‌شناسند، و از شعرای طبقه دوم عصر جاهلی به شمار می‌آورند. در سال وفات او نیز اختلافاتی وجود دارد، و قدر مسلّم این است که در بین سال‌های ۵۱۰ و ۵۲۵ میلادی در گذشته است، و در هیچ یک از کتاب‌هایی که در دست دارم، درباره‌ی سال تولّدش چیزی نوشته نشده است.

این شاعر، یمنی و از قبیله **«اَزْد»** بود ولی دوران کودکی و نوجوانی را در حال بردگی در میان قبیله‌ی بنی سلامان گذرانید و هنگامی که رشد پیدا کرد نتوانست بردگی و اهانت‌هایی را که درباره‌اش معمول می‌شد تحمّل کند، از میان ایشان گریخت، و از درِ دشمنی درآمد و شماری قریب به صد تن را به تدریج از افراد قبیله‌ی سلامان بکشت، و عاقبت به دست مردان این قبیله کشته شد.

در کتاب‌های تاریخ ادبیات عرب گاهی به کلماتی مانند **«صَعالیك»** جمع صعلوک به معنی فقیر و **«عَدّائین»** به معنی دوندگان جمع **عَدّاء** صیغه مبالغه از مصدر عَدْو به معنی دویدن، و **«اَغْرِبَة»** جمع غُراب که سیاهان را به آن تشبیه می‌کنند، و **«خُلَعاء»** جمع خلیع به معنی رانده شده، برمی‌خوریم.

توضیح این کلمات به طور اختصار از این قرار است: معدودی از شعرای دوره‌ی جاهلیت عرب مانند: «**شنفری**» و «**سُلَیك**» بن سُلَكه و «**تابَّطَ شَرّاً**» یعنی شر[1] را زیر بغل گذاشته است، چون مرد شریری بود و همیشه شمشیر زیر بغل داشت، به این اسم مشهور شده بود، و «**عُرْوَة**» بن‌الورد که به واسطه‌ی فقر و احتیاج شدید ناچار بود وسیله‌ی زندگی خود را از طریق دزدی و راهزنی و قتل و غارت و ربودن اموال دیگران تأمین کند، و به همین مناسبت آنان را **صَعالیك** می‌گفتند، و چون در وقت فرار و دویدن سرعت زیاد داشتند به طوری که حتّی از اسبهای اصیل عربی سبقت می‌گرفتند، و پس از ربودن اموال، به غارها و کوه‌ها و پناه‌گاهها پناه می‌جستند، آنان را «**عدّاء**» می‌گفتند.

این غارتگران برای رفع تشنگی، آب را در بیضه‌ی شترمرغ ذخیره و در جاهای امن در زیر شن‌ها و ریگ‌ها پنهان می‌کردند و بدینوسیله به حیات خود ادامه می‌داند.

ولی غارت‌شدگان که گاهی آنان را تعقیب می‌کردند، پس از ناپدید شدن سارقین، از ترس تشنگی و تلف شدن در صحراهای گرم و سوزان ناچار بودند که از تعقیب صرف‌نظر کنند.

بعضی از این شعرای بینوا که سیاه پوست بودند «**اَغْرِبَةُ الْعَرَب**» نامیده می‌شدند. غالباً پدران و رؤسای عرب این گونه افراد را از قبیله خود رانده و دور می‌کردند، و طرد و خلع آنان را به قبائل اعلام کرده نسبت به جنایات و اعمال ایشان، از خود سلب مسئولیت می‌نمودند. در این حال رانده‌شدگان را (**خُلَعاء**) می‌گفتند.

شعرای صلعوک پس از این که به وسائل نامبرده، اشیای مورد احتیاج خود را تهیّه می‌کردند، و در پناهگاه‌ها آرامش خود را به دست می‌آوردند، مشقّات و رنج‌هایی را که متحّمل شده بودند و شجاعت‌ها و توانایی‌ها و سایر خاطرات خود را به زبان رسای شعر بیان کرده قصایدی می‌سرودند.

۱ـ شرّ: منظور شمشیر است.

شنفری جامع چهار وصف مذکور بود. قصیده‌ی **لامیةُالعَرب** که اثر جاودانه‌ی اوست بیانگر کفایت و لیاقت و تحمّل رنج و مشقت و محرومیّت اوست و در آن به نومیدی از قبیله و برادران، ترجیح دادن درندگان بر آنان بی‌نیازی از یاران با داشتن سلاح جنگ، بیان اوصاف حسنه‌ی خود، تحمّل گرسنگی، تشبیه خود به گرگان و شرح اوصاف آنان، پیشی جستن از مُرغان، کیفیت خواب و استراحتش، شجاعت و صبر و پایداری و مقاومت در مقابل ناملایمات، انس گرفتن با وحوش و سباع اشاره می‌کند.

به نظر می‌رسد که سبب اشتهار قصیده‌ی **لامیةُالعَرب** عبارت «**عَلِموا اَوْلادَکُم لامِیَّةَ الْعَرَبِ فَاِنَّها تُعَلِّمُهُمْ مَکارِمَ الْاَخْلاقِ**» (بیاموزید به فرزندان خودتان **لامیةُالعَرب** را، زیرا به آنان اخلاق نیک را می‌آموزد.) باشد، که بعضی آن را به حضرت رسول (ص) نسبت می‌دهند و جمعی آن را گفته‌ی حضرت عمر بن خطّاب می‌دانند.

این قصیده نمونه‌ی بارزی از شعر و ادب عصر جاهلی عرب و آینه‌ی تمام نمای زندگی صعالیک است، روی همین اصل است که دانشمندان بنامی مانند زمخشری و مبّرد و ثعلب شرحها را بر آن نوشته‌اند و مورد توجّه دانشمندان و خاورشناسان اروپایی قرار گرفته، آن را به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه کرده‌اند، و در کشورهای شرقی و غربی مکرر به چاپ رسیده و منتشر گردیده است.

این قصیده مشتمل بر ۶۸ بیت و وزن عروضی آن بحر طویل است:

«**فَعُولُنْ مَفاعیلُنْ فَعُولُنْ مَفاعِلُنْ**» دوبار و در بعضی از مصراعها تغییراتی به نظر می‌رسد که بر اهل این فن پوشیده نیست.

نوشته فوق خلاصه‌ایست از:

۱- دایرةالمعارف اسلامی.

۲- تاریخ ادبیات عرب، نوشته: جرجی زیدان.

۳- المجانی الحدیثه عرب، نوشته: فوأد افرام بستانی.

۴- مختارالشعرالجاهلی، نوشته‌ی: محمد سعید گیلانی.

۵- جواهر الادب، نوشته‌ی: محمد سعید گیلانی.

سروده‌ی شنفری

قصیده‌ی لامیةُالْعَرَب

۱- اَقیموُا بَني اُمّي صُدورَ مَطِيِّکُمْ وَاِنّي اِلَي قَومٍ سِواکُمْ لَاَمْیَلُ

لغات:

اقیموُا: بر پای دارید، بلند کنید، فعل امر از باب افعال.

بَني: پسران، جمع ابن. **اُمّ**: مادر. **صُدوُر**: سینه‌ها، جمع صدر. **مَطِيّ**: چهارپایان سواری جمع **مَطِیَّة**. **سِوی**: غیر. **اَمْیَلَ**: مایل‌تر، اسم تفضیل.

معنی شعر:

ای برادران! شتران خود را بر پای دارید، زیرا من به گروهی غیر از شما مایل‌ترم. (آماده‌ی مسافرت شوید من از زندگی با شما بیزارم).

۲- فَقَدْ حُمَّتِ الْحاجاتُ وَ اللَّیْلُ مُقْمِرٌ وَ شُدَّتْ لِطَیّاتٍ مَطایا وَ اَرْحُلُ

لغات:

حُمَّت: مقدّر شده است، فعل ماضی مجهول. **حاجات**: نیازمندی‌ها جمع **حاجة**. **لیَل**: شب. **مُقمِر**: مهتابی.

شُدَّت: بسته و محکم شده است، فعل ماضی مجهول. **طَیّات**: نیّت‌ها جمع **طِیَّة**. **مَطایا**: جمع **مَطِیة**. **اَرْحُل**: بارها، جمع **رَحْل**.

معنی شعر:

بی‌شک نیازمندی‌ها مقدر شده و شب مهتابی است و برای برآورده شدن نیت‌هایی، مال‌های سواری و بارها بسته شده‌اند (موجبات سفر شما فراهم است).

۳- وَ فیِ‌الاَرضِ مَناءٌ لِلْکَریمِ عَنِ الأذی وَ فیْها لِمَنْ خافَ القِلي مُتَعَزَّلُ

لغات:

مَنْأی: جای دور شدن، اسم مکان. **اذی**: آزار. **خافَ**: ترسید، فعل ماضی. **قِلَي**: دشمنی و مکروه داشتن، **مُتَعَزَّل**: جای کناره‌گیری، اسم مکان از باب تفعّل.

معنی شعر:

در زمین به قصد دور شدن از آزار، جا برای مرد بزرگوار وجود دارد، و برای کسی که از دشمنی و ناخوشایند دیگران بترسد، جای کناره‌گیری هست.

٤- لَعَمرُکَ مَا فی الْأَرضِ ضَیْقٌ عَلَي امْرِیٍ سَرَی رَاغِباً اوْ رَاهِباً وَ هُوَ یَعْقِلُ

لغات:

لَعَمرُکَ: به عمر تو، به جان تو. **ما**: نیست، **ضَیْق**: تنگی. **إمْرِئ**: مرد. **سَرَی**: شبروی کرد، فعل ماضی. **راغِبٌ**: مائل، اسم فاعل. **راهِب**: ترسان، اسم فاعل. **یَعْقِلُ**: بفهمد، فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

به جان تو در زمین، برای مردی که به سبب تمایل به چیزی یا به سبب ترس از چیزی شبروی کند، و عقل داشته باشد، تنگی وجود ندارد.

٥- وَلی دُوْنَکُم اهْلُونَ سِیدٌ عَمَلَّسٌ وَ اَرْقَطُ زُهْلُولٌ وَ عَرفاءُ جَیْأَلُ

لغات:

دونَ: بجز یا نزدیک. **اَهلُونَ**: اهالی، ملحق به جمع مذکر سالم. **سِید**: گرگ و شیر. **عَمَلَّسَ**: تندرو، سریع. **اَرْقَط**: پلنگ و هر چیز سفیدی که خال‌های سیاه داشته باشد، یا چیز سیاهی که نقطه‌ی سفید در آن موجود باشد، صفت مشبّهه. **زُهْلُول**: نرم و هموار. **عَرْفاء**: حیوانی که گردنش دارای موی زیاد و انبوه باشد، صفت مشبّهه. **جَیْأَلَ**: کفتار.

معنی شعر:

من غیر از شما اهل و یارانی دارم و آن‌ها عبارتند از گرگ یا شیر سریع و پلنگ نرم تن و کفتاری که گردنش دارای موی انبوه است (من مصاحبت با درندگان را بر مصاحبت با شما ترجیح می‌دهم و در آتیه با آنان معاشرت می‌کنم)

٦- هُمُ اْلأَهْلُ لا مُستَوْدَعُ السِّرِ ذائعٌ   لَدَیْهِمْ وَ لَاالْجانی بِمَاجَرَّ یُخْذَلُ

لغات:

مُستَوْدَعُ: چیزی که ودیعه گذاشته شده است،اسم مفعول از باب استفعال. **سِرّ**: راز. **ذائعٌ**: فاش، اسم فاعل. **لَدَی**: نزد. **جانی**: گناهکار، اسم فاعل. **جَرَّ**: گناه کرده است، فعل ماضی معلوم. **یُخْذَلُ**: خوار داشته می‌شود، مضارع مجهول.

معنی شعر:

فقط آن درندگان اهلّیت و شایستگی دارند، نه رازی که نزد ایشان و دیعه است فاش می‌شود، و نه گناهکار به سبب گناهی که مرتکب شده است مورد اهانت قرار می‌گیرد.

٧- وَ کُلٌّ اَبِیٌّ بَاسِلٌ غَیرَ اَنَّنِي   اِذا عَرَضَتْ اُولَي الطَّرائِدِ اَبْسَلُ

لغات:

اَبِیّ: سرکش، صفت مشبّهه. **باسِل**: دلیر، اسم فاعل. **عَرَضَتْ**: آشکار شد، فعل ماضی معلوم. **اُولی**: سرآغاز. **طَرائِد**: رانده‌شدگان، جماعت دشمن یا شکار که محاصره و به طرفی رانده شوند، جمع **طَرِیدَة** اسم مفعول بر وزن فعیل. **اَبْسَل**: دلیرتر اسم تفضیل.

معنی شعر:

همه‌ی آن درندگان دلیرند، ولی وقتی که اولین دسته‌ی رانده‌شدگان ظاهر شوند من از آن‌ها دلیرترم.

۸- وَ اِنْ مُدَّتِ الْأَیدِی إلَي الزّادِ لَمْ اکُنْ   بِاَعْجَلِهِمْ اِذاجْشَعُ الْقَوْمِ اعْجَلُ

لغات:

مُدَّت: کشیده شد، فعل ماضی مجهول. **اَیدی**: دست‌ها جمع یَد. **زاد**: توشه و غذا. **اعْجَلُ**: شتابان‌تر اسم تفضیل. **اِذْ**: زیرا وقتی. **اَجْشَع**: حریص‌تر، پرخور و متجاوز به سهم دیگران، اسم تفضیل.

معنی شعر:

و اگر دستها به سوی غذا کشیده شوند، من شتابان‌تر آنان نیستم زیرا حریص‌تر قوم شتابان‌تر است.

۹- وَ مَا ذاكَ إلاّ بَسْطَةً عَنْ تَفَضُّلٍ   عَلَيْهِمْ وَ كانَ الْاَفضَلَ الْمُتَفَضِّلِ

لغات:

ما: نیست. **ذاكَ**: آن. **بَسْطَة**: گسترش، توسعه. **تَفَضُّل**: بخشش و برتری، مصدر باب تَفَعُّل. **اَفْضَلْ**: برتر، اسم تفضیل. **مُتَفَضِّلْ**: بخشنده و برتری‌جوی. اسم فاعل از باب تَفَعُّلْ.

معنی شعر:

و نیست آن (تأخیر در تناول غذا) مگر به خاطر گسترش بخشش به ایشان و کسی که بخشش کُنَد برتر است.

۱۰- وَ اِنّي كَفانِي فَقْدَ مَنْ لَيسَ جازِياً   بِحُسْني وَ لافی قُرْبِهِ مُتَعَلِّلُ

۱۱- ثَلاثَةُ اَصْحابِ فُؤادٌ مُشَيَّعٌ   وَ اَبيَضُ اِصْليتٌ وَ صَفْرا عَيطَلُ

لغات:

كَفي: کفایت کرد، فعل ماضی معلوم. **فَقْد**: نداشتن و نبودن. **جازی**: پاداش دهنده، اسم فاعل. **حُسني**: نیکوتر، اسم تفضیل مؤنّث. **قُرب**: نزدیکی. **مُتَعَلِّل**: خودداری‌کننده اسم فاعل از باب تفعّل. **اصحاب**: یاران جمع صاحب، اسم فاعل. **فُؤاد**: قلب. **مُشَيَّع**: تقویت شده، اسم مفعول از باب تفعیل. **ابْيَض**: شمشیر و هر چیز سفید، صفت مشبهه. **اِصليت**: بُرنده و صیقلی شده، **صَفْراء**: زرد رنگ، صفت مشبّهه‌ی مؤنث. **عَيْطَل**: دراز گردن. کنایه از کمان است.

معنی دو شعر:

اگر دوستی نداشته باشم که پاداش نیکوتر بدهد و در نزدیک شدن تعلّل و خودداری نکند، به جای او سه یار مرا کافی است، و آن‌ها عبارتند از: قلب شجاع و شمشیر برنده و کمان بلند زرد رنگ.

۱۲- **هَتُوفٌ مِنَ المُلْسِ الْمُتُونِ يَزِينُهَا رَصَائِعَ قَد نِيطَتْ اِلَيْهَا وَ مِحْمَلُ**

لغات:

هَتُوف: آوازدهنده و صفیر کننده، اسم فاعل بر وزن فَعُول. **مُلْسْ**: نرم‌ها، جمع **اَمْلَس**، صفت مشبّهه. **مُتُون**: پشتها، جمع مَتن. **يَزِينُ**: می‌آراید، فعل مضارع معلوم. **رَصائع**: زیورها، مقصود زیورهای کمان و شمشیر است، جمع **رَصيعَة**. **نِيطَت**: آویزان شده است، فعل ماضی مجهول. **مِحْمَل**: حمایل، بند شمشیر و کمان، اسم آلت از مصدر **حَمْل**.

معنی شعر:

آوازدهنده از کمانهای پشت نرم که زیورهای آویخته شده و حمایل، آن‌ها را بیارایند.

۱۳- **اِذا زَلّ عَنْهَا السَهْمُ حَنَّتْ كَاَنَّهَا مُرَزَّاةٌ ثَكلي تَرِنُّ وَ تُعْوِلُ**

لغات:

زَلَّ: لغزید، فعل ماضی معلوم. **سَهم**: تیر. **حَنَّتْ**: نالید فعل ماضی معلوم. **كَأَنَّ**: گویا، مثل اینکه. **مُرَزَّاة**: زنی که بهترین نزدیکانش مرده باشد، زن مصیبت‌زده. **ثَكلي**: زنی که فرزندش مرده باشد، صفت مشبّهه. **تَرِنُّ**: می‌نالد، فعل مضارع معلوم. **تُعْوِلُ**: با صدای بلند گریه می‌کند، فعل مضارع از باب افعال معلوم.

معنی شعر:

وقتی که تیر از آن خارج شود، بنالد مانند زنی که نزدیکترین کسان و فرزندش مرده باشد و بنالد و با صدای بلند گریه کند.

۱۴- وَلَسْتُ بِمِهْيافٍ يُعَشّي سَوامَهُ   مُجَدَّعَةً سُقْبَانُها وَ هِـي بُهَّلُ

لغات:

لَسْتُ: نیستم، فعل ماضی از افعال ناقصه. **مِهیاف**: بسیار تشنه صیغه‌ی مبالغه. **يُعَشّيَ**: در شب بچراند، فعل مضارع از باب تفعیل. **سَوام**: چهارپای چرنده. **مُجَدَّعَةً**: بچه‌ای که غذای کم به او داده باشند اسم مفعول مؤنث از باب تفعیل. **سُقبان**: نوزادان شتر جمع **سَقْبْ**. **بُهَّلْ**: شتر ماده که پستانش باز باشد باهِل است و جمع آن **بُهَّلْ** است.

معنی شعر:

(گاهی پستان شتران را با ریسمانی که آن را صِرار می‌گویند بسته، نوزادان را از خوردن شیر آنان محروم می‌دارند).

من مرد بسیار تشنه‌ای نیستم که شترانش را در شب بچراند، و نوزاد آنها را از شیر مادر باز دارد، و پستان شتران باز است.

۱۵- وَلاجُبَّإٍ اَكْهي مُرِبٍّ بِعِرْسِهِ   يُطالِعُهَا فِي شَأنِهِ كَيْفَ يَفْعَلُ

لغات:

جُبَّأ: ترسان. **اَكْهي**: ناتوان، بدخو، کودن صفت مشبّهه از مصدر **كُهي**. **مُرِبّ**: اقامت کننده اسم فاعل از باب افعال. **عِرْسْ**: همسر. **يُطَالِعُ**: آشکار سازد، آگاه کند، فعل مضارع

از باب مفاعله. **شَاْن**: کار، حال. **کَیْفَ**: چگونه، هر طور. **یَفْعَلُ**: عمل می‌کند، فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

و من مرد ترسان و ناتوانی نیستم که همیشه با زنش بنشیند و از هر کاری که می‌کند او را آگاه می‌سازد.

۱۶- وَ لَاخَرِقٍ هَیْقٍ کَأَنَّ فُؤادَهُ   یُظِلُّ بِهِ المُکَّاءُ یَعْلُوُو یَسْفُلُ

لغات:

خَرِق: ترسان. **هَیْق**: شترمرغ. **فُؤاد**: قلب. **یُظِلُّ**: سایه اندازد، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **مُکّاء**: اسم نوعی از مرغان. **یَعْلوُ**: بالا برود، فعل مضارع معلوم. **یَسْفُلُ**: پایین برود. فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

من مرد ترسان مانند شترمرغ نیستم که مثل این است اگر مکّاء بر آن سایه اندازد قلبش بالا و پایین برود.

۱۷- وَ لاَخَالِفٍ دارِیَّةٍ مُتَغَزِّلٍ   یَروُحُ وَ یَغْدوُ دَاهِناً یَتَکَحَّلُ

لغات:

خالِف: عقب مانده، اسم فاعل. **دارِیَّة**: خانه‌نشین منسوب به دار. **مُتَغَزِّل**: غزل‌خوان و مداح زنان، اسم فاعل از باب تفعل. **یَرُوحُ**: سر شب را بگذراند، فعل مضارع از افعال ناقصه. **داهِن**: روغن مال. **یَتَکَحَّلُ**: سرمه به چشم بکشد فعـــل مضارع از باب تفّعل. **یَغدُو**: صبح را بگذراند، فعل مضارع از افعال ناقصه.

معنی شعر:

من مردی عقب مانده‌ی خانه‌نشین مدّاح زنان نیستم که شب و روز خود را با آرایش و سرمه‌کشی و روغن مالی بگذراند.

۱۸- وَلَسْتُ بِعَلٍّ شَرُّهُ دُونَ خَیْرِهِ   اَلَفَّ اِذا مَا رُعْتَهُ اهْتاجَ اَعْزَلُ

لغات:

عَلًّ: پیر و ضعیف و ناتوان. **شَرّ**: بدی. **دونَ**: در اینجا به معنی قبل است. **خیر**: نیکی. **اَلَفٌّ**: تنبل و بیکاره. **اِذا ما**: وقتی‌که. **رُعْتَ**: ترسانیدی، فعل ماضی معلوم از **رَوْع**. **اِهتاجَ**: به هیجان آمد، فعل ماضی از باب افتعال. **اَعْزَل**: بی‌سلاح، صفت مشبهه.

معنی شعر:

من مرد ناتوانی نیستم که شرّ او قبل از خیرش به افراد برسد و تنبل و بی‌سلاحی باشد که وقتی او را بترسانی به هیجان آید.

۱۹– وَ لَسْتُ بِمِحيارِ الظَّلامِ اِذا انْتَحَتْ   هُدى الْهَوْجَلِ الْعِسّيفِ يَهْماءُ هَوْجَلُ

لغات:

مِحْيار: بسیار متحیر و سرگردان، صیغه‌ی مبالغه. **ظَلام**: تاریکی. **اِنْتَحَتْ**: قصد کرد، فعل ماضی معلوم از باب افتعال از ریشه‌ی نحو. **هُدي**: رهنمایی و هدایت. **هَوْجَل**: احمق و نادان. **عِسّيف**: کسی که بیراهه برود. صیغه مبالغه. **يَهْماءُ**: بیابانی که در آن راه پیدا نباشد. **هَوْجَل**: در این جا به معنی گمراه‌کننده و بی‌پایان است.

معنی شعر:

من کسی نیستم که در تاریکی متحیر و سرگردان شود، در وقتی که بیابان خشک و طولانی قصد هدایت مرد احمق و گمراه کند (بیابان به هدایت نادان حمله کند)

۲۰– اِذا الْاَمْعَزُ الصَّوّانُ لاقى مَناسِمي   تَطايَرَ مِنْهُ قادِحٌ وَ مُفَلَّلُ

لغات:

اَمْعَز:زمین سخت و ریگزار.**صَوّان**:سنگ سختی که به آن آتش افروزند.**لاقى**: برخورد کرد، فعل ماضی از باب مفاعله.**مَناسِم**: زیر پای شتر و فیل، جمع **مَنْسِم**. **تَطايَرَ**: پرواز کرده است، فعل ماضی از باب تفاعل. **قادِح**: سنگی که با آن آتش روشن کنند. اسم فاعل.**مُفَلَّل**: شکسته، اسم مفعول از باب تفعیل.

معنی شعر:

وقتی‌که ریگزار و زمین سخت با پای مَرکب من برخورد کنند، از آن شراره‌ی آتش و سنگ شکسته پرواز می‌کنند.

۲۱– اُدیمُ مِطَالَ الجُوَعِ حَتّي اُمِیْتُهُ   وَ اَضْرِبُ عَنْهُ الّذِکرَ صَفْحاً فَاَذهَلُ

لغات:

اُدیمُ: ادامه می‌دهیم، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **مِطال**: تأخیر انداختن، مصدر از باب مفاعله. **جُوع**: گرسنگی. **اَمیتُ**: می‌میرانم، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **اَضْرِبُ**: می‌زنم، فعل مضارع معلوم. **ذِکر**: یادآوری. **صَفْح**: پهلو. **اَذهَلُ**: فراموش می‌کنم، فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

به مقاومت در مقابل گرسنگی ادامه می‌دهم تا آن را از بین ببرم و از یادآوری آن اعراض می‌کنم، و به دست فراموشی می‌سپارم.

۲۲– وَاسْتَفُّ تُرْبَ الْاَرْضِ کَيْ لَایَرى لَهُ   عَلَيَّ مِنَ الطَّولِ اِمْرُءٌ مُتَطَوِّلُ

لغات:

اَستَفُّ: فعل مضارع معلوم از باب افتعال و مصدرش استفاف است و آن به معنی به کار بردن مواد دارویی است بی‌آنکه آن را خورد کرده و ساییده یا به صورت معجون درآورده باشند. **تُرْب**: خاک. **اَرْض**: زمین. **کَي**: برای این‌که. **يَرى**: ببیند، فعل مضارع معلوم. **طَوْل**: بخشش و انعام. **مُتَطَوِّل**: بخشنده اسم فاعل از باب تفعل.

معنی شعر:

خاک را به جای دارو می‌خورم برای این‌که هیچ مرد بخشنده‌ای اثر بخشش خود را بر من نبینند. (منت کسی نمی‌برم).

۲۳– وَ لَولَا اجتِنابُ الذَّامِ لَمْ يُلْفَ مَشْرَبٌ   يُعَاشُ بِهِ اِلاّ لَدَيَّ وَ مَأْکَلُ

لغات:

لَوْلا: اگر نبود. **اجتناب**: دوری جستن مصدر باب افتعال. **ذأم**: عیب و ملامت. **يُلْفَ**: در اصل **يُلفي**: یافت می‌شود، فعل مضارع مجهول از باب افعال، ریشه‌ی آن **لَفو**. **مَشربَ**: آشامیدنی مصدر میمی به معنی اسم مفعول. **لَدَی**: نزد. **مَاكَل**: خوردنی مصدر میمی به معنی اسم مفعول.

معنی شعر:

اگر برای دوری جستن از ملامت مردم نبود، هیچ آشامیدنی و خوردنی پیدا نمی‌شد که نزد من نباشد (زندگی فلاکت‌بار به واسطه‌ی بی‌کفایتی نیست.)

۲۴– وَلكِنَّ نَفْساً مُرَّةً لاَ تُقيمُ بِي　　　عَلَي الضَّيمِ اِلاّ رِيثَمَا اتَحَوَّلُ

لغات:

مُرَّة: سرکش، صفت مشبهه. **تُقيمُ**: وادار به اقامت می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **ضَيْم**: ستم. **رَيْثَما**: مدتی. **اَتَحَوَّلُ**: انتقال یابم، فعل مضارع از باب تفعل.

معنی شعر:

و لیکن نفس سرکش مرا بر تحمل ستم وادار نمی‌کند، مگر به اندازه‌ی مدتی که به جای دیگر منتقل شوم.

۲۵– وَاَطوِی عَلَي الخُمْصِ الحَوايا كماانْطَوَتْ　　　خُيُوطَةَ مارِيٍّ تُغَارُ وَ تُفْتَلُ

لغات:

اَطوِي: می‌پیچم، فعل مضارع معلوم. **خُمص**: گرسنگی. **حَوايا**: روده‌ها جمع **حَويِّه**. **اِنْطَوَت**: پیچ خورد، فعل ماضی از باب انفعال. **خُيُوطَة**: نخها، جمع **خَيط**. **مارِيّ**: پارچه مخصوص خطدار، یا اسم مردی که نخها را تاب می‌داد. **تُغار**: تاب داده می‌شوند، فعل مضارع مجهول. **تُفْتَلُ**: پیچیده می‌شوند، فعل مضارع مجهول.

معنی شعر:

می‌پیچم روده‌ها را بر گرسنگی (به واسطه‌ی گرسنگی) آن‌طور که پیچ می‌خوردند نخ‌های ماری، که تاب داده و پیچیده می‌شوند.

۲۶- وَ اَغْدو عَلَي القوُتِ الزَّهيدِ كَمَا غَدى   اَزَلُّ تَهادَاهُ التَّنائِفِ اَطحَلُ

لغات:

اَغدُوُ: بامداد راه می‌روم، از افعال ناقصه، مضارع. **قوُت**: خوراک. **زهيد**: ناچیز و کم، صفت مشبهه. **غدی**: ماضی فعل قبل. **اَزَلُّ**: حیوانی که کفل و رانهایش کم گوشت باشد و سریع بدود، صفت مشبهه است. **تَهادي**: به یکدیگر هدیه داده باشند، فعل ماضی از باب تفاعل. **تَنائف**: بیابان‌ها، جمع **تَنُوفَة**. **اَطْحَلْ**: به رنگ طَحال، یا خاکی رنگ، صفت مشبهه.

معنی شعر:

بامداد راه می‌روم با وجود کمی غذا، چنان که در صبح راه برود گرگ سبک خاکی رنگ که بیابان‌ها آن را دست به دست کرده باشند.

۲۷- غَدا طاوِياً يَسْتَعرِضُ الرِّيْحَ هَافِياً   يَخوتُ بِاَذْنابِ الشِّعابِ وَ يَعسِلُ

لغات:

طاوِي: گرسنه، اسم فاعل از مصدر **طوِيَ**. **يَستَعرِضُ**: طلب خود نشان دادن می‌کند (به مسابقه می‌طلبد)، فعل مضارع از باب استفعال، معلوم. **ريح**: باد. **هافي**: سبک و تند رو اسم فاعل از مصدر **هَفو**. **يَخُوتُ**: حمله می‌کند و می‌رباید، فعل مضارع معلوم از مصدر **خَوْت**. **اَذناب**: اواخر، جمع **ذَنَب**. **شِعاب**: درّه‌ها جمع **شِعْب**. **يَعْسِلُ**: می‌دود، فعل مضارع.

معنی شعر:

گرگی در صبح بدود، و باد را در سرعت به مسابقه دعوت کند، و در اواخر درّه‌ها حمله کند و بشتابد.

۲۸- **فَلَمّا لَواهُ القُوتُ مِن حَيْثُ اَمَّهُ   دَعَا فاَجابتْهُ نَظائِرُ نُحَّلُ**

لغات:

فَلَمّا: پس وقتی. **لَوی**: برتافت، فعل ماضی معلوم. **حَيْثُ**: جایی. **اَمَّ**: قصد کرد فعل ماضی معلوم. **اَجابَ**: جواب داد، پذیرفت، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **نَظائِر**: همانندها، جمع **نظیره**. **نُحَّلُ**: لاغران جمع ناحِل، اسم فاعل.

معنی شعر:

وقتی غذا از جایی که آن را طلب کرده بود، او را رد کرد، نعره کشید و گرگ‌های لاغر مانند خودش به وی جواب دادند.

۲۹- **مُهَلْهَلَةٌ شِيبُ الوُجُوهِ كَاَنَّهَا   قِداحٌ بِكَفَّي ياسِرٍ تَتَقَلْقَلُ**

لغات:

مُهَلْهَلَةٌ: لاغر و کم گوشت، اسم مفعول رباعی. **شِيب**: سفید موها جمع **اَشْيَبَ** صفت مشبهه. **وُجُوه**: روها جمع **وَجْه**. **قِداح**: تیرهای بی‌پر، جمع **قِدح**. **كَفَّي**: دو دست، مثنای کف، **ياسِر**: بازی کننده‌ی قمار مخصوص که آن را **مَيْسِر** گویند و یا تقسیم قداح در بین بازی‌کنان، قسمت هریک از آنان تعیین می‌شود. **تَتَقَلْقَلُ**: حرکت می‌کنند، فعل مضارع رباعی مزید باب تَفعللُ.

معنی شعر:

گرگ‌های لاغر اندام و سفیدرو مثل این که چوبه تیرهای هستند که در دست قمارباز حرکت می‌کنند (بی‌اراده از گرگ دعوت کننده اطاعت می‌کنند)

۳۰- **اَوِالخَشرَمُ المَبْعُوثُ حَثْحَثَ دَبْرَهُ   مَحابيضُ اَرْداهُنَ سامٍ مُعَسِّلُ**

لغات:

خَشْرَمُ: امیر زنبوران‌عسل. **مبعوث**: روانه شده، بلند کرده از جای خود. **حَثْحَثَ**: برانگیخت، وادار کرد، فعل ماضی رباعی مجّرد. **دَبْر**: جماعت زنبورعسل. **مَحابيض**: چوبهایی که زنبوران را به وسیله‌ی آن‌ها می‌رانند و از کندو دور می‌کنند. جمع **مَحْبِضَ**

(حرفی به واسطه اشباع حرکت «ب» پیدا شده است و طبق قاعده جمع آن **مَحابِض** می‌باشد). **اَرْدی یا ارْدأ**: پایین انداخته فعل ماضی معلوم از باب افعال. **سامٍ**: کسی که در جای بالا قرار گرفته باشد اصل آن **سامی** از مصدر **سمُوّ**. **مُعَسِّل**: کسی که عسل به دیگران می‌دهد، اسم فاعل از باب تفعیل.

معنی شعر:

یا مانند امیر زنبوران‌عسل که آن را از جای بلند کرده، جمعیتش را چوبهایی برانگیخته باشند که وسیله‌ی طالب عسل از جای بلندی انداخته شوند. (در این شعر گرگ محروم از غذا را به امیر زنبوران و سایر گرگان را به جمعیت زنبوران تشبیه کرده است).

۳۱- مُهَرَّتَةٌ فُوهٌ کَاَنَّ شُدُوقَهَا　　　شُقُوقُ العِصِّي کالِحاتٌ وَ بُسَّلُ

لغات:

مُهَرَّتَةٌ: دهن باز کرده، اسم فاعل از باب تفعیل. **فُوهٌ**: گشاده دهن جمع **اَفْوَه**: صفت مشبهه. **شُدوُق**: طرف‌های دهن جمع **شِدْق**. **شقوق**: شکاف‌ها، جمع **شَقّ**. **عِصِّي**: جمع عصا. **کالِحات**: ترشرویان جمع **کالِحة**، اسم فاعل. **بُسَّل**: شجاعان و بدمنظران جمع **بَاسِل**، اسم فاعل.

معنی شعر:

آن گرگان دهن باز کرده و گشاد دهنند مثل این‌که اطراف دهن آنان مانند شکاف‌های عصاهاست و همه عبوس و شجاعند.

۳۲- فَضَجَّ وَضَجَّتْ بِالْبَراحِ کَاَنَّهَا　　　وَ اِيّاهُ نُوحٌ فَوقَ عَلْياءَ ثُكَّلُ

لغات:

ضَجَّ: نالید، فعل ماضی برای مفرد مذکر غایب. **وَضَجَّتْ**: برای مفرد مؤنث غایب. **بَرَاح**: بیابان خشک. **اِيّاهُ**: او را، ضمیر مفرد مذکر غایب منصوب. **نُوح**: نوحه‌خوانان جمع **نائحة** اسم فاعل مؤنث. **عَلیاء**: جای بلند. **ثُکَّل**: زنانی که فرزندشان مرده باشد جمع **ثاکِل** اسم فاعل که بدون علامت تأنیث بر مؤنث دلالت می‌کند.

معنی شعر:

پس آن گرگ نالید و دیگران هم نالیدند در بیابان، گویی او و دیگران زنانی هستند که فرزندشان مرده است و در جای مرتفع نوحه‌سرایی می‌کنند.

۳۳- وَاَغْضي وَاَغَضَتْ وَاتَّسي وَاتَّسَت بِهِ مَرامِيلُ عَزّاهَا وعَزَّتْهُ مُرْمِلُ

لغات:

اَغْضي: چشم پوشید، صرف‌نظر کرد، فعل ماضی از باب افعال برای مفرد مذکر غایب. **وَاَغْضَتْ**: برای مفرد مؤنث غایب. **اِتَّسي**: پیروی کرد، فعل ماضی معلوم از باب افتعال از ریشه‌ی **اُسْوهَ** برای مفرد مذکر غایب. **وَاتَّسَتْ**: برای مفرد مؤنث غایب. **مَرَامیل**: کسانی که غذا نداشته باشند جمع **مُرْمِل**. **عَزّی**: تسلی داد و سرگرم کرد، فعل ماضی از باب تفعیل برای مفرد مذکر غایب. **عَزَّتْ**: برای مفرد مونث غایب.

معنی شعر:

آن گرگ از طعمه چشم‌پوشی کرد و دیگر نظایر او نیز چشم‌پوشی کردند. او آرامش و سکوت را پیشه کرد، و دیگران به او تأسّی کردند، آن جماعت گرسنگان بی‌غذا بودند، و او سرگرمشان کرد، و او فاقد غذا بود، و دیگران سرگرمش کردند.

۳۴- شَكاوَشَكَتْ ثُمَّ ارعَوی بَعْدُ وارْعَوَتْ وَلَلصَّبِرُ اِنْ لَمْ يَنْفَعِ الْشَكْوُ اَجمَلُ

لغات:

شَکا: شکایت کرد، فعل ماضی معلوم برای مفرد مذکر غایب. **وَشَکَتْ**: مفرد مؤنث غایب. **اِرْعَوی**: خودداری کرد، فعل ماضی از باب افعِلال برای مفرد مذکر غایب. **اِرعَوَتْ**: مفرد مونث غایب. **لَ**: بی‌شک، حرف تاکید. **صَبر**: شکیبایی. **اِن**: اگر. **يَنْفَعْ**: سودمند باشد. **شَكوْ**: شکایت. **اَجمَلْ**: زیباتر، اسم تفضیل.

معنی شعر:

آن گرگ بی‌تابی کرد و سایرین هم بی‌تابی کردند، پس از آن از شِکوه خودداری کرد، و دیگران نیز سکوت کردند، وبی‌تردید اگر شکوه سودمند نباشد شکیبایی زیباتر است.

۳۵- وَفاءَ وَفاءَتْ بادِراتٍ وَ كُلُّهَا عَلَى نَكَظٍ مِمّا يُكاتِمُ مُجْمِلُ

لغات:

فاءَ: برگشت، فعل ماضی برای مفرد مذکر غایب. **فائَتْ**: برای مفرد مؤنث غایب. **بادِرات**: شتابندگان جمع **بادِرة** اسم فاعل مؤنث. **نَكَظ**: سختی و گرسنگی. **يُكاتِمُ**: پنهان می‌کند، فعل مضارع از باب مفاعله. **مُجْمِل**: کسی که خوب شکیبایی کند، اسم فاعل از باب افعال.

معنی شعر:

آن گرگ گرسنه برگشت و دیگران نیز به سرعت برگشتند، و همه‌ی آن‌ها با وجود سختی و گرسنگی از آنچه پنهان می‌کردند، صبر جمیل نشان می‌دادند.

۳۶- وَ تَشْرَبُ اَسآرِى الْقَطَا الكُدرُ بَعْدَما سَرَتْ قَرَباً اَحناؤها تَتَصَلْصَلُ

لغات:

تَشْرَبُ: می‌نوشد، فعل مضارع معلوم. **اَسآر**: ته مانده‌های نوشیدنی جمع **سُؤر**. **قَطَا**: نوعی از مرغان که به فارسی آن را سنگخواره می‌گویند و مفردش **قَطاة** است. **كُدْر**: تیره‌رنگ جمع **اَكدَر** و **كَدْراء** صفت مشبهه. **سَرَتْ**: شبروی کرد، فعل ماضی معلوم، **قَرَب**: شبی که در صبح آن مرغان به آب برسند. **اَحْنَاء**: اطراف بدن جمع **حِنو**. **تَتَصَلْصَلُ**: طنین صدایش بلند می‌شود، فعل مضارع از باب تَفَعْلُل رباعی مزید.

معنی شعر:

سنگخوارگان تیره‌رنگ بقیه و ته‌مانده‌ی آب مرا می‌نوشند، پس از آن‌که تمام شب به امید آن‌که صبح به آب برسند. پرواز کردند و اطراف بدن آن‌ها از تشنگی و خشکی

طنین‌انداز است (از سرعت سیر و حرکت خود تعریف می‌کند و می‌فهماند که از مرغان سریع‌تر است).

۳۷- هَمَمْتُ وَ هَمَّتْ وَابْتَدَرْنَا وَ اسْدَلَتْ وَ شَمَّرَ مِنّي فَارِطٌ مُتَمَهِّلُ

لغات:

هَمَمْتُ: قصد کردم فعل ماضی معلوم برای متکلم وحده. **وَهَمَّتْ**: برای مفرد مؤنث غایب. **اِبْتَدَرْنَا**: شتافتیم، فعل ماضی از باب افتعال. **اَسْدَلَتْ**: فرو انداختند، فعل ماضی از باب افعال. **شَمَّرَ**: به سرعت دوید، دامن بالا زد، فعل ماضی از باب تفعیل. **فارِط**: پیش‌رونده به سوی آب اسم فاعل. **مُتَمَهِّل**: آرام بدون شتاب، اسم فاعل از باب تفعل.

معنی شعر:

من قصد آبخور کردم و سنگخواران نیز قصد کردند و مسابقه دادیم و آن‌ها بال‌ها را فرو آویختند (شکست خوردند) و از وجود من مردی ساخته شد که پیش افتاد بدون آن‌که عجله کند (شاعر در مصراع دوم این بیت صنعت تجرید به کار برده یعنی از وجود خود مردی خیالی جدا کرده است).

۳۸- فَوَلَّيْتُ عَنْها وَهْيَ تَكْبُو لِعُقْرِهِ يُباشِرُهُ مِنْها ذُقُونٌ وَ حَوْصَلُ

لغات:

وَلَّيْتُ: روی گردانیدم. فعل ماضی معلوم از باب تفعیل. **تَكْبُو**: برو می‌افتد فعل مضارع معلوم. **عُقْر**: جایی در کنار حوض که آب زائد مصرف‌کننده در آن می‌ریزد. **يُباشِرُ**: تماس پیدا می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب مفاعله. **ذُقُون**: چانه‌ها جمع **ذَقَن**. **حَوْصَل**: چینه‌دان‌ها مفروش حوصله است.

معنی شعر:

من سیراب شده از مرغان روی گردانیدم در حالی‌که آنان بر فاضلاب برو می‌افتند و زیر گلو و چینه‌دانشان با آن تماس پیدا می‌کنند.

۳۹- كَاَنَّ وَغَاهَا حَجْرَتَيهِ وَ حَوْلَهُ اَضَاميمُ مِنْ سَفْرِالقَبائِلِ نُزَّلُ

لغات:

وَغا: صدا. **حَجْرَتین**: دو طرف، مثنای **حجرة**. **حَوْل**: دَور و اطراف. **اَضامیم**: جماعتی که با هم مخلوط و ضمیه‌ی یکدیگر شوند جمع **اِضمامَة**. **سَفْر**: مسافران، جمع سافر اسم فاعل است. **قَبائل**: گروه‌ها جمع قَبیلَه. **نُزَّل**: واردشدگان جمع نازل، اسم فاعل.

معنی شعر:

صدا و زمزمه‌ی سنگخواران در دو طرف و جوانب آب مانند مسافران تازه‌وارد قبیله‌ها بود که با هم مخلوط شوند.

۴۰– تَوَافَیْنَ مِنْ شَتّي اِلَيْهِ فَضَمَّها　　　كَماضَمَّ اَذْواداْلاَصارِيمِ مَنْهَلُ

لغات:

تَوَافِیْنَ: قصد کرده‌اند فعل ماضی از باب تفاعل برای جمع مؤنث غایب. **شَتّي**: پراکنده و متفرق، جمع **شَتِیت**. **ضَمَّ**: جمع کرد، فعل ماضی معلوم. **ازواد**: جماعت‌های شتر از سه تا نُه جمع **ذود**. **اَصاریم**: گله‌های شتر جمع اَصرام و آن هم جمع **صَرْم** است. **مَنْهَل**: چشمه و حوض، اسم مکان.

معنی شعر:

سنگخواران از جاهای مختلف به سوی آب آمده بودند، آن‌ها را به دَور خود جمع کرده بود، چنان‌که چشمه‌ای گله‌های شتر را به دور خود جمع کند.

۴۱– فَعَبَّتْ غِشَاشَاً ثُمَّ مَرَّتْ كَاَنَّهَا　　　مَعَ الصُبحِ رَكْبٌ مِنْ اُحَاظَةَ مُجْفِلُ

لغات:

عَبَّتْ: نوشید بی نفس‌کشیدن، فعل ماضی معلوم. **غِشاش**: اول تاریکی و آخر آن. **مَرَّتْ**: رفت، فعل ماضی معلوم. **اُحَاظَة**: اسم یکی از قبائل یمن است. **مُجْفِل**: شتابان.

معنی شعر:

مرغان آب را با عجله و بدون نفش کشیدن در تاریکی نوشیدند، پس رفتند و در صبح مانند سواران از قبیله‌ی اُحاظه با عجله.

۴۲- وَآلَفُ وَجْهَ الاَرضِ عِنْدَافْتِراشِهَا　　بِاهَدَأَ تُنْبِيهِ سَناسِنُ قُحَّلُ

لغات:

آلَفُ: الفت می‌گیرم، فعل مضارع برای متکلم وحده. **اِفتِراش**: گستردن، مصدر باب افتعال. **اَهدَأ**: آرام‌تر و ثابت‌تر اسم تفضیل. **تُنبي**: بلند می‌کند، فعل مضارع از باب افعال برای مفرد مؤنث غایب معلوم.**سَناسِن**: اطراف ستون فقرات، جمع **سِنْسِن**. **قُحَّلَ**: خشک‌ها و لاغرها جمع **قاحِل**، اسم فاعل.

معنی شعر:

وقتی که روی زمین را فرش خود قرار می‌دهیم با آن الفت می‌گیرم با پشتی ثابت‌تر و محکم‌تر که اطراف لاغر ستون فقرات آن را بلند می‌کنند و نگاه می‌دارند.

۴۳- وَ اَعْدِلُ منحوُضاً كأَنَّ فُصُوصَهُ　　كِعابٌ دَحَاهَا لاعِبٌ فَهْيَ مُثَّلُ

لغات:

اعْدِلُ: راست می‌کنم (برای ستون سر)، فعل مضارع معلوم. **مَنحُوض**: لاغر و کم‌گوشت. **فُصُوص**: مفصل‌ها، جمع **فَصّ**. **كِعاب**: قاپها، جمع کعب. **دَحا**: انداخت فعل ماضی از مصدر **دَحْو**. **لاعِب**: بازی‌کننده اسم فاعل. **مُثَّل**: ایستادگان، جمع **ماثل** اسم فاعل.

معنی شعر:

و راست می‌کنم مچ لاغر را که مفصل‌های آن مانند قاپ‌هایی است که بازی‌کن آن‌ها را انداخته باشد و راست بایستند.

۴۴- فَاِنْ تَبْتَئسْ بِالشَّنفَرى اُمّ قَسطَلٍ　　لَمَا اَغْتَبَطَتْ بِالشّنفَرى قَبلُ اَطوَلُ

لغات:

تَبْتَئس: دلتنگ شود فعل مضارع معلوم از باب افتعال. **اُمُّ قَسطَل**: جنگ. **اُمّ**: مادر. **قَسطَل**: گردوخاک. **لَ**: جواب شرط. **مَا**: چیزی، اسم نکره موصوفه. **اِغْتَبَطت**: خوشحال شده است، فعل ماضی از باب افتعال. **اَطْوَل**: درازتر، اسم تفضیل.

معنی شعر:

اگر جنگ درباره شنفری اکنون دلتنگ است مدتی که قبلاً نسبت به شنفری خوشحال بوده است درازتر می‌باشد.

۴۵- طَرِیدُ جِنایاتٍ تَیاسَرْنَ لَحْمَهُ   عَقِیرَتُهُ لِاَیِّهَا حُمَّ اَوَّلُ

لغات:

طَرِید: رانده شده اسم مفعول بر وزن فعیل. **جِنایات**: گناه‌ها جمع جنایت، **تیاسَرْنَ**: تقسیم کرده‌اند، همچنان‌که بازی‌کنان میسر ذبح‌شده‌ی خود را تقسیم می‌کنند. فعل ماضی از باب تفاعل. **لَحم**: گوشت. **عَقیرَة**: مرد شریفی که کشته شده باشد. **اَيُّ**: کدام. **حُمَّ**: مقدر شده است فعل ماضی مجهول.

معنی شعر:

شنفری رانده شده‌ی مصیبت‌هایی است که گوشت او را تقسیم کرده‌اند، نفس شریف او، اول برای کدام یک از مصیبت‌ها مقدر شده است.

۴۶- تَنامُ اِذا مَا نَامَ یَقْظي عُيُونُهُ   حِثاثاً اِلی مَکروُهِهِ یَتَغَلْغَلُ

لغات:

تَنام: می‌خوابند، فعل مضارع معلوم و نامَ ماضی آن است. **یَقظي**: بیدار، صفت مشبهه برای مذکر و مؤنث آن یقظان است. **عُیُون**: چشم‌ها، جمع عین. **حَثاث**: سرعت و خواب کَمِ سبک. **مَکروُه**: ناخوش و غیرمطلوب اسم مفعول. **لحم**: گوشت. **یَتَغَلْغَلُ**: می‌شتابد و به زور وارد می‌شود، فعل مضارع، رباعی مزید فیه.

معنی شعر:

مصیبت‌ها می‌خوابند، وقتی که شنفری می‌خوابد در حالی‌که چشم‌هایش بیدارند و به سرعت به سوی حوادث بد می‌شتابد.

۴۷- وَ اِلْفُ هُمُومٍ مَا تَزَالُ تَعُودُهُ   عِياداً کَحُمَيَّ الرِّبْعِ اَوْهِيَ اثْقَلُ

لغات:

اِلْفٌ: انس گرفتن، مونس. **هُمُوم**: اندوه‌ها جمع **همّ**، **ما تَزالُ**: زوال نمی‌پذیرد، همیشه هست. **ما**: حرف نفی. **تَزالُ**: فعل مضارع از افعال ناقصه. **تَعُودُ**: عیادت می‌کند، فعل مضارع معلوم. **عِیاد**: مصدر **تعُودُ**. **حُمَي‌الرِّبْع**: تبی که در سه روز یکبار عارض می‌شود، و روز چهارم برگردد. **اَثْقَلُ**: سنگین‌تر، اسم تفضیل.

معنی شعر:

شنفری مونس غم‌هایی است که همیشه به عیادت او می‌آیند، مانند تب نوبتی که روز چهارم عارض شود، یا از آن سخت‌تر و سنگین‌تر است.

۴۸– اِذا وَرَدَتْ اَصْدَرْتُها ثُمَ اِنَّهَا　　تَثُوبُ فَتَاتی مِنْ تُحَيْتُ وَ مِنْ عَلُ

لغات:

وَرَدَتْ: وارد شد، فعل ماضی معلوم. **اَصْدَرْتُ**: بیرون کردم، فعل ماضی از باب افعال. **تَثُوبُ**: برمی‌گردد، فعل مضارع معلوم. **تَاتِي**: می‌آید، فعل مضارع معلوم. **تُحَيْتُ**: کمی پایین‌تر، مصغّر تحت. **عَلُ**: بالا.

معنی شعر:

وقتی که مصیبت‌ها وارد شدند آن‌ها را بر می‌گردانم، پس آن‌ها برمی‌گردند از پایین‌تر و بالا روی می‌آورند.

۴۹– فَاِمّا تَرَيْنِي كابْنِةِ الرَّمْلِ ضَاحِياً　　عَلَـي رِقَّـةٍ اَحْفـي وَ لااَتَنَـعَّلُ

۵۰– فَاِنّي لِمَوْلَي الصَّبْـرِ اَجْتَابُ بَزَّهُ　　عَلي مِثْلِ قَلبِ السِّمْعِ وَالْحَزْمَ اَنعَلُ

لغات:

اِمّا: اگر. **تَرَيْ**: می‌بینی، اصل آن **تَرَيْنَ**، فعـل مضارع برای مفرد مؤنث مخاطب. **ابنَةُ الرّمل**: مار، در اصل در اصل یعنی دختر ریگ. **ضاحی**: برهنه در مقابل خورشید، اسم فاعل از مصدر **ضَحْو**. **رِقّة**: فقر و تنگدستی. **اَحفي**: پابرهنه راه می‌روم، فعل مضارع برای متکلم وحده. **اَنْتَعَّلُ**: کفش بپا می‌کنم، فعل مضارع از باب تفعلٌ. **مَوْلی**: صاحب. **اَجْتَابُ**:

می‌پوشم، فعل مضارع از باب افتعال، ریشه آن **جَوْب** است. **بَزّ**: جامه. **سِمْع**: گرگ. **حَزْم**: محکم‌کاری. **اَنْعَلُ**: بپا می‌کنم.

معنی دو شعر:

ای زن اگر مرا می‌بینی مانند مار برهنه و تنگدست در برابر خورشید پابرهنه راه می‌روم، و بدون کفش ظاهر می‌شوم، برای این است که من صبر دارم و لباس آن را می‌پوشم، و در زیر این لباس قلب شجاعی مانند قلب گرگ وجود دارد، و محکم کاری را به جای کفش بپا می‌کنم.

۵۱- وَاُعْدِمُ احیاناً وَاَغْنی وَ اِنَّمَا　　　یَنالُ الْغِنی ذُوالْبُعْدَةِ الْمتَبَذِّلُ

لغات:

اُعْدِمُ: بی‌مال و فقیر می‌شوم، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **احیان**: اوقاتی، گاهگاهی، جمع **حِیْن**. **اَغْنی**: بی‌نیاز و ثروتمند می‌شوم فعل مضارع معلوم. **غِنی**: بی‌نیازی. **ذوُ**: صاحِب. **بُعدَة**: رأی و تدبیر و دوراندیشی. **مُتَبَذِّل**: جانباز.

معنی شعر:

گاهی فقیر و گاهی ثروتمند می‌شوم، و فقط کسی به بی‌نیازی می‌رسد که باتدبیر و جانباز باشد.

۵۲- فَلاجَزِعٌ مِنْ خَلَّةٍ مُتَکَشِّفٌ　　　وَ لامَرِحٌ تَحْتَالْغِنی اَتَخَیَّلُ

لغات:

جَزِع: بی‌تاب و نالان صفت مشبهه، **خَلَّة**: فقر و بینوایی. **مُتَکَشِّفٌ**: آشکارکننده، اسم فاعل از باب تفعّل. **مَرِح**: مغرور و شادمان صفت مشبهه. **اَتَخَیَّلُ**: کبر و غرور نشان دهم فعل مضارع از باب تفعل.

معنی شعر:

من نه از فقر نالانم که آن را نزد دیگران آشکار کنم، و نه در زیر پوشش بی‌نیازی اظهار شادی و تکبر می‌کنم.

۵۳- **وَلا تَزْدَهِي الْاَجْهَالُ حِلْمِي وَ لَااُرى   رسَؤُولاً بِاَعْقَابِ الاَقَاوِيلِ اُنْمِلُ**

لغات:

تَزْدَهي: خوار می‌کند، فعل مضارع از باب افتعال. **اجهال**: نادانی‌ها، جمع **جَهْل**. **حلم**: بردباری. **اُرى**: دیده می‌شوم، فعل مضارع مجهول برای متکلم وحده. **سَؤُول**: پرسنده و جوینده صیغه‌ی مبالغه. **اَعْقاب**: دنبال‌ها، جمع **عَقِب**. **اَقاويل**: گفتارها که آن نیز اقوال و اقوال نیز جمع **قَوْل** است. **اُنْمِلُ**: سخن‌چینی کنم، فعل مضارع از باب افعال.

معنی شعر:

نادانی‌ها حلم مرا مغلوب نمی‌کنند، و دیده نمی‌شوم که دنبال گفته‌ها بگردم و نمامی کنم.

۵۴- **وَ ليلَةِ نَحْسٍ يَصْطَلي الْقَوسَ رَبُّهَا   وَاَقْطُعَهُ اللاّتى بِها يَتَنَبَّلُ**

لغات:

ليلَة: شب. **نَحس**: سرد، شوم، تاریک. **يصطَلي**: گرم می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب افتعال. **قوس**: کمان. **رَبّ**: صاحب. **اَقْطُع**: چوب‌های تیر جمع **قِطْع**. **يَتَنَبَّلُ**: تیر می‌سازد فعل مضارع معلوم، باب تفعّل.

معنی شعر:

بسا شب سرد شوم که کمان‌دار کمان و چوبه‌هایی را که برای تیر به کار می‌برد می‌سوزاند و خود را با آن گرم می‌کند.

۵۵- **دَعَسْتُ عَلَي غَطْشٍ وَبَغْشٍ وَصُحبَتي   سُعارٌ وَاِرْزيزٌ وَ وَجرٌ وَاَنْكَلُ**

لغات:

دَعَسْتُ: زیر پا گذاشتم، فعل ماضی معلوم، **غطش**: تاریکی. **بَغْش**: باران. **سُعار**: حرارت درون و شدت گرسنگی. **اِرْزيز**: اضطراب و لرزش. **وَجْر**: ترس. **اَنْكَلُ**: ارتعاش و لرزیدن.

معنی شعر:

من در چنان شب سردی شبروی کردم با وجود تاریکی و باران، و همراهم گرمای شدید و گرسنگی و اضطراب و ترس و لرزیدن بود.

٥٦- فَاَيَمْتُ نِسواناً وَايتَمْتُ وِلْدَةً   وَعُدْتُ كَما اَبْدأتُ وَاللّيْلُ اَلْيَلُ

لغات:

اَيَتَمْتُ: بیوه کردم، فعل ماضی از باب تفعیل. **اَيْتَمْتُ**: یتیم کردم فعل، ماضی از باب افعال. **وِلدةَ**: فرزندان، جمع ولد. **عُدْتُ**: برگشتم فعل ماضی معلوم. **ابداتُ**: کار تازه‌ای را انجام دادم، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **اَلْيَلَ**: شب بسیار تاریک، اسم تفضیل.

معنی شعر:

پس بیوه کردم زنان را و یتیم گذاشتم فرزندان را و برگشتم چنان که کاری بی‌سابقه را به انجام رسانیدم در حالی‌که شب بسیار تاریک بود.

٥٧- فَاَصبَحَ عَنّي بالغُمَيْصاءِ جالِساً   فَريقانِ مسئوولٌ وَآخَرُ يَسأَلُ

لغات:

اصبَحَ: فعل ماضی از افعال ناقصه است مصدرش اصباح و به معنی انجام دادن کاری است در وقت صبح. **غُمَيْصاء**: محلی است نزدیک به شهر مکه. **جالِس**: نشسته، اسم فاعل. **فَريقانِ**: دو گروه، مثنای **فَريق**. **مسؤول**: کسی که چیزی از او سوال می‌شود اسم مفعول. **آخَرُ**: دیگر. **يسألُ**: می‌پرسد، فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

در وقت صبح در غمیصاء دو گروه نشستند، گروهی از ایشان سؤال می‌شد و گروهی سؤال می‌کردند درباره من و آنچه سؤال شده در بیت آتی است.

٥٨- فَقَالُوا لَقَد هَرَّتْ بِليلٍ كِلا بُنَا   فَقُلْنا اَذِئبٌ عَسَّ اَمْ عَسَّ فُرْعُلُ

لغات:

هَرَّتْ: فعل ماضی از **هَرير** كه به معنی ناله و بانگ غير عادی سگ است. **كِلاب**: سگان، جمع كلب. **عَسَّ**: گذشته است فعل ماضی معلوم. **فُرْعُل**: بچه كفتار. **ذِئب**: گرگ.

معنی شعر:

پس به يكدگر می‌گفتند كه به حقيقت سگان شب بانگ برآوردند، پس پرسيدم آيا گرگ از اين نواحی گذشته يا بچه گفتار عبور كرده است.

٥٩- فَلَمْ تَكُ الا نَبْأَةٌ ثُمَّ هَوَّمَتْ فَقُلْنَا قَطاةٌ رِيعَ اَمْ رِيعَ اَجْدَلُ

لغات:

تَكُ: از مصدر **كَوْن** به معنی بودن است. **نَبأةَ**: نعره. **هَوَّمَتْ**: خوابيده، خاموش شد، فعل ماضی معلوم از باب تفعيل. **ريعَ**: ترسانيده شده است، فعل ماضی مجهول از مصدر **رَوْع**. **اَمْ**: يا. **اَجدَل**: مرغی است به فارسی چرخ گويند.

معنی شعر:

پس نبود بجز يک نعره، بعد از آن سگان خوابيدند، پس ما گفتيم آيا مرغ سنگخواره بود ترسانيده شد يا چرخ؟

٦٠- فَاِنْ يَكُ مِنْ جِنٍّ لَاَبْرَحُ طَارِقاً وَاِنْ يَكُ اِنساً مَاكَهَا الانْسُ يَفْعَلُ

لغات:

اَبْرَحَ: ممكن است فعل ماضی از باب افعال باشد، و آخر آن مفتوح خوانده شود يعنی شدت به كار برده است، و امكان دارد تفضيل باشد به معنی شديدتر، در اين صورت مرفوع خوانده می‌شود. **طارِق**: شبرو و شبيخون زن، اسم فاعل. **كَها**: ک: مانند، **ها**: آن و ذكر كاف حرف تشبيه قبل از ضميرمتصل نادر و مخصوص شعر است.

معنی شعر:

(وقتی که روز شد سؤال‌کنندگان به یکدیگر گفتند: کسی که شب حمله کرده است) اگر جنّی بوده در حال حمله شبانه شدت به خرج داده است، و اگر انسان بوده است، انسان مانند آن عمل نمی‌کند.

٦١- وَ يَوْمٍ مِنَ الشِّعْرى يَذُوبُ لُعَابُهُ　　اَفاعِيهِ فی رَمْضَائِهِ تَتَمَلْمَلُ
٦٢- نَصَبْتُ لَهُ وَجْهِي و لاكِنَّ دُونَهُ　　وَلاسِتْرَ اِلاّ الأَتْحَمِيُّ الْمُرَعْبَلُ

لغات دو شعر:

شِعري: ستاره‌ای است در برج جوزا که در وقت گرمی هوا طلوع می‌کند. **يَذُوبُ**: آب می‌شود، فعل مضارع معلوم. **لُعاب**: بخار و چیزی مانند تار عنکبوت که هنگام شدت گرما به نظر می‌رسد. **اَفاعی**: جمع **اَفْعِي**، **رَمْضاء**: زمینی که به واسطه‌ی تابش خورشید زیاد گرم شده باشد. **تَتَملمَلُ**: می‌غلطد و می‌لولد، فعل مضارع رباعی مزید باب تفعلل. **نَصَبْتُ**: نصب کردم و نگاه داشتم فعل ماضی معلوم. **وَجْه**: رو. **كِنّ**: پوشش. **دُونَ**: نزدیک و غیر. سِتر: پرده. **اَتْحَمِيّ**: نوعی پارچه. **مُرَعْبَل**: پاره پاره.

معنی دو شعر:

بسا روز از روزهای گرم شِعری که لعاب آن آب می‌شود، و افعیان آن در زمین داغش غلط می‌خورند، من روی خود را در مقابلش گرفتم، در حالی که پوشش و پرده بجز پارچه‌ی اتحمی پاره شده در بین نبود.

٦٣- وَ ضافٍ اِذا هَبَّتْ لَهُ الرّيحُ طَيَّرَتْ　　لَبائِدَ عَنْ اَعْطافِهِ مَا تَرَجَّلُ

لغات:

ضافِي: دراز و رسا، اسم فاعل از ضفو (مقصود موی بلند است). **هَبَّتْ**: وزید، فعل ماضی معلوم. **ريح**: باد. **طَيَّرَتْ**: پرواز داد، فعل ماضی از باب تفعيل. **لَبائد**: پیچیده‌ها، جمع لبيده. **اَعْطاف**: جوانب، جمع **عِطْف**. **تَرَجَّلُ**: شانه می‌پذیرد، فعل مضارع از باب تفعل در اصل **تَتَرَجَّلُ** بوده است.

معنی شعر:

(پرده و پوششی در بین صورت من و حرارت وجود نداشت بجز پاره اتحمی پاره شده و بجز) موی بلندی که وقتی باد بر آن می‌وزید و موهای به هم پیچیده را حرکت می‌داد که از اطراف و جوانب غیر قابل شانه زدن می‌باشند.

٦٤- بَعيدٌ بِمَسِّ الّدُهْنِ والفَلْيِ عهدُهُ   لَهُ عَبَسٌ عافٍ مِنَ الْغَسْلِ مُحْوِلُ

لغات:

مَسّ: دست زدن. **دُهْن**: چربی. **فَلْيْ**: پاک کردن سر از شپش و چرک. **عَهْد**: زمان. **عَبَس**: پشکل و کثافت‌هایی که به دُم شتر می‌چسبد و خشک می‌شود. **عافی**: ممسک و خوددار، اسم فاعل. غَسل شستن. **مُحْوِل**: چیزی که یکسال بر آن گذشته باشد.

معنی شعر:

موی سرم مدتی است از روغن زدن و پاکیزه کردن دور مانده و کثافت و چرک به آن چسبیده و یک سال گذشته است که از شستن آن خودداری شده است.

٦٥- وَ خَرقٍ كَظَهرِ التُّرْسِ قَطَعْتُهُ   بِعامِلَتَيْنِ ظَهْرُهُ لَيْسَ يُعْمَلُ

لغات:

خَرْقٍ: بیابان با وسعت. **ظهر**: پشت. **تُرْس**: سپر. **قَفْر**: خشک و ریگزار. **قَطعْتُ**: پیمودم، فعل ماضی معلوم. **عامِلَتينِ**: دو کارگر (دو پا). **يُعْمَلُ**: عمل می‌شود، فعل مضارع مجهول (پیموده می‌شود).

معنی شعر:

بسا بیابان با وسعت و هموار مانند پشت سپر خشک و ریگزار ناپیمودنی را به وسیله‌ی دو پا و پیاده پیمودم.

٦٦- وَالْحَقْتُ اوُلاهُ بِاخْراهُ مُوفِياً   عَلَي قُنَّةٍ اُقْعِي مِراراً وَاَمْثُلُ

لغات:

اَلحَقْتُ: پیوستم، فعل ماضی از باب افعال. **اُولَي**: آغاز. **اُخری**: پایان. **موُفی**: سربرآورده اسم فاعل از باب افعال. **قُنَّة**: بالای کوه. **اُقعِي**: روی رانهایم می‌نشینم، چُمباتمه می‌زنم. **مِرار**: بارها جمع **مَرّة**، **اَمثُلُ**: برپا می‌ایستم.

معنی شعر:

از اول تا آخر بیابان را پیمودم و از بالای کوه سر برآوردم، گاهی چمپاتمه می‌زنم و گاه برپا می‌ایستم.

٦٧– تَروُدُ الاَراوِی الصُحْمُ حَولي كَاَنَّهَا　　　عَذارَی عَلَيْهِنَّ المُلاءُ المُذَيَّلُ

لغات:

تَروُدُ: می‌آید و می‌رود، فعل مضارع معلوم **رَوْد**. **اَراوِي**: گوسفندان کوهی جمع **اُروِيَّة**. **صُحْم**: سیاهان مایل به زردی جمع **صَحْماءِ** و **اَصحَم** صفت مشبهه. **حَوْل**: اطراف. **عَذاري**: دوشیزگان جمع **عَذْراء** صفت مشبهه. **مُلاءُ**: لباسی که ران‌ها را می‌پوشاند. **مُذيّل**: دراز دامن، اسم مفعول از باب تفعیل.

معنی شعر:

گوسفندان وحشی در اطراف من آمد و رفت می‌کنند، و آن‌ها مانند دخترانی هستند که لباس دامن بلند پوشیده باشند (وحشیان به من انس گرفته‌اند.)

٦٨– وَيَرْكُدْنَ بِالْآصَالِ حَوْلی كَأَنَّنِي　　　مِنَ الْعُصْمِ اَدفی يَنْتَحِي الكِيحَ اَعْقَلُ

لغات:

يَرْكُدْنَ: توقف می‌کنند، فعل مضارع معلوم. **آصال**: نزدیک‌های غروب آفتاب، جمع آصیل. **عُصم**: گوسفندانی که مچ دستشان سفید است جمع **اعصَم** و **عَصْماء** صفت مشبهه. **اَدفی**: بلند شاخ، صفت مشبهه. **يَنْتَحِي**: قصد می‌کند، فعل مضارع از باب افتعال.

كيح: سخت و ناهموار، **اَعْقَلُ**: کسی که در کوه بلند خود را از دسترس دیگران خارج سازد.

معنی شعر:

گوسفندان وحشی در اطراف من توقف می‌کنند، مثل این‌که من گوسفندان شاخ بلند دست سفیدی هستم که قصد جای سخت و ناهمواری بکند و خود را در بالای کوه از دسترس دیگران خارج سازد.

پایان لامیةالعرب

طغرائی

فخرالکُتّاب ابواسماعیل حسین بن علی بن محمد بن عبدالصمد ملقب به مؤیدالدّین مشهو به طغرایی، در سال ۴۵۳هجری قمری در اصفهان متولد شد.

از کیفیت اوائل زندگی او اطلاع صحیحی مقدور نیست، ولی به نظر می‌رسد که بعد از تحصیل و تکمیل معلومات و مسافرت‌ها، در عراق به دربار سلاطین سلجوقی راه یافته، در آغاز به سمت منشی و نویسنده اشتغال داشته و در دوره‌ی ملکشاه و پسرش محمد شاه متصدی مشاغل دیگری نیز بوده است، و چون در حسن خط در عهد خود، بی‌نظیر بوده است، نوشتن طغرای پادشاهان نامبرده را عهده‌دار بود، و به این مناسبت به طغرایی مشهور شد.

در آن عصر در اکثر کشورهای اسلامی معمول بود که اسامی و القاب پادشاهان را به خط درشت در بالای فرمان‌ها و بعضی اسناد قبل از **بسم الله الرحمن الرحیم**

می‌نوشتند و آن را طغری یا طرّه می‌گفتند، و اصل این کلمه ترکی است و مرادف آن در فارسی کلمه‌ی نشان و در عربی کلمه‌ی توقیع است.

محمدبن ملکشاه در سال ۵۱۱، هجری قمری درگذشت و سلطان مسعود پسرش جانشین او شد و مقر فرمانروایی ایشان شهر موصل بود، و او طغرائی را برای سمت وزارت برگزید و در سال ۵۱۳، روابط خود را با سلطان محمود برادرش که مقر سلطنت وی شهر اصفهان بود، قطع کرد و سلطنت مستقلی را اعلام نمود و در نتیجه، جنگ سختی بین دو برادر در اطراف همدان درگرفت که منجر به شکست مسعود گردید و او با طغرائی که در این جنگ همراهش بود اسیر شدند، سلطان محمود برادرش مسعود را مورد عفو قرار داد و دستور اعدام طغرائی را صادر کرد. سلطان محمود که شهرت علم و فضل و بدیهه‌گویی و حضورذهن طغرائی را شنیده بود، تصمیم گرفت او را آزمایش کند و دستور داد او را به درخت بزرگ و تناوری ببندند و یکی از خدمتکارانش را که از زیبایی کامل بهره‌مند و مورد توجه طغرائی قرار گرفته بود مأمور قتل او کرد، و دستور داد که تیر در کمان گذاشته در برابرش قرار گیرد و آماده تیراندازی شود، ولی بدون اشاره سلطان تیراندازی نکند و شخصی را مأمور کرد که در پشت درخت به طوری‌که طغرائی از وجود او در آن‌جا اطلاع نداشته باشد، توقف کند، و سخنانی را که این محکوم بر زبان می‌آورد بنویسد، در این حال طغرائی بدیهةً این ابیات را انشا کرد:

وَلَقَـد اَقُولُ لِمَـن یُسَــدِّدُ سَهْمَهُ — نحوِی وَ اطرافُ الْاَسِنَّةِ شُرَّعُ

به حقیقت می‌گویم به کسی که راست می‌کند تیرش را به سوی من و سرهای پیکان‌ها نشانه‌گیری می‌کنند.

وَالْمَوتُ مِنْ لَحظاتِ اَحْوَرِ طَرْفِهِ — دونی وَ قَلْبِي فِي الهَوَى يُتَقَطَّعُ

و مرگ از نگاه‌های چشم سیاهش به من نزدیک است و قلبم از عشق پاره می‌شود.

بِالله فَتِشْ فِي فـؤادِي هَلْ تَرى — فِيْهِ لِغَيْرِ هَوَيَ الْاَحِبَّةِ مَـوْضِعُ

ترا به خدا در دلم جویاشو آیا می‌بینی در آن برای غیر از عشق دوستان جایی را.

اَهْــونْ بِهِ لَــولَم يَكُنْ فِي طَيِّهِ — عَهْدُ الحَبيبِ وسِرُّهُ الْمُسْتَودَعُ

این قلب بسی خواراست اگر نبود درضمن آن پیمان دوست‌وراز ودیعه گذاشته‌ی او.

سلطان محمود وقتی که این بیت‌ها را دید حیفش آمد چنین ادیب فاضلی را از بین ببرد ودستور داد او را به زندان برگردانند، ولی نظام‌الدین ابوطالب علی بن احمد بن حرب سمیرمی وزیر سلطان که به فضائل و کمالات او حسد می‌برد و از این‌که مورد توجّه سلطان قرار گیرد و مقام او را اشغال کند بیمناک بود، به تهمت بی‌دینی و الحاد او را به قتل رسانید، و به قول اکثر مورخین قتل وی در سال ۵۱۵ واقع شد و سمیرمی نیز در سال ۵۱۶ در بغداد و نزدیک مدرسه‌ی نظامیّه به دست جوانی زنگی که از طرفدارن طغرائی بود به قتل رسید.

طغرائی در فضل و ادب، یگانه‌ی عصر خود بود و در نثر و نظم و حسن شهرت بسزایی داشت ولی بیشتر شهرت او به خاطر قصیده‌ی لامیة العجم است که آن‌را در سال ۵۰۵ در بغداد انشا کرد و در آن مفاخر خود را بیان و از ناملایمات روزگار و پیشرفت افراد نادان شکایت می‌کند.

این قصیده در بحر بسیط و وزن آن از این قرار است:

مُستفعِلُنْ فاعِلُنْ مُستفعِلُنْ فَعِلُنْ، دوبار و در بعضی از اجزای آن تغییرات و علل و زحافاتی وجود دارد که بر اهل فن عروض پوشیده نخواهد بود.

طغرائی گذشته از دیوان اشعار، در علم کیمیا که مدعی دانستن آن بود تالیفاتی دارد. اینک ترجمه و توضیح **لامیةالعجم**:

قَصیده‌ی لامیّةالعجم

سروده طغرائی اصفهانی

۱– اَصالَهُ الرّأيِ صانَتْنِي عَنِ الْخَطَلِ   وَ حِلْيَةُ الفَضْلِ زانَتْنِي لَدَی الْعَطَلِ

لغات:

اَصالَة: درستی، استواری. **رَای**: اندیشه. **صانَتْ**: نگاه داشته است، فعل ماضی معلوم. **خَطَل**: غلط و سخن بیهوده. **حِلْيَة**: زیور. **فَضْل**: دانش و برتری بر دیگران. **زانَت**: آراست. فعل ماضی معلوم. **لَدَيْ**: نزد، وقت. **عَطَل**: نبودن زیور.

معنی شعر:

استواری اندیشه مرا از، هرزه‌گویی حفظ کرده، و زیور دانش، مرا در وقت نبودن زیور ظاهر آراسته است.

۲– مجدِی اَخِيراً وَ مَجْدِی اَوّلاً شَرَعٌ   وَالشَّمسُ رَأْدَ الضُّحي كَالشَّمسِ فِي الطَّفَلِ

لغات:

مَجد: بزرگی. **شَرَع**: مساوی. **رَادْ**: ارتفاعْ خورشید از افق. **ضُحي**: وقت طلوع خورشید. **طَفَل**: وقت نزدیک شدن غروب خورشید.

معنی شعر:

بزرگی من در اوقات اخیر و اوائل، یکسان است خورشید هنگام بالا رفتن از افق در وقت صبح، مانند خورشید است در نزدیک غروب و من در وقت داشتن کار دولتی و در وقت بیکاری یکسان دارای مجد و بزرگیم مانند ذات خورشید که همیشه دارای یک حال است.

۳- فِيْمَ الْاِقامَةُ بِالزَّوراءِ لاسَكَنِي　　　بِها وَ لاناقَتِي فِيْها و لَاجَمَلِي

لغات:

فِيَم: در اصل. **فی ما**: درچه، بوده است وقتی که حرف جاره قبل از ما اسم استفهام درآید، الف آن حذف می‌شود. **اِقامَة**: توقف، ماندن مصدر باب افعال. **زَوراء**: بغداد. **سَكَن**: منزل و اهل خانه. **ناقَة**: شتر ماده. **جَمَل**: شتر نر.

معنی شعر:

چرا در بغداد اقامت کنم، در حالی‌که نه در آن خانه و اهلی دارم، و نه ناقه و جملی؟ از امثال عرب است: «**لاناقَتي فِي هذا وَلاجَمَلي**» در وقت تبرئه خود از بدی و ستم به کار می‌برند.

٤- ناءٍ عَنِ الْاَهْلِ صِفْرُ الكَفِ مُنفَرِدٌ　　　كَاسَّيْفِ عُرِّی مَتْناهُ عَنِ الخِلَلِ

لغات:

نائِي: دور، اسم فاعل. **صِفْر**: خالی، صفت مشبهه. **مُنْفَرِد**: تنها، اسم فاعل از باب انفعال. **سَيْف**: شمشیر. **عُرِّيَ**: سخت شده باشد، فعل ماضی مجهول از باب تفعیل. **مَتْنا**: دو پشت، دو طرف، مثنّای متن، در اصل **مَتْنانِ** بوده است حرف «**ن**» به واسطه‌ی اضافه حذف شده است. **خِلَلْ**: پوست‌های مرصّعی که غلاف شمشیر را به آن می‌پوشانند، جمع **خِلَّة**.

معنی شعر:

دورم از اهل، تنها، تهدیدست، تنها مانند شمشیر که دو طرف آن از پوست آراسته سخت شده باشد.

٥- فَلا صَدِيقَ اِلَيهِ مُشْتَكي حَزَني   وَلَا اَنيسَ اِلَيهِ مُنتَهي جَذَلِي

لغات:

صَدِيق: دوست صفت مشبهه، **مُشْتَكي**: **شِكوَة** و اظهار دلتنگی مصدر میمی بر وزن اسم مفعول. **حَزَن**: اندوه. **اَنيس**: مونس و همدم. **مُنْتَهي**: به نقطه پایان رسیدن، مصدر میمی بر وزن اسم مفعول از باب افتعال. **جَذَل**: شادمانی.

معنی شعر:

پس دوستی نیست که شکایت پیش او ببرم، و همدمی نیست که شادیم به او تکمیل گردد.

٦- طَالَ اغْتِرابی حَتّي حَنَّ راحِلَتِي   وَ رَحْلُهَا وَ قَرا الْعَسّالَةِ الذُّبُلِ

لغات:

طالَ: طول کشید، فعل ماضی معلوم. **اِغْتِراب**: غربت و دوری از وطن، مصدر باب افتعال. **حَنَّ**: نالید، فعل ماضی معلوم. **رَاحِلَة**: شتر نیرومند، اسم فاعل برای مذکر و مؤنث استعمال می‌شود. **رَحْل**: بار. **قَرا**: پشت. **عَسّالَة**: نیزه‌ای که در اهتزاز باشد. **ذُبُلْ**: باریک‌ها، جمع **ذابِل** اسم فاعل.

معنی شعر:

غربتم طول کشید تا به جایی که شتر من و بار آن و پشت نیزه‌ای که در اهتزاز است همه نالیدند.

٧- وَ ضَجَّ مِنْ لَغَبٍ نِضْوِی وَ عَجَّ لِمَا   اَلْقِي رِكابی وَ لَجَّ الرَّكْبُ فِي عَذَلی

لغات:

ضَجَّ: فریاد کرد فعل ماضی معلوم. **لَغَب**: خستگی و رنج. **نِضْو**: شتر و اسب لاغر. **عَجَّ**: صدا بلند کرد، فعل ماضی معلوم. **اَلْقي**: برمی‌خورم فعل مضارع معلوم برای متکلم وحده. **رِکاب**: شتران، اسم جمع. **لَجَّ**: اصرار کرد، فعل ماضی معلوم. **رَکْب**: سواران، جمع راکب اسم فاعل. **عَذَل**: ملالت و سرزنش.

معنی شعر:

و از خستگی شتر من نالید و از رنجی که با آن روبرو هستم مرکوب من با صدای بلند فریاد برآورد، و همه‌ی سواران با لجاجت ملامتم کردند.

۸- اُريدُ بَسْطَةَ کَفٍّ اَستَعِينُ بِها   عَلَي قَضاءِ حقوقٍ للِعُلَي قِبَلِي

لغات:

اُرِيدُ: اراده می‌کنم، می‌خواهم، فعل مضارع معلوم، **بَسْطَة**: گشایش و باز شدن. **کَفّ**: دست. **اَستَعِينُ**: یاری و مددجویم، فعل مضارع از باب استفعال. **قَضاء**: برآوردن، ادا کردن، **حُقوق**: جمع حق و وام. **عُلَي**: بزرگی و بلندی و به معنی بزرگان و در این صورت جمع عَلْياء است. **قِبَل**: نزد.

معنی شعر:

گشاده‌دستی و ثروت را می‌خواهم که از آن یاری جویم تا حقوقی را که بزرگی بر من دارد ادا کنم.

۹- وَالدَّهْرُ يَعْکِسُ آمالَي وَ يُقْنِعُني   مِنَ الغَنيمَةِ بعدَ الْکَدِّ بِالْقَفَلِ

لغات:

دَهْر: زمانه، **يعکِسُ**: وارونه می‌کند فعل مضارع معلوم. **آمال**: آرزوها، جمع اَمَل. **يُقنِعُ**: قانع می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **غَنيمَة**: مالی که در جنگ به دست می‌آورند. **کَدّ**: رنج و زحمت. **قَفَل**: برگشتن و در اصل اسم جمع به معنی برگشتگان است.

معنی شعر:

روزگار به عکس آرزوهایم عمل می‌کند و مرا قانع می‌سازد که پس از تحمل رنج به جای بردن غنیمت به محل خود برگردم.

۱۰- وَ ذِی شَطاطٍ کَصَدْرِ الرُّمحِ مُعْتَقِلٍ بِمِثْلِهِ غَیْرَ هَیّابٍ وَ لَاوَکِلِ

لغات:

ذي: صاحب، **شَطاط**: اعتدال قامت. **صَدْر**: سینه و بالا. **رُمْح**: نیزه. **مُعتَقِل**: سواری که نیزه را در بین ساق پا و رکاب خود بگذارد، اسم فاعل از باب افتعال. **هَیّاب**: بسیار ترسو صیغه‌ی مبالغه. **وَکِل**: کسی که ناتوان باشد، و کارهای خود را به دیگران واگذارد، صفت مشبهه.

معنی شعر:

دارای اعتدال قامتی مانند سینه نیزه که نیزه‌ی مانند قامت خود را برداشته باشد، نه از کسی بترسد و از ناتوانی کارش را به دیگران واگذار کند.

۱۱- حُلْوِ الفَکاهَةِ مُرُّالْجِدِّ قد مُزِجَتْ بِشِدَّةِ الباسِ مِنْهُ رِقَّةُ الغَزَلِ

لغات:

حُلْو: شیرین. **فَکاهَة**: شوخی. **مُرّ**: تلخ. **جِدّ**: ضد شوخی، جدّی. **مُزِجَتْ**: مخلوط شده است، فعل ماضی مجهول. **شِدّة**: تندی و سختی. **بَأْسْ**: شجاعت و سختی حمله. **رِقَّة**: نرمی و نازکی. **غَزَل**: گفتار و اشعار عاشقانه.

معنی شعر:

شوخیَش شیرین و جدیَش تلخ، سختی حمله‌ی او با لطافت و نرمی غزلسراییش مخلوط شده است.

۱۲- طَرَدْتُ سَرْحَ الکَری عَنْ وِرْدِمُقلَتِهِ وَاللَّیْلُ اغری سَوامَ النَّومِ بِالمُقَلِ

لغات:

طَرَدْتُ: راندم فعل ماضی معلوم. **سَرْح**: چارپایان به چرا رفته. **كَرَی**: خواب. **وِرْد**: چشمه و آبخور. **مُقلَة**: چشم. **لَیل**: شب. **اَغرَی**: وادار و تشویق کرده است، فعل ماضی از باب افعال. **سَوام**: چرندگان. **نوم**: خواب. **مُقَل**: جمع **مقلة**.

معنی شعر:

دور کردم چرندگان خواب را از چشمه چشم او (دارای اعتدال قامت) در حالی‌که شب چرندگان خواب را به سوی چشم‌ها می‌راند (اضافه سَرْح به کری و وِرد به مقله و سَوام به نَوم، تشبیهی و اضافه هر سه مشبّهٔبهٔ به‌مشبّه است، و خلاصه‌ی معنی این است: در حالی که همه مردم می‌خوابیدند، من مانع از خواب معتدل قامت شدم).

۱۳- وَالرَّكْبُ مِيلٌ عَلَي الْاَكْوارِ مِنْ طَرِبٍ　　صَاحٍ وَ آخَرَ مِنْ خَمْرِالْكَرى ثَمِلِ

لغات:

رَكْب: سواران، **مِیل**: مایل و کج‌شدگان جمع **اَمْیَل** صفت مشبهه. **اَكْوار**: زین‌ها و پالان‌ها جمع کُور. **طَرِب**: خوشحال و شادمان صفت مشبهه. **صاحِي**: هوشیار و بیدار، اسم فاعل. **آخَر**: دیگری. **خَمْر**: شراب. **ثَمِل**: مست و بی‌حال، صفت مشبهه.

معنی شعر:

سواران از روی زین‌ها و پالان شتران اعتدال را از دست داده بودند یک دسته خوشحال و بیدار و دسته‌ی دیگر از شراب خواب مست بودند.

۱٤- فَقُلْتُ اَدْعُوكَ لِلْجُلّي لِتَنْصُرَنِي　　وَ اَنْتَ تَخْذُلُنِي فِى الْحادِثِ الْجَلَلِ

لغات:

جُلّي: کار بزرگتر، اسم تفضیل مؤنث. **لِ**: برای این‌که. **تَنْصُرُ**: یاری کنی، فعل مضارع معلوم. **اَنْتَ**: تو. **تَخْذُلُ**: خوار می‌داری و اهانت می‌کنی، فعل مضارع معلوم. **حادِث**: پیش آمد، اسم فاعل. **جَلَلْ**: بزرگ.

معنی شعر:

پس گفتم تو را برای کار بزرگ دعوت می‌کنم که مرا یاری کنی، و تو در پیش‌آمد بزرگ مرا خوار می‌داری.

۱۵- تَنامُ عَنّي و عَيْنُ النَّجْمِ ساهِرَةٌ   وَتَسْتَحِيلُ وَ صِبْغُ اللَّيلِ لَمْ يَحُلِ

لغات:

تنامُ: می‌خوابی، فعل مضارع معلوم، **عَيْن**: چشم. **ساهِرَة**: بیدار، اسم فاعل. **تَستَحيلُ**: دیگرگون می‌شوی فعل مضارع از باب استفعال. **صِبْغ**: رنگ. **يَحُلِ**: دیگرگون می‌شود، فعل مضارع معلوم.

معنی شعر:

تو می‌خوابی و از من غافلی و چشم ستاره بیدار است، و تو تغییر می‌کنی و رنگ شب همان سیاهی است (ستاره‌ی شوم بخت من همیشه بیدار و شبم همیشه سیاه است).

۱۶- فَهَلْ تُعِينُ عَلَي غَيٍّ هَمَمْتُ بِهِ   وَالغَيُّ يَزْجُرُ اَحْيَاناً مِنَ الْفَشَلِ

لغات:

هَلْ: آیا. **تُعِينُ**: یاری و مساعدت می‌کنی؟ فعل مضارع معلوم از باب افعال. **غَيّ**: گمراهی و عمل ناروا. **هَمَمْتُ**: قصد کرده‌ام، فعل ماضی معلوم. **يَزجُرُ**: منع می‌کند. فعل مضارع معلوم. **اَحْيانْ**: گاه‌گاه. **فَشَل**: ترس.

معنی شعر:

پس آیا به من مساعدت می‌کنی بر گمراهی که قصد آن را کرده‌ام، و گاهی گمراهی از ترس جلوگیری می‌کند (گمراهی مضمون بیت بعدی است).

۱۷- اِنّي اُرِيدُ طرُوُقَ الحَيِّ مِنْ اِضَمٍ   وَقَدْ حَماهُ رُمَاةٌ مِنْ بَنِي ثُعَلِ

لغات:

طُرُوق: حمله‌ی شبانه. **حَيّ**: قبیله و اسم قبیله مخصوصی. **اِضَم**: اسم کوهی و نام سرزمینی در حجاز. **حَمي**: حمایت کرد فعل ماضی معلوم. **رُمَاة**: تیراندازان جمع رامِی اسم فاعل. **ثُعَل**: اسم قبیله‌ای که به مهارت در تیراندازی شهرت دارند.

معنی شعر:

به حقیقت من می‌خواهم به قبیله‌ی حی که از سرزمین اِضَم‌اند شبانه حمله کنم در حالی‌که تیراندازانی از فرزندان ثُعَل از آن حمایت می‌کنند.

۱۸– **يَحْمُونَ بِالْبِيضِ وَالسُّمْرِ اللِّدانْ بِهِ   سُودَالْغَدائِرِ حُمْرَالْحَلِيْ وَالْحُلَلِ**

لغات:

يَحْمُونَ: حمایت می‌کنند، فعل مضارع معلوم. **بِيض**: شمشیرها، جمع **اَبيَضْ** به معنی هر چیز سفید و شمشیر صفت مشبهه. **سُمْر**: نیزه‌ها جمع **اَسْمَر** صفت مشبهه، به معنی چیزی که رنگش بین سیاهی و سفیدی باشد و کنایه از نیزه است. **لِدانِ**: نرم‌ها جمع **لَدْن**. **سُوْد**: سیاه‌ها جمع **اَسْوَد** یا **سَوْداء** صفت مشبهه. **غدائر**: گیسوها جمع **غَديرَه**. **حُمْر**: سرخ‌ها، جمع **اَحمر** یا **حَمْراء** صفت مشبهه. **حَلْي**: زیور. **حُلَل**: لباس‌های زیبا و گرانبها.

معنی شعر:

تیراندازان در آن جا با شمشیر و نیزه‌های نرم و باریک از دختران سیه‌مو و آراسته به زیورها و لباس‌های قرمز، حمایت می‌کنند.

۱۹– **فَسِرْبِنا فِی ذِمامِ اللَّيلِ مُعْتَسِفاً   فَنَفحَةُ الطّيبِ تُهْدِينَا اِلَي الْحِلَلِ**

لغات:

سِرْ: راه برو، فعل امر. **ذِمَام**: عهده‌ها و ضمانت‌ها، جمع **ذِمَّةَ**. **مُعتَسِف**: منحرف و بیراهه‌رونده، اسم فاعل از باب افتعال. **نَفْحَة**: وزیدن. **طِيب**: بوی خوش. **تُهْدِي**: راهنمایی می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **حِلَل**: واردشدگان جمع **حِلّه**.

معنی شعر:

پس حرکت کن و با ما در شب که ضامن رازدارای است، بیراهه بیا، زیرا وزیدن بوی خوش ما را به سوی واردین آن‌جا هدایت می‌کند.

۲۰- فَالحِبُّ حَيْثُ العِدَى وَ الاُسْدُرا بِضَةٌ   حَوْلَ الكِنَاسِ لَهاغابٌ مِنَ الْاَسَلِ

لغات:

حِبّ: معشوق و محبوب، **حَيْثُ**: جایی. **عِدي**: دشمنان، جمع **عَدُوّ** اسم فاعل بر وزن فَعُول. **اُسْد**: شیران جمع أسَد. **رابِضَة**: چُمباتمه‌زده اسم فاعل. **حَوْل**: اطراف، **كِناس**: جای آهو. **غاب**: جنگل. **اَسَل**: نیزه.

معنی شعر:

محبوب در جایی است که دشمنان درآنند و شیران دور محل آهو چُمباتمه زده‌اند و دارای جنگلی از نیزه هستند (معشوق را به آهو و تیراندازان نیزه به دست را به شیران و کثرت نیزه‌ها را به درختان جنگل تشبیه کرده است).

۲۱- نَؤُمُّ ناشِئَةً بِالْجِزْعِ قَدسُقِيَتْ   نِصَالُهَا بِمِياهِ الغُنْجِ وَ الكَحَلِ

لغات:

نَؤُمُّ: قصد می‌کنم فعل مضارع معلوم از مصدر اَمّ. **ناشئة**: ظاهر شده، نمو کرده، اسم فاعل. **جِزْع**: محل پیچ درّه و اسم جاهای متعددی است که یکی از آن‌ها اقامتگاه معشوق او بوده است. **سُقِيَتْ**: آبداده شده است. فعل ماضی مجهول. **نِصال**: پیکان‌ها، جمع **نَصْل**. **مِياه**: آب‌ها، جمع ماء که در اصل ماه بوده است. **غُنْج**: کرشمه و ناز. **كَحَل**: سیاهی چشم.

معنی شعر:

دختری را میجوییم که در جزع رشد و نمو کرده و پیکان‌هایش (مژه‌ها و نگاه‌ها) به آب ناز و سیاهی چشم آبداده شده است.

۲۲- قَدْزادَ طِيْبَ اَحاديثِ الكِرام بِهَا   مَا بِالكَرائِمِ مِن جُبْنٍ وَ مِنْ بُخْلِ

لغات:

زادَ: افزود، فعل ماضی معلوم، **طِیب**: خوشی و لذّت. **اَحادیث**: سخن‌ها جمع حدیث یا **اُحدوثه**. **کِرام**: مردان بزرگ جمع کریم است و کرائم زنان بزرگ جمع **کَریمه** و هر دو صفت مشبهه، **جُبن**: ترس. **بُخْل**: خِسَّت و مال‌دوستی.

معنی شعر:

آنچه از دو صفت جبن و بخل که در زنان بزرگوار وجود دارد، با بردن نام این دختر که دارای این صفت‌هاست، خوشی سخنان مردان بزرگ را افزوده است (اعراب معتقدند که دو صفت جبن و بخل، در مردان مذموم و در زنان ممدوح است و زنان بزرگوار باید ترسو و مال‌دوست باشند)

۲۳– تَبیتُ نارُ الهَوی مِنْهُنَّ فِي کَبِدٍ   حَرّی وَ نارُالقِری مِنْهُمْ عَليَ القُلَلِ

لغات:

تَبیتُ: شب را می‌گذراند فعل مضارع از افعال ناقصه. **نار**: آتش. **هَوی**: عشق. **کَبِد**: جگر. **حَرّی**: بسیار تشنه، صفت مشبهه مؤنث و مذکر آن **حرّان** است. **قِری**: پذیرایی از مهمان. **قُلَل**: جمع **قلّه**.

معنی شعر:

در تمام آتش عشق به زنانشان در جگر داغ و آتش پذیرایی از مهمان از طرف مردانشان بر قله کوهها روشن است (مردان با سخاوت بر جاهای مرتفع آتش روشن می‌کردند، تا کاروان‌ها و عابران از دور متوجّه شوند و بدانند که در آن طرف خیمه‌هایی وجود دارد و در آن‌ها از مهمانان پذیرایی می‌شود، و این آتش را **نارالقِری** می‌گویند).

۲۴– یَقْتُلْنَ اَنْضاءَ حُبٍّ لاحَراكَ لَهُمْ   وَیَنْحَرونَ کِرامَ الْخَیْلِ وَالْاِبِلِ

لغات:

يَقْتُلْنَ: می‌کشند، فعل مضارع معلوم برای جمع مؤنث غایب. **اَنْضاء**: لاغران، جمع **نِضْو**. **حَراك**: جنبش. **يَنْحَرونَ**: سـر می‌برند، فعل مضارع معلوم. **خيل**: گله‌ی اسـب. **اِبِل**: شتر.

معنی شعر:

زنان کرائم، عاشقان ناتوان را که قادر به حرکت نیستند، می‌کشند، و مردان کریم آن قوم، گله‌های اسب و شتر نجیب را سر می‌برند (برای پذیرایی از مهمان)

۲۵– **يُشْفي لَديغُ الْعَوالي في بُيُوتِهِمُ بِنَهْلَةٍ مِنْ غَديرالخَمْرِ وَالْعَسَلِ**

لغات:

يُشْفي: شفا یافته می‌شود، فعل مضارع مجهول. **لَديغ**: گزیده اسم مفعول بر وزن فعیل. **عَوالی**: بالاها و سرهای نیزه، جمع عالیه. **بُيُوت**: خانه‌ها و خیمه‌ها جمع بیت. **نَهلَة**: نوشیدن بار اول. **غَدير**: جایی که در آن آب باران جمع می‌شود. **خَمْر**: شراب. **عَسَل**: انگبین.

معنی شعر:

بهبود می‌یابد زخم خورده‌ی نیزه با اولین شراب از شراب و عسل که مانند غدیر در خانه‌های ایشان فراوان و بی‌ارزش است (درد هجران را به زخم نیزه و سخنان معشوق را به خمر و عسل تشبیه کرده است).

۲٦– **لَعَلَّ اِلْمَامَةً بِالْجِزْعِ ثانيَةً يَدَبُّ مِنْها نَسيمُ الْبُرْءِ مِنْ عِلَلي**

لغات:

لَعَلَّ: شاید. **اِلْمَامَة**: وارد شدن مصدر باب افعال و تاء در آخر آن علامت وحدت است. **يَدَبُّ**: حرکت کند به آرامی و تدریجی فعل مضارع معلوم. **بُرْء**: بهبود. **عِلَل**: بیماری‌ها، جمع **عِلّة**.

معنی شعر:

امیدوارم وارد شدن بار دوم در جزع، نسیم بهبود از بیماریهایم به تدریج از آن بوزد.

۲۷– لَااَکْرَهُ الطَّعنَةَ النَّجْلاءَ قَدْ شُفِعَتْ   بِرَشْقَةٍ مِنْ نِبَالِ الاَعْیُنِ النُّجلُ

لغات:

اکرَهُ: مکروه و ناخوش می‌دانم، فعل مضارع معلوم. **طَعنَة:** نیزه زدن و زخم آن. **نَجْلاء:** گشاد و باوسعت و **نُجُل** جمع آن است. **شُفِعَتْ:** جفت شده باشد، فعل ماضی مجهول. **نِبَال:** جمع **نَبْل**، تیرها. **رَشْقَه:** تیراندازی. **اعیُن:** چشم‌ها جمع **عَیْن**.

معنی شعر:

ناخوش نمی‌دانم زخم بزرگ نیزه را در صورتی که با تیرهای نگاه چشم‌های درشت همراه شده باشد.

۲۸– وَلَا اَهَابُ الصِّفاحَ البِیضَ تُسْعِدونی   بِاللّمحِ مِنْ خَلَلِ الْاَستارِ وَ الْکِلَلِ

لغات:

اَهابُ: می‌ترسم فعل مضارع معلوم. **صِفَاح:** شمشیرها و اطراف و جوانب، جمع **صَفْح**. **بِیض:** هر چیز سفید و شمشیر جمع **اَبْیَض** صفت مشبهه. **تُسْعِدُ:** خوشبخت کند و یاری کند، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **لَمْح:** نگاه: **خَلل:** فاصله‌ها و فرجه‌ها. **اَستار:** پرده‌ها، جمع **سِتر**. **کِلَل:** پشه‌بندها جمع **کِلّه**.

معنی شعر:

و از شمشیرهای سفید و براق نمی‌ترسم در حالی‌که مرا خوشبخت کنند به نگاه از خلال پرده‌ها و پشه‌بندها.

۲۹– وَلااُخِلُّ بِغِزْلانٍ تُغَازِلُنِي   وَلَودَهَتْنِي اُسُودُالغِیلِ بالْغِیَلِ

لغات:

اُخِلُّ: تـرک می‌کنم، فعل مضـارع از باب افعـال. **غِزْلان:** آهوان، جمع **غـزال**. **تُغازِلُ:** اشعار و سخنان عاشقانه بگویند، فعل مضارع از باب مفاعله. **دَهَتْ:** مبتلی کرد.

فعل ماضی از مصدر **دَهْي** معلوم. **اُسُود**: شیران جمع **اَسَدْ**. **غِيل**: جنگل. **غِيَل**: مصیبت‌ها و قتل‌ها، جمع **غِيلَة**.

معنی شعر:

و ترک نمی‌کنم آهوانی را که با من مغازله کنند. اگر چه شیران بیشه مرا نابود کنند.

۳۰- حَبُّ السَّلامَةِ يَثْنِي هَمَّ صاحِبِهِ   عَنِ الْمَعالِي وَيُغْرِى المَرْءَ بِالكَسَلِ

لغات:

حُبّ: دوست داشتن. **يَثْنِي**: منحرف می‌کند و برمی‌گرداند، فعل مضارع معلوم از مصدر **ثَنْي**. **هَمّ**: قصد و کوشش. **مَعالی**: بزرگی‌ها و بلندی‌ها جمع **مَعْلَاة** مصدر میمی. **يُغْرِى**: وادار و تشویق می‌کند فعل مضارع معلوم از باب افعال. **كَسَل**: تنبلی.

معنی شعر:

علاقه به تندرستی قصد صاحبش را از بزرگی‌ها منصرف می‌کند و مرد را به تنبلی وادار می‌سازد.

۳۱- فَاِنْ جَنَحْتَ اِلیهِ فَاتَّخِذْ نَفَقاً   فِي الاَرضِ اَوْ سُلَّماً فِي الْجَوِّفَاعْتَزِلِ

لغات:

جَنَحْتَ: مایل شدی، فعل ماضی معلوم. **اِتَّخِذْ**: بگیر و به دست آور، فعل امر از باب افتعال. **نَفَق**: سوراخ و شکاف. **سُلَّم**: نردبان. **اِعْتَزِلْ**: فعل امر از باب افتعال، کناره‌گیری کن.

معنی شعر:

پس اگر به تندرستی مایلی سوراخی در زمین یا نردبانی در فضا به دست آور و کناره‌گیری کن.

۳۲- وَدَعْ غِمَارَ الْعُلي لِلْمُقْدِمِينَ عَلَي   رُكُوبِهِا وَاقْتَنِعْ مِنْهُنَ بِالْبَلَلِ

لغات:

دَعْ: ترک کردن، فعل امر. **غِمار**: گرداب‌ها و سختی‌ها، جمع **غَمْرَة**، **مُقْدِمِين**: اقدام کنندگان، جمع **مُقْدِم**، اسم فاعل از باب افعال. **رُكوُب**: سوار شدن. **اِقْتَنِعْ**: قانع شو، فعل امر از باب افتعال. **بَلَل**: نم، تری.

معنی شعر:

و ترک کن گرداب‌های مقام بلند را برای پیشروان بی‌باک که بر آن‌ها مسلط می‌شوند و تو به نمی از آن قناعت کن.

۳۳– **رِضَي الذَّليلِ بِخَفْضِ الْعَيْشِ مَسْكَنَةٌ وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الاينُقِ الذُّلُلِ**

لغات:

رِضي: راضی شدن. **ذليل**: مرد پست، صفت مشبهه. **خَفْض**: سادگی و پایین بودن. **مَسْكَنَة**: بیچارگی و بینوایی. **عِزّ**: بزرگی. رَسيم: سرعت و شدت سیر به طوری‌که جای پای مرکوب در زمین پیدا باشد و این کلمه مصدر است. **اَيْنُق**: شتران ماده جمع ناقه و در اصل **اَنْيُقٌ** به تقدیم نون بوده است. **ذُلُلْ**: رام‌شدگان جمع **ذَلُول** صفت مشبهه یا اسم مفعول.

معنی شعر:

راضی شدن مرد پست به زندگی فقیرانه بیچارگی است و بزرگی در سیر شتران رام است.

۳۴– **فَادْرَأْ بِها فى نُحُورِ الْبيدِ جافِلَةً مُعَارِضاتٍ مَثانِي اللُّجْمِ بِالْجُدُلِ**

لغات:

اِدرَا: بران، فعل امر. **نُحُور**: سینه‌ها، جمع **نَحْر**. **بيد**: بیابان‌ها جمع **بيداء**. **جافِلَة**: سریع اسم فاعل. **مُعارِضات**: به راست و چپ روندگان از شادی جمع **مُعارِضَة**، اسم فاعل از باب مفاعله. **مَثانِي**: دولاشده‌ها جمع **مَثني**. **لُجُم**: لگام‌ها جمع **لِجام**، **جُدُل**: طناب‌ها جمع **جَديل**.

معنی شعر:

پس بران شتران را در سینه‌ی بیابان‌ها در حالی که به سرعت بروند و از شادی به چپ و راست منحرف شوند ولگام‌های آن‌ها به وسیله‌ی طناب‌ها دولا شده باشد.

۳۵- اِنَّ الْعُلي حَدَثَتْني وَهْيَ صادِقَةٌ　　　فِيَما تُحَدِّثُ اَنَّ العِزَّ في النُقَلِ

لغات:

حَدَّثَتْ: سخن گفت، فعل ماضی از باب تفعیل، و **تُحَدِّثُ** مضارع آن است. **صادِقَة**: راستگو اسم فاعل. **نُقَل**: جابه‌جا شدن‌ها، جمع **نُقْلَة**.

معنی شعر:

به حقیقت بزرگی به من گفته است و او راستگو است در آنچه می‌گوید که: عزت در انتقال‌هاست.

۳٦- لَوْ اَنَّ في شَرَفِ الْماوی بُلوُغَ مُنی　　　لم تَبْرَحِ الشَّمسُ يَوْماً دارَةَ الْحَمَلِ

لغات:

شَرَف: بلندی. **مَاوی**: جایگاه، اسم مکان. **بُلوُغ**: رسیدن. **مُنی**: آرزوها، جمع **مُنْيَة**. **تَبْرَحُ**: زوال می‌پذیرد فعل مضارع ناقصه. **دارَة**: خانه. **حَمَل**: برج اوّل از بروج دوازده‌گانه.

معنی شعر:

اگر در بلندی جایگاه رسیدن به آرزوها وجود داشت، حتی یک روز خورشید از خانه‌ی حَمَل زوال نمی‌پذیرفت (به اصلاح منجمان شرف خورشید در برج **حَمَل** است)

۳۷- اَهَبْتُ بِالْحَظِّ لَوْنادَيْتُ مَسْتَمِعاً　　　وَالْحَظُّ عَنّيَ بِالْجُهّالِ في شُغُلِ

لغات:

اَهَبْتُ: هشدار می‌دادم، فعل ماضی از باب افعال، و این کلمه از **هَيْب** یا **هَوْب** گرفته شده است و شتربانان در وقت هشدار به شتران و جلوگیری از انحراف آنها از جاده از این اصوات استفاده می‌کنند. **حَظّ**: خوشبختی و نصیب. **نادَيْتُ**: ندا کردم و صدا زدم فعل ماضی از باب مفاعله. **مُستَمِعْ**: شنوا اسم فاعل از باب افتعال. **جُهّال**: نادانان جمع

جاهل اسم فاعل. شغل: با حرف (ب) به معنی سرگرم شدن، و با حرف (عَنْ) به معنی غفلت است.

معنی شعر:

به خوشبختی هشدار می‌دادم و او را به سوی خودم می‌خواندم. اگر او شنوا بود ولی خوشبختی سرگرم به نادانان و از من غافل است.

۳۸- لَعَلَّهُ اِنْ بَدَا فَضْلِي وَ نَقْصُهُمُ لِعَينِهِ نامَ عَنْهُمْ او تَنَبَّهَ لِي

لغات:

لَعَلَّ: شاید. **بَدا**: آشکار شد، فعل ماضی معلوم. **نامَ**: خوابید فعل ماضی معلوم. **تَنَبَّهَ**: بیدار شد، فعل ماضی معلوم از باب تفعّل.

معنی شعر:

شاید اگر فضل من و نقص جهّال، در نظر بخت آشکار شود یا نسبت به ایشان بخوابد، یا درباره‌ی من بیدار شود.

۳۹- اُعَلِّلُ النَّفْسَ بالآمالِ اَرْقُبُها مَا اَضْيَقَ الْعَيشَ لَوْلَا فُسْحَةُ الْاَمَلِ

لغات:

اُعَلِّلُ: سرگرم می‌کنم فعل مضارع معلوم از باب تفعیل. **آمال**: آرزوها، جمع **اَمَل**. **اَرْقُبُ**: انتظار می‌کشم فعل مضارع معلوم. **ما اضيَقَ**: چقدر تنگ است؟ فعل تعجّب. **فُسْحَة**: گشادی و وسعت،

معنی شعر:

سرگرم می‌کنم خود را به آرزوها و انتظار آن‌ها را می‌کشم، چقدر زندگی تنگ است اگر وسعت آرزوها نبود.

۴۰- لَمْ اَرْضَ بِالعَيشِ وَالْاَيّامُ مُقْبِلَةٌ فَكَيفَ ارضي وَ قَدْ وَلَّتْ عَلَي عَجَلِ

لغات:

اَرْضي: راضی می‌شوم، فعل مضارع معلوم. **مُقبِلَة**: روی آور، اسم فاعل از باب افعال. **وَلّتْ**: روی گردانیده است، فعل معلوم از باب تفعیل.

معنی شعر:

راضی نبودم به زندگی در حالی که روزهای خوشبختی روی آورده بودند، پس چگونه راضی می‌شوم در حالی که با شتاب روی برگردانیده‌اند.

۴۱- غالی بِنَفسِيَ عِرْفانی بِقیمَتِها   فَصُنْتُها عَنْ رَخیصِ الْقَدْرِ مُبْتَذِلِ

لغات:

غالی: گران کرده است فعل ماضی از باب مفاعلهٔ معلوم. **عِرْفان**: شناسایی. **صُنْتُ**: حفظ کردم، فعل ماضی معلوم. **رَخیص**: ارزان. **مُبْتَذِل**: رها شده و بی‌ارزش، اسم فاعل از باب افتعال.

معنی شعر:

شناساییم به نفس و حقیقت خودم، آن را در برابر روزگار گرانبها کرده است. پس او را از تسلیم در مقابل افراد بی‌ارزش و نالایق حفظ کردم.

۴۲- وَعادَةُ النَّصْلِ اَنْ یَزْهُو بِجَوهَرِهِ   وَ لَیْسَ یَعْمَلُ اِلاّ فِي یَدَيْ بَطَلِ

لغات:

نَصْل: پیکان و شمشیر. **یَزْهُو**: بدرخشد و افتخار کند فعل مضارع معلوم. **لَیْسَ**: نیست از افعال ناقصه. **یَدَیْ**: دو دست، مثنای یَد. **بَطَل**: پهلوان.

معنی شعر:

عادت شمشیر است که به جوهرش خودنمایی و افتخار کند و کارگر نیست مگر در دو دست مرد پهلوان.

۴۳- ما کُنْتُ اوثِرُ اَنْ یمتَدَّ بی زَمَنِي   حَتّي اَرَی دَوْلَةَ الْاَوْغادِ والسِّفَلِ

لغات:

كُنْتُ: بودم، فعل ماضی از افعال ناقصه. **اَوثِرُ**: ترجیح بدهم فعل مضارع از باب افعال. **یمتَدُّ**: طول بکشد فعل مضارع معلوم از باب افتعال. **اَرَی**: ببینم، فعل مضارع معلوم. **دَولَة**: نوبت و دگرگونی زمان. **اَوْغاد**: نادانان، جمع **وَغْد** به معنی احمق. **سِفَل**: اشخاص پست جمع **سُفْلة**.

معنی شعر:

من ترجیح نمی‌دادم که زمان و عمر من طول بکشد تا ببینم که نوبت به مردمان نادان و پست برسد.

٤٤– تَقَدَّ مَتْنِي اُناسٌ كانَ شَوْطُهُمُ　　　وَراءَ خُطْوِی وَلَو اَمْشي عَلي مُهَلِ

لغات:

تَقَدَّمَتْ: جلو افتاد فعل ماضی از باب تفعّل. **اُناس**: مردمان جمع **اِنْسِيّ**. **شَوْط**: دویدن تا آخر میدان. **وَراء**: عقب سر، پشت سر. **خُطو**: قدم گذاشتن، گام. **اَمْشي**: راه بروم، فعل مضارع معلوم. **مُهَل**: آهستگی‌ها جمع **مُهْلَة** و اگر **مَهَلْ** خوانده شود مصدر است.

معنی شعر:

مردمانی از من جلو افتادند که دویدن ایشان، عقب گام من بود اگرچه آهسته راه بروم.

٤٥– هذا جَزاء امْرِیءِ اقرانُهُ دَرَجُوا　　　مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَنّي فُسْحَةَ الْاَجَلِ

لغات:

اَقْران: همسالان، جمع **قِرَن**. **دَرَجُوا**: گذشته و منقرض شدند، فعل ماضی معلوم. **تَمَنّي**: آرزوها کرد، فعل ماضی معلوم از باب تفعّل. **فُسْحَة**: وسعت و گشایش. **اَجَلْ**: نهایت وقت و وقت مرگ.

معنی شعر:

این است جزای کسی که همسالانش قبل از او مردند، و او آرزوی وسعت و طول عمر کرده است.

۴۶– وَ اِنْ عَلانِيَ مَنْ دُونِي فَلا عَجَبٌ   لی اُسْوَةٌ بانْحِطَاطِ الشَّمْسِ عَنْ زُحَلِ

لغات:

عَلا: بلند شد، فعل ماضی معلوم. **مَنْ**: کسی. **دُونَ**: پست و پایین. **اُسْوَة**: پیروی و کسی یا چیزی که از او پیروی کنند. **انْحِطاط**: پایین بودن، مصدر باب انفعال. **زُحَل**: سیّاره‌ای است که به نحوست شهرت دارد و طبق هیئت بطلمیوس در آسمان هفتم قرار دارد، و شمس در آسمان چهارم است.

معنی شعر:

اگر بر من برتری یافت کسی که از من پایین‌تر است جای تعجب نیست، زیرا من پیروی می‌کنم از پایین بودن خورشید از زحل.

۴۷– فَاصْبِرْ لَها غَيْرَ مُحْتالٍ وَ لَاضَجِرٍ   فِي حادِثِ الدَّهْرِ مَا يُغْنِي عَنِ‌الحِيَلِ

لغات:

اِصْبِرْ: صبر کن فعل امر. **مُحتال**: چاره‌جو اسم فاعل از باب افتعال مصدرش **اِحْتِيال**. **ضَجِر**: دلتنگ صفت مشبهه. **حادِث**: واقعه و پیش‌آمد اسم فاعل. **يُغْنِي**: بی‌نیاز می‌کند، فعل مضارع معلوم از باب افعال. **حِيَل**: چاره‌جویی‌ها جمع حیله.

معنی شعر:

پس در برابر پیش‌آمدها صبر کن، چاره‌جو و دلتنگ مباش. در حوادث روزگار پیش‌آمدی هست که انسان را از چاره‌جویی بی‌نیاز می‌کند.

۴۸– اَعْدى عَدُوِّكَ اَدْنى مَنْ وَثِقْتَ بِهِ   فَحاذِرِ النَّاسَ وَاصْحَبْهُمْ عَلي دَخَلِ

لغات:

اَعدی: دشمن‌تر اسم تفضیل. **عَدُوّ**: دشمن اسم فاعل بر وزن فَعول. **اَدنی**: نزدیک‌تر، اسم تفضیل. **وَثِقتَ**: اعتماد و باور کردی، فعل ماضی معلوم. **حاذِرْ**: حذر کن فعل امر از باب مفاعله. **اِصْحَبْ**: مصاحبت و معاشرت کن، فعل امر. **دَخَل**: حیله و نیرنگ.

معنی شعر:

دشمن‌ترین مردمان و دشمانت نزدیکترین کسانی است که به آنان اعتماد داری، پس از مردم احتراز کن و با حیله و نیرنگ با ایشان مصاحبت کن.

۴۹- وَاِنَّما رَجُلُ الدُّنیا وَ واحِدُهَا　　　مَنْ لایُعَوِّلُ فِي الدُّنیا عَلَيَ رَجُلِ

لغات:

اِنَّما: فقط. **واحِد**: یکتا. **یُعَوِّلُ**: اعتماد می‌کند، فعل مضارع معلوم، باب تفعیل.

معنی شعر:

فقط مرد دنیا و یگانه آن کسی است که در دنیا بر هیچ مردی اعتماد نمی‌کند.

۵۰- وَ حُسْنُ ظَنِّكَ بالاَیّامِ مَعْجِزَةٌ　　　فَظُنَّ شرّاً وَکُنْ مِنْها عَلَيَ وَجَلِ

ظَنّ: گمان. **مَعْجِزَة**: ناتوانی، مصدر میمی. **ظُنَّ**: گمان ببر، فعل امر. **وَجَل**: ترس.

معنی شعر:

گمان نیک بردنت به روزگار ناتوانی است، پس بدگمان شو و از آن بترس.

۵۱- غاضَ الْوَفاءُ وَ فَاضَ الْجُورُ وَ انْفَرَجَتْ　　مَسافَةُ الخُلْفِ بَیْنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

لغات:

غاضَ: کم شد فعل ماضی معلوم از مصدر **غَیْض**. **فاض**: لبریز و زیاد شد فعل ماضی معلوم از مصدر **فَیْض**. **اِنْفَرَجَتْ**: باز شد و گشایش یافت، فعل ماضی معلوم از باب انفعال. **خُلْف**: اختلاف و ناهماهنگی.

معنی شعر:

وفا کم و ستم زیاد شد، و مسافت اختلاف بین گفتار و کردار وسعت یافت.

۵۲– وَشَانَ صِدقَكَ عَندَ النّاسِ كِذبُهُمُ   وَهَلْ يُطابِقُ مُعْوَجٌّ بِمُعْتَدِلِ

لغات:

شانَ: معیوب کرده است فعل ماضی از مصدر **شَيْن**. **هَلْ**: آیا، حرف استفهام. **يُطابِقُ**: برابری می‌کند فعل مضارع معلوم از باب مفاعله. **مُعْوَجّ**: کج، اسم فاعل از باب افعلال. **مُعْتَدِل**: راست و با اعتدال اسم فاعل از باب افتعال.

معنی شعر:

دروغ مردم، راستگویی تو را نزد ایشان معیوب کرده است و آیا کج با راست برابر می‌شود؟ (مردم بر دروغگویی عادت کرده‌اند و راستگویی تو را عیب می‌شمارند.)

۵۳– اِنْ كانَ يَنْجَحُ شئٌ فِي ثَباتِهِمُ   عَلَي الْعُهُودِ فَسَبَقَ السَّيفِ لِلْعَذَلِ

لغات:

يَنْجَحُ: تأثیر کند، فعل مضارع معلوم. **ثبات**: پایداری. **عُهُود**: پیمان‌ها، جمع عهد. **سَبْق**: پیشی جستن و جلو افتادن. **عَذَل**: ملامت و سرزنش، و از امثال عرب است. (**سَبَقَ السَّيفُ الْعَذَلَ** ـ یعنی شمشیر قبل از سرزنش کار خود را کرد).

معنی شعر:

اگر چیزی در پایداری مردم بر پیمان‌ها مؤثر باشد این است که شمیشر را قبل از ملامت به کار ببرند.

۵۴– ياوارِداً سُؤْرَ عَيْشٍ كُلُّهُ كَدِرٌ   اَنْفَقْتَ صَفْوَكَ فِي ايّامِكَ الْاُوَلِ

لغات:

وارِد: کسی که به چشمه و آبخور ورود کند. **سُؤْر**: ته مانده نوشیدنی. **كَدَر**: تیرگی، آلودگی و اگر **كَدِر** خوانده شود به معنی تیره و صفت مشبهه است. **اَنْفَقْتَ**: صرف و خرج کرده‌ای، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **صَفْو**: صاف و زلال. **اُوَل**: جمعی **اولي**.

معنی شعر:

ای آن که وارد ته‌مانده زندگیی شده‌ای که همه‌ی آن تیرگی و آلودگی است، در اوائل روزهای زندگیت، صاف و زلال آن را صرف کرده‌ای و شاعر در این شعر خود را به مردی تشنه که وارد چشمه‌ای شود تشبیه کرده و به خود می‌گوید که آب زلال زندگی را در جوانی نوشیده‌ای و اکنون جز آب تیره چیزی باقی نمانده است.

۵۵- فیمَ اِقْتِحامُك لُجَّ البَحْرِ تَرْکَبُهُ　　　وَاَنْتَ یَکْفیكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَشَلِ

لغات:

اِقْتِحام: داخل شدن در کار بزرگ بدون تفکر و تأمّل مصدر باب افتعال. **لُجَّ:** قسمت عمیق آب. **تَرْکَبُ:** سوار می‌شوی فعل مضارع. **مَصَّة:** مکیدن یک بار. **وَشَل:** آب کم.

معنی شعر:

چرا بدون تفکر داخل آب عمیق دریا می‌شوی در حالی‌که مکیدن آب کم تو را کافی است؟

۵۶- مُلْكُ الْقَناعَهِ لایَخْشي عَلَیْه وَلاَ　　　یُحْتَاجُ فِیْهِ اِلَي الْاَنْصَارِ وَالْخَوَلِ

لغات:

یَخْشي: ترسیده می‌شود فعل مضارع مجهول. **یُحْتَاجُ:** نیاز حاصل می‌شود، فعل مضارع مجهول از باب افتعال. **انصار:** یاری‌کنندگان جمع ناصر اسم فاعل. **خَوَل:** بندگان و خدمتگزاران.

معنی شعر:

ملک قناعت خوفی بر آن نیست و در آن احتیاج به یاران و خدمتگزاران وجود ندارد.

۵۷- تَرْجُو الْبَقاءَ بِدَارٍ لَا بَقاءَ لَهَا　　　فَهَلْ سَمِعْتَ بِظِلِّ غَیْرِ مُنْتَقِلِ

لغات:

تَرْجو: امیدواری، فعل مضارع معلوم. **دار:** خانه. **ظِلّ:** سایه.

معنی شعر:

امید ماندن داری در خانه‌ای که بقا ندارد، آیا شنیده‌ای سایه‌ای را که انتقال پیدا نکند.

۵۸- وَ یاخَبِیراً عَلَي الْاَسْرارِ مُطَّلِعاً　　　اُصْمُتْ فَفِي الصَّمْتِ مَنْجاةٌ مِنَ الزَّلَلِ

لغات:

خَبِیر: آگاه، صفت مشبهه. **اُصْمُتْ:** ساکت شو، فعل امر مصدرش **صَمْت**. **مَنجاه:** رستگاری مصدر میمی. **زَلَلْ:** لغزش.

معنی شعر:

ای مرد آگاه مطلع! بر اسرار خاموش باش، زیرا رستگاری از لغزش در خاموشی است (این خطاب به خود شاعر است)

۵۹- قَدْ رَشَحُوكَ لِأَمْرٍ فَطِنْتَ لَهُ　　　فَارْبَا بِنَفْسِكَ اَنْ تَرْعي مَعَ الْهَمَلِ

لغات:

رَشَّحُوا: تربیت کرده‌اند فعل ماضی معلوم از باب تفعیل و ترشیح در اصل شیر دادن به بچه است، به تدریج. **فَطِنْتَ:** فهمیدی، فعل ماضی معلوم. **اِرْبَا:** بالا برو، فعل امر از مصدر **رَبَا**. **تَرْعي:** بچری، فعل مضارع معلوم. **هَمَل:** شتران رها شده و بی قید و بند.

معنی شعر:

بی‌شک تو را تربیت و آماده برای کاری (مقام وزارت کرده‌اند) اگر فهم آن را داشته‌باشی، پس خود را بالاتر بگیر از این که با شتران بی‌بندوبار بچری (با افراد پست همکاری کنی).

پایان ترجمه‌ی لامیةالعجم الحمدلله تعالی

عرفان

مرحوم حاج شیخ عبدالحمید متخلص به عرفان پسر شیخ عبدالکریم کانیمشکانی در دهم رمضان سال ۱۲۷۳ هجری قمری در شهر سنندج متولد شده است.

او پس از طی دوران کودکی به پیروی از اسلاف خود به تحصیل اشتغال ورزید، و علوم مقدماتی را در زادگاهش کسب، پس از آن به عراق مسافرت کرد و در قریه‌ی **پێنجوێن** نزد ملاعبدالرّحمن **پێنجوێنی** که از محققین و مشاهیر دانشمندان مناطق کردنشین بود، به کسب علوم منطق و بلاغت و کلام پرداخت و بعد از آن به بغداد رفته در مدرسه اعظمیّه که در آن موقع یکی از مراکز تعلیم و تعلّم و مراجع برای طالبان علوم محسوب می‌شد، به تکمیل معلومات و کسب فضائل مشغول شد و در تمام

رشته‌های علوم معقول و منقول که در آن روز در مدارس دینی متداول بود به حد کمال رسید، و به دریافت پایان‌نامه تحصیلات و اخذ اجازه‌ی تدریس نائل گردید.

پس از آن‌که گواهینامه ختم تحصیلات را از طرف حسن صبری رئیس و مدرس مدرسه‌ی اعظمیه دریافت کرد به حجاز رفت و به زیارت بیت‌الله‌الحرام و ادای فریضه‌ی حج و تشرف به بارگاه حضرت **خیرالانام علیه‌آلاف تحیّة و سلام**، موفق گردید و بعد از آن با ذخائری از علوم و فضائل به زادگاهش شهر سنندج مراجعت کرد و به تدریس علوم و ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت.

در جنگ جهانی اول هنگامی که ارتش دولت تزاری روس به سنندج نزدیک شد او به ناحیه‌ی اورامان که مانند دژ محکمی در برابر حملات آن ارتش مقاومت می‌کرد، مهاجرت نمود و در قریه‌ی «**رزاو**» اقامت گزید و پس از چند ماه در روز ۲۶ شعبان سال ۱۳۳۴ درگذشت.

این دانشمند بر کتاب‌های علوم منطق و کلام و اصول الفقه و فقه و هیئت و **خلاصة‌الحساب** شیخ بهاءالدین عاملی و عروض شیخ معروف نودهی حواشی زیادی دارد و آن‌ها را با خط بسیار زیبای خود نوشته است و گاهی به مناسباتی قصاید غَرّائی سروده که لامیّه‌ی مورد نظر، یکی از آن‌ها است، و آنچه ناظم را به انشای قصیده وادار کرده است این است که در سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ قمری آشوب و فتنه‌هایی در کردستان مخصوصاً سنندج ایجاد و ناامنی و بی‌نظمی در این منطقه حکمفرما گردیده است و دولت وقت ناچار حسن علی خان امیر نظام گروسی را که مردی فاضل و ادیب و باتدبیر و حسن نیّت، و کُردی آشنا به اوضاع و احوال کردستان بوده و سابقاً نیز حکومت این ایالت را بر عهده داشته است برای خاموش کردن آتش فتنه به کردستان فرستاده است، و او پس از ورود به این خطّه در مدت قلیلی به آشوب و ناامنی خاتمه داده و نظم و آرامش را برقرار می‌کند و مرحوم عرفان به منظور سپاس از خدماتی که امیر نظام به کردستان و کردستانیان کرده و ستایش از مقام علمی و ادبی که داشته

است، قصیده‌ی لامیه را انشا کرده است و این بی‌بضاعت که هر چند جمال و رنگ و بویی ندارد افتخار می‌کند که گیاهی از باغ اوست، به ترجمه‌ی آن می‌پردازد.

ناگفته نماند امیر نظام در آن عصر یکی از خطاطان مشهور کشور بوده است.

این قصیده مانند قصیده‌ی **لامیةالعجم** از بحر بسیط، و دارای ۸ جزء و وزن آن بدین قرار است: **مستفعلن فاعلن مستفعلن فعلن** دو مرتبه

قَصیده‌ی لامیّةالکرد

سروده عرفان کردستانی

۱- اهلاً بِرَبعٍ سَقاهُ الْوابِلُ الهَطِلُ وَخَلْفَ جدْبٍ تَرَوِيٌّ السَّهْلُ وَالجَبَلُ

لغات:

اهلاً: خوشا، در اصل این کلمه را اعراب در خطاب به مهمان تازه‌وارد به کار می‌برند، یعنی جایی آمده‌ای که خالی نیست و اهل و ساکنان برای پذیرایی در آن وجود دارند. **رَبْع**: منزل و خیمه‌گاه فصل بهار. **سَقي**: آبیاری کرد فعل ماضی معلوم. **وابِل**: باران شدید. **هَطِل**: باران پیاپی. **خَلْف**: پشت‌سر. **جَدْب**: خشکسالی. **تَرَوّي**: سیراب شد، فعل ماضی معلوم از باب تفعّل. **سَهْل**: زمین هموار. **جَبَل**: کوه.

معنی شعر:

خوشا سرزمینی که آن را باران پیاپی آبیاری کرد و پس از خشکسالی، زمین هموار و کوه، سیراب شدند.

۲–سَحائبُ الْخَيْرِ اَغْشَتْ كُلَّ مُنْتَجَعٍ   مِنْ طَلِّهاَ ابْتَلَّ دِمَنُ الْحَيِّ وَ الطَّلَلُ

لغات:

سَحائبُ: ابرها. جمع **سَحابَة**. **اَغْشَتْ**: پوشانید، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **مُنْتَجَعْ**: جایی که برای طلب سبزه و گیاه بدانجا روند. **طَلّ**: باران نرم. **اِبتَلَّ**: فعل ماضی از باب افتعال، ترشد، فعل ماضی از باب افتعال. **دِمَن**: آثار منزل، جمع **دِمْنَة**. **حيّ**: قبیله. **طَلَل**: جای مرتفع و آثار برجسته.

معنی شعر:

ابرهای خیر هر سبزه‌زاری را پوشانید. از باران نرم آن تپه‌ها و آثار خیمه‌های قبیله مرطوب شد.

۳– كادَتْ تُداوِلُهُ اَيْدِي النَّوائِب مِنْ   سِعْلاةِ بِيْدٍ هَوَاهَا الخَتْلُ وَ الخَبَلُ

لغات:

كادَتْ: نزدیک بود. فعل ماضی از افعال **مقاربة**. **تُداوِلُ**: دست به دست کند، فعل مضارع از باب مفاعله معلوم. **اَيْدِي**: دست‌ها، جمع **يَدْ**. **نَوائب**: مصیبت‌ها، جمع **نائِبَة**. **سِعْلاة**: غول ماده، جاندار موهومی که وجود خارجی ندارد. **بيد**: بیابان‌ها، جمع **بَيْداء**. **هَوي**: آرزو. **خَتْل**: نیرنگ. **خَبَل**: افساد و تَباهی.

معنی شعر:

نزدیک بود دست‌های حوادث، این سرزمین را دست به دست کنند، و این مصائب از ناحیه‌ی غول بیابان‌هایی است که آرزوهایش فقط نیرنگ و تبهکاری است (افراد مفسد را به غول بیابان تشبیه کرده و این تشبیه محسوس است به موهوم).

٤– تُزاوِلُ الفِتْنَةَ الدَّهْواءَ مِنْ هِمَمٍ   طِوالُها مِثْلُ اِبْهامِ الْقَطَا مَثَلُ

لغات:

تُزاوِلُ: قصد و طلب می‌کند، فعل مضارع از باب مفاعله. **فِتْنَة**: آشوب. **دَهْواء**: بسیار سخت، صفت مشبهه مؤنث، مذکرش **اَدْهي**. **هِمَمْ**: نیروهایی در نفس انسان که خواهان

بزرگی و اوصاف حسنه می‌باشند. جمع **هِمَّة**. **طِوال**: جمع **طَویل** به معنی دراز، صفت مشبهه. **اِبْهام**: انگشت بزرگ تک. **قَطا**: مرغ سنگخوار، جمع **قطاة**. **مَثَل**: جمله‌ها و عباراتی که در بین مردم مشهور و متداول باشد و آن‌ها را به مناسبت حال و مقام ذکر کنند.

معنی شعر:

سعلاة آشوب و فتنه‌های سخت را از همتهای قاصری طلب می‌کند که بلند آن‌ها مانند ابهام مرغ سنگخوار در کوتاهی مثل است (در زبان عربی ابهام قطا در کوتاهی مثل است، و چیزهای بسیار کوتاه را به آن تشبیه می‌کنند و در این‌جا شاعر، همتهای آشوبگران را بدان تشبیه کرده است).

۵- مُلِمَّةٌ هُیِجَتْ یا بِئْسَما حَدَثَتْ　　　وَ فِتْنَةٌ اَحَجَبَتْ ناراً بِها ثُکَلُ

لغات:

مُلِمَة: حادثه‌ی سخت، اسم فاعل از باب افعال. **هُیِّجَتْ**: برانگیخته شده است فعل ماضی مجهول از باب تفعیل. **بِئْسَ**: بد است فعل ذم غیر متصرّف. **مَا**: چیزی، اسم نکره ماضی معلوم از باب تفعیل. **نار**: آتش. **ثُکَلَ**: مرگ و نابودی و مردن فرزند.

معنی شعر:

حادثه‌ی سختی برانگیخته شده است ای مردم! مصیبت بدی روی داده. و این آشوبی است که آتش مرگبار را روشن کرده است.

۶- الدّینُ مُنْثِلَمٌ وَالصّبر مُنصرِمٌ　　　وَالْقَلبُ مُضطَرِمٌ والدّمْعُ مُنْهَمِلُ

لغات:

مُنْثَلِم: رخنه و شکاف بردار، اسم فاعل از باب انفعال. **مُنصَرِم**: قطع شده اسم فاعل از باب انفعال. **مُضْطَرِم**: مشتعل و زبانه کشیده، اسم فاعل از باب افتعال. **مُنهَمِلْ**: جاری شده و ریزان اسم فاعل از باب انفعال.

معنی شعر:

دین رخنه یافته و شکیبایی به پایان رسیده و آتش در قلب زبانه کشیده و اشک سرازیر شده است.

۷- فَاَحْدَثَ اللهُ یُسراً بَعْدَ ماعُسُرٍ　　　وَآمَنَ النّاسَ مِنْ خَوْفٍ اِذا وَجِلُوا

لغات:

اَحْدَثَ: ایجاد کرد، فعل ماضی از باب افعال. **یُسْر**: آسانی، **عُسْر**: دشواری. **آمَنَ**: ایمن کرد و آرامش داد، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **وَجِلُوا**: ترسیدند، فعل ماضی معلوم.

معنی شعر:

پس ایجاد کرد خداوند خوشی را بعد از ناخوشی و ایمن کرد مردم را از ترس، وقتی‌که ترسیده بودند. (در این شعر کلمه «**ما**» قبل از **عُسْر** زائد است).

۸- وَآیَةُ الرَّحْمَةِ اِمْتَدَّتْ سَوابِغُها　　　ظَلَّتْ تُظِلُّ بِذَیْلِ الْعَفْوِ یَنْسَدِلُ

لغات:

آیة: نشانه. **رحمة**: مهر و محبت. **اِمْتَدَّتْ**: کشش یافت فعل ماضی معلوم از باب افتعال. **سوابِغ**: کاملها و با وسعتها جمع **سابغة** و مقصود نعمتهای کامل است. **ظَلَّتْ**: تمام روز را به سر برد فعل ماضی از افعال ناقصه. **تُظِلُّ**: سایه می‌اندازد، فعل مضارع از باب افعال. **ذَیْل**: دامن. **عَفْو**: گذشتن از گناه. **یَنسَدِلُ**: می‌آویزد، فعل مضارع از باب انفعال فاعل این فعل ضمیر راجع به ذیل و جمله حالیه است.

معنی شعر:

نشانه‌ی رحمت خدا، نعمت‌های کاملش امتداد یافت، به وسیله‌ی دامن عفو که در حال گسترش است و در تمام روز سایه بر مردم می‌اندازد.

۹- عادَ الاَمیرُ بِبَأسٍ لامَرَدَّ لَهُ　　　کَعَوْدِ مُوسي عَلَيَ قَوْمٍ لَهُمْ زَجَلُ

لغات:

عادَ: برگشت: فعل ماضی معلوم. **اَمیر**: در اصل اسم فاعل بر وزن فعیل به معنی فرمانده و مقصود امیر نظام است. **بَأسْ**: شجاعت و درشتی. **مَرَدّ**: برگشتن، مصدر میمی. **عَوْد**: بازگشتن. **زَجَلْ**: زمزمه و آواز بلند.

معنی شعر:

بازگشت امیر با شجاعت و شدتی که برگشت ندارد، مانند بازگشتن موسی بر قومی که فریادشان بلند بود.

۱۰- هُوَالاَميرُ نِظَامُ الْعَدْلِ لِلْمَلِكِ رَكْبُ الْكِرامِ لِنادي عِزِّهِ ارْتَحَلُوا

لغات:

نِظام: کسی یا چیزی که موجب قوام نظم باشد. **عَدْل**: دادگری. **مَلِك**: پادشاه، **رَكْب**: سواران جمع **راكِب**. **نادِي**: مجلس. **عِزّ**: بزرگی. **اِرْتَحَلُوا**: کوچ کرده‌اند، فعل ماضی از باب افتعال.

معنی شعر:

او امیر نظام وسیله‌ی نظم امور و اجرای عدل شاه است، سواران بزرگوار برای محفل باعظمت او بار بسته‌اند.

۱۱- وَجهُ الوُجوهِ وَ سَيْفُ المُلْكِ وَابْنَ جَلا صَدْرُ الصُّدورُ اِلَيْهِ يَنْتَهِي الْاَمَلُ

لغات:

وَجْه: رو و بزرگ. **وُجُوه**: جمع آن است. **سَيْف**: شمشیر. **اِبْنُ جَلا**: پسر کسی که وصف و کارش آشکار شده است. **جَلا**: فعل ماضی معلوم. **صَدْر**: سینه و رئیس و عالی و **صُدُور** جمع آن است. **يَنْتَهِي**: پایان می‌پذیرد، فعل مضارع معلوم باب افتعال. **اَمَلْ**: آرزو.

معنی شعر:

او بزرگ بزرگان و شمشیر مملکت‌داری و پسر کسی است که وضعش روشن است و احتیاج به معرفی ندارد. رئیس رؤساست و آرزو به او پایان می‌یابد.

۱۲- نُورُ الْامارَةِ مِنْ سِيَماهُ يَلْتَمِعُ   في جَنْبِ رِفْعَتِه يُستَخْفَضُ زُحَلُ

لغات:

اِمارَة: فرمانروایی. **سیما**: علامت و پیشانی. **يَلْتَمِعُ**: می‌درخشد فعل مضارع معلوم از باب افتعال. **جَنْب**: پهلو. **رِفْعَت**: بلندی. **يَستَخْفَضُ**: پست شمرده می‌شود، فعل مضارع مجهول از باب استفعال. **زُحَل**: سیّاره‌ای که فاصله‌ی آن با زمین و خورشید زیاد است، و آن را بلندترین سبعه‌ی سیّاره می‌دانستند.

معنی شعر:

نور فرمانروایی از پیشانی‌اش می‌درخشد، در پیش بلندی مقام‌اش ستاره زحل پست شمرده می‌شود

۱۳- فَسَكَّنَ الْفِتْنَةَ اللّأواءَ ذاتَ لَظَي   آثارَها الغُمرُ وَ الْجُهّالُ وَالسِّفَلُ

لغات:

سَكَّنَ: آرام کرد، فرو نشاند، فعل ماضی معلوم از باب تفعیل. **لَأْواء**: سخت. **ذات**: صاحب. **لَظي**: زبانه‌ی آتش. **اَثارَ**: برانگیخته است، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **غُمر**: بی‌تجربه. **جُهّال**: جمع جاهل، نادانان. **سِفَل**: مردمان پست جمع **سِفْلَه**.

معنی شعر:

پس خاموش کرد فتنه‌ی سخت دارای زبانه را که آن را افراد بی‌تجربه و نادان و پست برانگیخته بودند.

۱٤- واخْضَرَّتِ السَّنَةُ الشَّهباءُ مِنْ دِيَمٍ   سَجْماءَ جُودِهِ نَهْلاً بَعْدَهُ عَلَلُ

لغات:

اِخْضَرَّت: سبز شد فعل ماضی معلوم از باب افعلال. **سَنَة**: سال. **شَهباء**: خشکسالی و قحطی، صفت مشبّهه. **دِيَم**: باران بادوام جمع **دِيمَة**. **سَجْماء**: روان و جاری صفت مشبّهه. **جود**: بخشش. **نَهْل**: نوشیدن آب بار اول. **عَلَل**: نوشیدن بار دوم.

معنی شعر:

خشکسالی از باران مداوم و جاری بخشش او، با نوشیدن بار اول و بار دوم، سبز شد.

۱۵- كانَ الرَّبِيعُ خَرِيفاً اِذْ قَضَى الْمَلِكُ   عادَ الْخَرِيفُ رَبِيعاً جَوُّهُ خَضِلُ

لغات:

رَبيعُ: بهار. **خريف**: پاییز. **اِذْ**: وقتی و چون. **قَضَى**: درگذشت فعل ماضی معلوم. **عادَ**: برگشت، فعل ماضی معلوم. **جوّ**: هوا و فضا. **خَضِل**: نمناک، صفت مشبهه.

معنی شعر:

بهار پاییز شد وقتی که شاه درگذشت، پاییز به بهاری تبدیل شد که هوای آن مرطوب است.

۱۶- آوي مَعايِشَ كُرْدِسْتانَ فَي دَعَةٍ   تَسامَرَتْ بِمَزاياهُ الْعُلي الدُّوَلُ

لغات:

آوي: برگردانید، فعل ماضی از باب افعال. **مَعايِش**: زندگی‌ها، جمع **معيشة**. **دَعَة**: آسایش. **تَسامَرَتْ**: داستان‌سرایی کرد، فعل ماضی از باب تفاعل. **مَزايا**: کمال‌ها و فضیلت‌ها، جمع **مَزِيَّة**. **عُلَي**: بلندها، جمع **عُلْيا** اسم تفضیل مؤنث. **دُوَل**: جمع **دَوْلَة** یا **دُولَة**.

معنی شعر:

زندگی در کردستان را به آسایش برگردانید، در مزایای بزرگ آن، دولت‌ها داستان‌سرایی کردند.

۱۷- آذيَ الشِّرارَ فَباتُوا فِي مَكامِنِهِم   صُمّاً وَ بُكْماً وَعُمْياً مَا لَهُمْ شُغُلُ

لغات:

آذي: اذیت کرد، فعل ماضی معلوم از باب افعال. **شِرار**: بدکاران جمع **شَرير**، صفت مشبهه. **بَاتُوا**: شب را به روز آوردند، فعل ماضی از افعال ناقصه. **مَكامِنْ**: مخفی‌گاه‌ها

جمع **مَکْمَن** اسم مکان. **صُمّ**: جمع **اَصَمّ** به معنی **کَرّ** صفت مشبهه. **بُکْم**: جمع **اَبْکَم**، به معنی لال. **عُمْي**: جمع **اَعْمي** به معنی کور، صفت مشبهه. **شُغْل**: کار.

معنی شعر:

بدکاران را گوشمال داد پس شب را در مخفی‌گاه‌ها به روز آوردند در حالی‌که کرولال و کور و بیکار مانده بودند.

۱۸– دانَ الْخِیارَ کماداتُوا وَ خَصَّصَهُمْ　　　عِزّاً وَ قُرْباً وَ بِرّاً مَالَهُ حَظَلُ

لغات:

دانَ: پاداش داد فعل ماضی معلوم. **دانُوا**: پاداش دادند. **خَصَّصَ**: مخصوص گردانید فعل ماضی معلوم از باب تفعیل. **عِزّ**: بزرگی و احترام. **قُرب**: نزدیکی. **بِرّ**: نیکی و احسان. **خَطَل**: منع و بازداشتن.

معنی شعر:

به نیکوکاران پاداش داد چنان‌که به او پاداش دادند، و آنان را به بزرگداشت و نزدیکی و احسان بدون مانع مخصوص گردانید.

۱۹– کَمْ مِنْ صُدُورٍ کُمُودٍ فِي غِشَا صَدَإٍ　　　تَصَیْقَلَتْ بَعْدَ مَالَمْ تَبْدُ تَنْصَقِلُ

لغات:

کَمْ: بسا. **صُدُور**: سینه‌ها، جمع **صَدْر**. **کُمُود**: غمگین یا دارای بیماری قلب، جمع **کامد** یا **کَمِد** صفت مشبهه. **غِشَا**: پوشش. **صَدَأ**: زنگ و چرک. **تَصَیْقَلَتْ**: فعل ماضی معلوم از باب تفعلُل، صیقلی شد. **تبدوُ**: ظاهر می‌شود فعل مضارع معلوم از مصدر **بُدُوّ**. **تَنْصَقِلُ**: پاک شود، فعل مضارع معلوم از باب انفعال.

معنی شعر:

بسا سینه‌های غمگین زیر پوشش زنگ، صیقلی شد پس از آن که اثر پاکی در آن ظاهر نبود.

۲۰– کَمْ اَصْلَحَ الثُّلَمَ اللّاتي تُواظِبُهَا　　　ایدي اللِّئَامِ وَ نارُ الْبُؤْسِ تَشْتَعِلُ

لغات:

اَصلَحَ: اصلاح کرده است فعل ماضی معلوم از باب افعال. **ثُلَم**: رخنه‌ها، جمع **ثُلْمَة**. **اللّاتي**: که، موصول جمع **الّتي**. **تُواظِبُ**: مراقبت می‌کند فعل مضارع از باب مفاعله. **لِئام**: فرومایگان جمع لئیم صفت مشبهه. **بُؤس**: سختگیری. **تَشْتَعِلُ**: روشن می‌شود فعل مضارع از باب افتعال.

معنی شعر:

بسا رخنه‌هایی را که دست‌های فرومایگان از آن‌ها مواظبت می‌کنند، او اصلاح کرده است، در حالی‌که آتش سختی زبانه می‌کشد.

۲۱– كَمْ خُرِّبَتْ مِنْهُ عُمْرانُ الْفَواحِشِ وَالْـ... فَحْشَا كَذا عُمِرَ الْاَدْيانُ وَالْمِلَلُ

لغات:

خُرِّبَتْ: ویران شده است فعل ماضی مجهول از باب تفعیل. **عُمْران**: آبادی و بنا. **فَواحِش**: کارهای زشت جمع **فاحِشة**. **فَحشا**: زنا و عمل بسیار بد. **عُمِرَ**: آباد شد، فعل ماضی مجهول. **اَدْیان**: جمع دین . **مِلَل**: شریعت‌ها جمع **مِلّة**.

معنی شعر:

بسا به دست او بنای کارهای زشت و عمل فحشا خراب شد، و کاخ‌های ادیان و شریعت‌ها آباد گردیده است.

۲۲– وَكَمْ لَهُ آيَةٌ مِنْ سَطْوَةٍ نَسَخَتْ آياتِ بَغْيٍ وَ عُدْوانٍ اِذا اقْتَتَلوا

لغات:

آيَة: نشانه. **سَطْوَه**: غَلَبه. **نَسَخَت**: نسخ و باطل کرد، فعل ماضی معلوم. **بَغْي**: ستم. **عُدْوان**: تجاوز به حق دیگران. **اِقْتَتَلُوا**: جنگ کردند، فعل ماضی معلوم باب افتعال.

معنی شعر:

بسا، نشان و علامت قدرت در وجود او هست که نشانه‌های ستم و تجاوز را در وقت زدوخورد، در بین ستمکاران محو کرده است.

۲۳- عَلْیاؤُهُ فَوْقَ مَایَرقي لَهُ لَسِنٌ   وَبَذْلُهُ ضِعفُ ما يَهْوَاهُ مُبْتَذِلُ

لغات:

عَلْياء: بلندی، **يرقي**: بلند شود فعل مضارع معلوم. **لَسِنٌ**: زبان‌آور صفت مشبهه. **بَذْل**: بخشش. **ضِعْف**: دو برابر. **يَهْوي**: آرزو کند فعل مضارع معلوم. **مُبْتَذِل**: بخشش‌پذیر اسم فاعل از باب افتعال.

معنی شعر:

بلندی او بالاتر است از این‌که وصف سخندان به آن برسد، و بخشش او دو برابر آن است که پذیرنده‌اش آرزو می‌کند.

۲٤- يُؤوِي الكِرامَ وَ يَلْوِي كُلَّ طَاغِيَةٍ   اِنَّ الْاَصيلَ لَهُ النَّعماءُ وَالْجَدَلُ

لغات:

يُؤوِي: پناه می‌دهد فعل مضارع معلوم از باب افعال. **يَلْوِي**: می‌پیچد و برمی‌چیند فعل مضارع معلوم. **طاغِيَة**: نفس طغیان‌کننده، اسم فاعل. **اَصيل**: کسی که دارای اصالت و نجابت باشد. **نَعْماء**: نعمت. **جَدَل**: مهارت در دشمنی.

معنی شعر:

پناه می‌دهد بزرگان را، و نفس‌های طغیان کننده را نابود می‌کند، حقیقت دارد که مرد بزرگوار، برای دوستان نوشدارو و برای دشمنان نیش است.

۲٥- مِنْ عينِ عِلْمِهِ رَسْطالِيسُ مُغْتَرِفٌ   مِنْ حاءِ حِلْمِهِ حَرْفُ الْقافُ مُنْعَزِلُ

لغات:

عين: چشمه و یکی از حروف **هجائية**. **رَسْطاليس**: ارسطو فیلسوف یونانی. **مُغْتَرِف**: کسی که با دست آب بردارد اسم فاعل از باب افتعال. **حاءِ**: یکی از حروف **هجائيّة**. **حرف**: معنیش مشهور است و به معنی طرف. **قاف**: یکی از حروف **هجائية** و به معنی کوه مخصوص. **مُنْعَزِل**: کناره‌گیر اسم فاعل باب انفعال.

معنی شعر:

از چشمه‌ی علم او ارسطو مشتی آب برداشته و از آغاز حلمش (حرف ح) طرف کوه قاف کنارگیر است (قله قاف در مقابل کوه حلمش مقابله نمی‌کند).

۲۶- بِحَسْبِهِ حُبُّهُ الْاَخْيارَ وَ الْعُلَما　　　اَجْراً كَبُغْضِهِمُ الْاَجْلافُ وَالسَّفِلُ

لغات:

بِحَسْبِهِ: او را کافی است. **حَسْب** به معنی کفایت است. **اَخیار**: نیکوکاران. جمع **خَيْر** یا **خَيِّر** صفت مشبهه. **عُلَماء**: جمع علیم. **اَجْلاف**: مردمان پست و احمق جمع **جِلف**.

معنی شعر:

دوستداری نیکوکاران و دانشمندان از جهت اجر او را کافی است، چنان که مردمان پست و احمق با ایشان دشمنی می‌کنند.

۲۷- نَوالُهُ لِلْوَرَي يَوْمَ النَّدي السُّحُبُ　　　وَبَاْسُهُ لِلْعِدْي يَوْمَ الْوَغي الْاَجَلُ

لغات:

نَوال: بخشش. **وَرَي**: مردم. **نَدَي**: انعام. **سُحُب**: ابرها جمع سحاب. **عِدي**: دشمنان جمع **عَدُوّ**. **وَغي**: جنگ.

معنی شعر:

بخشش او برای مردم در روز عطا مانند ابرها است و تندی و سختگیریش برای دشمنان در روز جنگ مرگ است.

۲۸- وَالنّاسُ فِي راحَةٍ مِنْ بَسْطِ راحَتِهِ　　　آيَاتُ بَرْمَكَ مِن آياتِهِ خَطَلُ

لغات:

راحَة: اول به معنی آسایش و دوم به معنی کف‌دست است. **بَرْمَك**: اسم جدّ برمکیان که به سخاوت و بخشش مشهور بوده‌اند. **خَطَل**: سخن بیهوده و باطل.

معنی شعر:

مردم از گشودن کف دست او در آسایشند، و نشانه‌های وجودش آثار برمکیان را باطل کرده است.

۲۹– یَوْمَ الْکَرِیهَةِ لِلْباغِیْنَ حِیْنَ لقُوا　　　لَیْثٌ هَصُورٌ هِزَبْرٌ باسِلٌ بَطَلُ

لغات:

کَرِیهَة: دشواری و جنگ. **باغین**: سرکشان جمع باغی اسم فاعل. **لُقُوا**: برخورد شوند، فعل ماضی مجهول از مصدر لَقی. **لَیْث** و **هَصُور** و **هِزَبر** هر سه به معنی شیر است. **باسِل**: دلیر. **بَطَل**: پهلوان.

معنی شعر:

در رور جنگ وقتی با سرکشان برخورد می‌شود درباره‌ی آنان شیری است دلیر و شجاع.

۳۰– یَا کعبَةَ الْحاجِ وَالْآمالِ وَالْأَرَبِ　　　فِناءِ بابِكَ رَكْبُ الكُمَّلِ نَزَلُوا

لغات:

حاج: نیازها جمع **حاجة**. **آمال**: آرزوها جمع **اَمَل**. **اَرَبَ**: نیاز. **فِناء**: میدان جلو دروازه. **کُمَّل**: جمع کامل اسم فاعل. **نَزَلوُا**: وارد شدند فعل ماضی.

معنی شعر:

ای کعبه نیازها آرزوها و احتیاج‌ها! سواران با کمال به ساحت خانه‌ی تو وارد شده‌اند.

۳۱– اَوْجَبْتَ شُکْراً عَلي نُعْماكَ اِذْ تَرِبَتْ　　　يَدَالْأَنَام فَمازالُوا اِذْ اِشْتَغَلُوا

لغات:

اَوْجَبْتَ: واجب کردی فعل ماضی معلوم از باب افعال. **تَرِبَتْ**: فقیر شد. و به خاک رسید، فعل ماضی معلوم. **يَدا**: دو دست، مثنای ید. **زالُوا**: زوال پذیرفتند، فعل ماضی از افعال ناقصه. **اِشْتَغَلوُا**: مشغول شدند فعل ماضی معلوم از باب افتعال.

معنی شعر:

واجب کردی سپاس را بر نعمتت وقتی که مردم تهیدست شدند، پس همیشه به شکر تو اشتغال دارند.

۳۲- **دُمْ یا عَزیزُ بِمِصْرِ الْعزِّ وَاسْتَقِمْ   اِلَیْکَ تُرْفَعُ حاجَاتٌ لَها ثِقَلُ**

لغات:

دُمْ: دوام داشته باش فعل امر. **عَزیز**: بزرگ و با عزت، صفت مشبهه. **مِصْر**: شهر و اسم کشور مخصوص. **اِسْتَقِمْ**: استقامت داشته باش، فعل امر از باب استفعال. **تُرفَعُ**: بلند می‌شود فعل مضارع مجهول. **ثِقَل**: سنگینی.

معنی شعر:

ای مرد بزرگوار، همیشه در شهر عزت و بزرگی برقرار باش و پایدار بمان، نیازهای بزرگ و سنگین، به سوی تو منتهی می‌شود.

۳۳- **وَابْشِرْ بِخَیْرٍ وَ اِسْعافٍ وَ نَیْلَ مُنیٍ   یُساعِدُ الْجَدُّ وَالْاِقبالُ والْجَذَل**

لغات:

اِبْشِرْ: بشارت باد، فعل امر. **اِسْعاف**: برآوردن نیاز، **نَیْل**: رسیدن. **مُنیٍ**: آرزوها جمع **مُنیة**. **جَدّ**: خوشبختی. **جَذَلْ**: شادمانی.

معنی شعر:

بشارت باد تو را به خیر و برآوردن حاجات و رسیدن به آرزوها، خوشبختی و اقبال و شادی دستگیری می‌کنند.

۳٤- **بُعْداً لِعادیکَ والمَثْوِي لَهُ جَدَثٌ   تَبّاً نِشانِیکَ وَالرَّمسُ لَهُ نُزُلُ**

لغات:

بُعْد: دوری. **عادي**: دشمن، اسم فاعل. **مَثْوي**: اقامتگاه، اسم مکان. **جَدَث**: گور. **تَبّ**: نابودی و هلاک. **شاني**: دشمن و باغض، اسم فاعل. **رَمْس**: قبر. **نُزُل**: منزل و آنچه برای پذیرایی از مهمان آماده می‌کنند.

معنی شعر:

دشمنت دور و منزلش گور باد، با غضت نابود و خانه‌اش قبر باشد.

۳۵- لَازِلْتَ نَاعِمَ عَيْشٍ فِي ذُرَى رُتَبٍ   مَاشَبَّبَ الصَّبُّ بِالغِزْلَانِ وَ الغَزِلُ

لغات:

ناعِم: مرفّه و باوسعت. **ذُري**: بالاها جمع **ذُرْوَه**. **رُتَب**: مقام‌ها، جمع رتبه. **مَا**: مادام، که بر وقت دلالت می‌کند. **شَبَّبَ**: اشعار عاشقانه خوانده باشد، فعل ماضی از باب تفعیل. **تشبیب و تغزّل**: خواندن شعر و راز و نیاز عاشقان است و **غَزِل**: کسی است که این‌گونه اشعار را می‌خواند. **صَبّ**: عاشق. **غِزْلان**: آهوان جمع غزال.

معنی شعر:

همیشه در خوشی و رفاه زندگی باشی در بالاترین مقامات، مادام که مرد عاشق و شخص غزلخوان درباره‌ی معشوقان آهوصفت، تشبیب و غزل‌سرایی کنند.

پایان ترجمه‌ی قصاید و **لامیةالعجم** و **لامیّةالکرد**.

والحمدلله اولاً وآخراً

خردادماه ۱۳۶۱ ـ حمدی

باسمه تعالی

پس از آن که توفیقی دست داد و سه قصیده‌ی **لامیةالعرب** و **لامیةالعجم** و **لامیةالکرد** به فارسی ترجمه شد، به نظر رسید که برای حسن ختام و به قصد تیمّن و تبرّک به مدیحـــه‌ی حضرت رسـول خدا **علیه‌التّحیة و الثّناء** قصیده‌ی **لامیة** برده (**بانت سُعاد**) نیز ترجمه و به قصاید نامبرده منضم گردد، شاید مترجم و خوانندگان از برکاتی که هنگام ذکر نام و بیان اوصاف آن محبوب خدا و محمود و مقبول ملاء اعلی نازل می‌گردد، محروم و بی‌بهره نمانند.

از جهت دیگر، چون سه قصیده‌ی نامبرده نمونه‌هایی از اشعار عصر جاهلی و اسلام می‌باشند، بی‌مناسبت نیست که از آثار شعرای **مُخَضرَم**[1] نیز نمونه‌ی کوچکی در دسترس خوانندگان قرار گیرد تا به مشتی از خروار و قطراتی از بحار دوره‌های مختلف در ابیات عرب آشنا شوند.

مقدمتاً شایسته است خوانندگان گرامی از اسم و نسب و تاریخ زندگانی سراینده‌ی قصیده و سبب نظم آن به طور اختصار اصلاع حاصل کنند.

و اینک به بیان مقدمه می‌پردازیم.

۱- مُخَضْرَم:

کعب بن زُهَیر

قصیده‌ی برده (بانَتْ سُعاد) اثر طبع کعب‌بن‌زُهَیْربن‌ابی‌سُلمی از قبیله‌ی مُزَیْنَه است.

زُهیربن ابی سُلمی پدر کعب از فحول شعرای عصر جاهلی و ناظم یکی از قصاید معلقه هفتگانه است. پدر زُهیر و خال و دو خواهرش سلمی و خَنْساء و دو پسرش کعب و بُجَیر همه شاعر بودند، پند و اندرزها و نصایح حکیمانه‌ای که در اشعار زُهَیْر وجود دارد، موجب شده است که جمعی از ادبا و شعرشناسان او را اشعر شعرای دوره‌ی جاهلیت بدانند.

زُهَیْر در نواحی مدینه متولد شد و سال تولدش به درستی معلوم نیست و سال وفات او را **الموسُوعَةُ العَرَبِیَّة** ۶۰۹ دفرید و جدی ۶۴۱ نوشته‌اند.

کعب بن زُهَیْر از شعرای مُخَضْرَم است، و مخضرمین معدود شعرایی هستند که در عصر جاهلی زندگی کرده و پس از ظهور اسلام، این دین را قبول کرده‌اند، و بقیه‌ی عمر خود را با مسلمانی و پیروی از پیغمبر اسلام **علیه‌الصّلاة و السّلام** گذرانیده‌اند.

سال تولّد کعب معلوم نیست و در سال ۲۴ هجری درگذشته است.

سبب انشای قصیده

وقتی که حضرت رسول (ص) در شهر مدینه اقامت داشت و کعب و بُجَیْر پسران زهیر در محلی به اسم (**اَبْرَق عَزّاف**) که در ۲۰ میلی مدینه واقع است، اقامت داشتند در یکی از روزهای سال هفتم هجری بُجَیْر به کعب گفت: من می‌خواهم با این شخص که مدعی پیغمبریست ملاقات کنم، و از نزدیک سخنان او را بشنوم، تو این‌جا از گوسفندان مراقبت کن، کعب با این تقاضا موافقت کرد، و بُجَیْر رهسپار مدینه شد، و هنگامی که به افتخار حضور در پیشگاه مبارک حضرت رسول خدا نائل گردید خیلی زود تحت تأثیر سخنان گهربار و ارشاد و راهنمایی‌های آن حضرت قرار گرفت و ایمان آورد و به دین اسلام مشرّف شد.

بعضی از مورخین نقل کرده‌اند که زهیر در نتیجه‌ی معاشرت و مصاحبت با روحانیان اهل کتاب اطلاع حاصل کرده بود که پیغمبری ظهور خواهد کرد، و شبی در خواب دید که طنابی از آسمان آویخته شده است و او دستش را به سوی آن دراز کرد، ولی به آن دسترسی پیدا نکرد، و او از این خواب دریافت که ظهور پیغمبر موعود نزدیک است و به پسران خود توصیه کرد که اگر در زمان حیات آنان ظهور کرد به وی بگروند و این مؤرخان معتقدند که رفتن بُجَیْر به خدمت حضرت رسول و گرویدنش بیشتر درنتیجه‌ی توصیه‌ی پدر بوده است. (در صورت صحت این نقل، باید مرگ زهیر قبل از بعثت و ۶۰۹ میلادی باشد). بُجَیْر پس از تشرّف به دین اسلام جریان امر را به

برادرش کعب خبر داد و او خشمگین شده در ضمن اشعاری او را ملامت کرد، و از این‌که آیین گذشتگان را رها کرده است او را گمراه و منحرف شمرد.

چون اشعار **کعب به بُجَیْر** رسید آن‌ها را به نظر حضرت رسول رسانید و آن حضرت رنجیده‌خاطر گشت و به اصحاب دستور داد که هر جا کعب را دیدند به قتل برسانند. بُجَیْر طی اشعاری حقانیّت دین یکتاپرستی اسلام و تنفر از بت‌ها و تبری از آیین گذشتگانش را بیان کرد و به برادرش نوشت که حضرت رسول دستور قتل او را به اصحاب داده است و قطعاً کشته خواهد شد، و در صورتی که به زندگی خود علاقه دارد باید مسلمان شده در محضر مبارک حاضر شود، و از آنچه گذشته است عذر بخواهد.

کعب پس از قرائت نامه‌ی برادرش، ترس زائدالوصف سراسر وجودش را فرا گرفت و نزد قبیله‌ی خود **مُزَیْنه** رفت و از ایشان تقاضای حمایت کرد، آنان دست رد بر سینه‌اش گذاشتند و ناتوانی خود را در برابر اصحاب پیغمبر به وی ابلاغ کردند. کعب وقتی از هرجا مأیوس شد و عرصه را بر خود تنگ دید، قصیده‌ی بانت سُعاد را انشا کرد، و به سوی مدینه روان و وارد منزل یکی از دوستانش شد و او کعب را به مسجد برد و حضرت رسول را که در وسط نشسته بود و اصحاب حلقه‌وار پشت‌سر یکدیگر او را احاطه کرده بودند به وی نشان داد.

کعب که هیچ‌یک از حاضران او را نمی‌شناختند، حلقه‌های اصحاب را شکافت و روی دو زانو در برابر آن حضرت نشست و دست مبارکش را گرفت، و گفت یا رسول‌الله! اگر کعب مسلمان شود و از آنچه گذشته است توبه کند گناهش قابل بخشایش است؟ آن حضرت فرمود: آری اسلام گناهان را محو می‌کند. در این وقت عرض کرد من کعبم، حضرت فرمود: کسی که همان اشعار را درباره‌ی من گفته است، و به حضرت ابوبکر اشاره کرد که آن‌ها را بخواند و ابوبکر شعری را که متضمّن جسارت به مقام حضرت رسول بود، خواند. ناگاه یکی از انصار اجازه خواست که کعب را به قتل برساند، حضرت رسول اجازه نداد و فرمود: من او را امان داده‌ام.

در این وقت کعب بلند شد و شروع به خواندن قصیده کرد و چون به این بیت رسید: **اِنَّ الرَّسُولَ لَسَیَفٌ یُستَضاءُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سُیوفِ اللهِ مَسلُولُ**. حضرت بالاپوش خود را که از پارچه‌ی بُرد یمانی بود به روی او انداخت و به همین مناسبت است که قصیده را بُرده می‌گویند. و پس از فوت کعب این بُرد به قیمت گزافی به دست خلفای بنی امیه افتاد، و بعدها به خزانه‌ی سلاطین عثمانی منتقل شد و در مراسم دینی گاهی آن را می‌پوشیدند. این قصیده از بحر بسیط و وزن آن **مُستَفعِلُن فاعِلُنْ مُستَفعِلُنْ فَعِلُنْ** است دو مرتبه.

ترجمه‌ی قصیده‌ی بُرده

☜ (بانَت سُعاد)

۱- بانت سُعادُ فَقَلْبِي الْيَوْمَ مَتْبُولُ   مُتَيَّمٌ اِثْرَهَا لَمْ يُفْدَ مَكْبُولُ

لغات:

بانَتْ: جدا شد و دور شد فعل ماضی معلوم. **سُعاد**: اسم معشوقه‌ی کعب و ممکن است معشوقه‌اش اسم دیگری داشته و او را به این اسم نامیده باشد، چنانکه بسیاری از شعرای عرب معشوق خود را لیلی یا سلمی نامیده‌اند در حالی‌که دارای اسم‌های دیگری بوده‌اند. **مَتْبُول**: مریض و ناتوان شده به وسیله‌ی عشق. **مُتَیَّم**: برده شد و خوار شده بر اثر عشق شدید، اسم مفعول از باب تفعیل. **اِثْر**: عقب و دنبال. **یُفْدي**: فدیه داده می‌شود. فعل مضارع مجهول فدیه مالی است که برای آزاد کردن برده و اسیر پرداخته می‌شود. **مَکْبُول**: زنجیر شده، اسم مفعول.

معنی شعر:

جدا شد سُعاد و دل من امروز مریض و برده و زنجیر شده‌ی عشق است بعد از او، و برای رهایی او فدیه داده نشده است.

۲– وَمَا سُعادُ غَداةَ البَيْنِ اِذْ رَحَلوُا   اِلاّ اَغَنُّ غَضيضَ الطَّرْفِ مَكْحُولُ

لغات:

ما: نیست. **غَداة**: صبح. **بین**: جدایی. **رَحَلُوا**: کوچ کردند. فعل ماضی معلوم. **اَغَنّ**: آهویی که دارای غنّه باشد و آن خارج کردن آواز از بینی است و **اَغَنُّ** صفت مشبهه است. **غَضیض**: پایین انداخته، اسم فاعل بر وزن فعیل. **طرف**: چشم. **مَكْحُول**: سیاه چشم، اسم مفعول.

معنی شعر:

نیست سعاد در صبح روز جدایی مگر مانند آهویی که آواز از بینی خارج کند و دارای چشمان سیاهی باشد و آن‌ها را پایین اندازد. (اعراب از شنیدن غنّه‌ی آهو لذت می‌برند و پایین انداختن چشم‌ها را که علامت حیاست و سیاهی چشم را ممدوح می‌دانند، و به همین مناسبت سُعاد را به آهویی که دارای این سه وصف باشد، تشبیه کرده است.

۳– هَيْفاءُ مُقْبِلَةً عَجْزاءُ مُدْبِرَةً   لايُشْتَكي قِصَرٌ مِنْها وَ لَاطوُلُ

لغات:

هَيْفاء: زنی که شکمش کوچک و کمرش باریک باشد، صفت مشبهه. **مُقبِلَة**: زنی که روی آورد. اسم فاعل از باب افعال. **عَجْزاء**: زنی که دارای کفل بزرگ باشد، صفت مشبهه. **مُدْبِرَة**: زنی که روی گرداند و پشت کند، اسم فاعل از باب افعال. **يُشْتَكي**: شکایت می‌شود، فعل مضارع مجهول. **قِصَر**: کوتاهی قد. **طول**: بلندی.

معنی شعر:

سُعاد در حالی که روی آورد، قد باریک و در حالی که روی گرداند، دارای کفل بزرگ است. نه از کوتاهی قامتش شکایت می‌شود و نه از بلندی آن. (قدش معتدل است).

مدتی درباره‌ی این بیت تردید داشتم که آن را ترجمه کنم؟ یا به واسطه‌ی استهجان از ترجمه‌اش صرفنظر نمایم؟ پس از قدری تأمل به این نتیجه رسیدم که شعری که در مسجد و در محضر مبارک حضرت سرور کائنات و صحابه کرام خوانده شده و نه تنها مورد اعتراض قرار نگرفته بلکه سراینده‌ی آن جایزه دریافت کرده است، چه کسی می‌تواند آن را مستهجن شمارد و خواننده مجبور است در برابر مقام والای شعر که قادر به قلب ماهیت است و مستهجن را لباس متحسن می‌پوشاند، سر تعظیم فرو آورد. وبه مصداق (**اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً**) اذعان کند.

٤–تَجلُوُ عَوارِضَ ذِي ظَلْمٍ اِذا ابْتَسَمَتْ　　　كَاَنَّهُ مُنْهَلٌ بِالرّاحِ مَعْلُولُ

لغات:

تَجْلُو: آشکار می‌کند، فعل مضارع معلوم. **عَوارِض**: دندان‌ها، جمع عارضه. **ذِي**: صاحب. **ظَلْم**: آب دندان یا درخشندگی آن‌ها. **اِبْتَسَمَتْ**: تبسم کند فعل ماضی از باب افتعال. **مُنْهَلّ**: آبداده بار اول اسم فاعل. **راح**: شراب و آبداده بار دوم. **مَعْلُول**: اسم مفعول.

معنی شعر:

سُعاد در وقت تبسم آشکار می‌کند دندان‌ها را از رشته‌ی دندان آبداده که گویی آن‌ها را با شراب بار اول و دوم آب داده‌اند.

٥– شُجَّتْ بِذي شَبَمٍ مِنْ ماءِ مَحْنِيَةٍ　　　صافٍ بِاَبْطَحَ اَضْحي وَهْوَ مَشْمُولُ

لغات:

شَجَّتْ: شکسته شده باشد فعل ماضی مجهول. **شَبَم**: سردی. **مَحْنِيَة**: پیچ درّه. **اَبْطَحْ**: مسیلی که شن و ریگ زیاد در آن موجود باشد. **اَضْحي**: به وقت چاشت رسیده باشد فعل ماضی از باب افعال. **مَشْمُول**: باد شمال بر آن وزیده اسم فاعل.

معنی شعر:

شدت شرابی که دندان‌ها را به آن آب دهند شکسته شده باشد به وسیله‌ی مخلوط شدن با آبی که زیاد خنک شده در پیچ درّه، زلال، در ریگزار، و در اوائل روز از آن استفاده شود، باد شمال بر آن وزیده باشد. (با توجه به شرایط زمان و مکان) شش وصف مذکور لازم بوده است تا آب سرد شود.

٦– تَنْفِي الرِّياحُ القَذي عَنْهُ وَاَفْرَطَهُ   مِنْ صَوْبِ سارِيَةٍ بِيضٌ يَعالِيلُ

لغات:

تَنْفِي: نابود و برطرف کند، فعل مضارع معلوم. **رِياح**: بادها جمع رِيح، **قَذي**: خاشاک. **اَفْرَطَ**: پر کرد، فعل ماضی معلوم از باب افعال. صوب: باران. **سارِيَة**: شبرو و مقصود ابری است که شب حرکت کند اسم فاعل. **بِيض**: سفیدها جمع أبیض صفت مشبهه. **يَعالِيل**: خیلی سفید، دو بار رنگ شده، یا دو بار سرازیرکننده‌ی آب جمع یعلول.

معنی شعر:

بادها خاشاک را از آن آب برطرف کنند و کوه‌های بسیار سفید، از باران ابرهای شبانه، ریگزار را پر از آب کرده باشند.

٧– اَكْرِمْ بِهَا خُلَّةً لَوْاَنَّهَا صَدَقَتْ   مَوْعُودَها اَوْلَوْ اَنَّ النُّصحَ مَقْبُولُ

لغات:

اَكْرِمْ بها: چقدر بزرگوار است، فعل امر از باب افعال برای تعجّب. **خُلَّة**: دوستی. **صَدَقَتْ**: راست گفت، فعل ماضی معلوم. **مَوْعود**: شخص یا چیزی که به آن وعده داده است. **نُصح**: خلوص و صمیمیت، **مقبول**: قبول شده.

معنی شعر:

چقدر سُعاد از جهت دوستی بزرگوار است، اگر در وعده‌هایی که می‌دهد راست می‌گفت یا اگر نصیحت و خلوص نیت دیگران را می‌پذیرفت.

٨– لكِنَّها خُلَّةٌ قَدْ سِيطَ مِنْ دَمِها   فَجْعٌ وَ وَلْعٌ وَاِخْلافٌ وَ تَبْدِيلُ

لغات:

سیط: مخلوط شده است، فعل ماضی مجهول. **دَمْ**: خون. **فَجْع**: بدی کردن. **وَلْع**: دروغ گفتن. **اِخْلاف**: خلاف وعده عمل کردن. **تَبْدیل**: عوض کردن دوست، مصدر باب تفعیل.

معنی شعر:

لیکن او دوستی است که بدی کردن و دورغ گفتن و خُلف وعده و عوض کردن دوستان با خونش مخلوط گشته است و نمی‌تواند این صفات را تغییر دهد.

۹- فَما تَدوُمُ عَلي حَالٍ تَكوُنُ بِهَا　　　　كَما تَلَوَّنُ فِي اَثْوابِهَا الْغُوْلُ

لغات:

تَدوُمُ: دوام پیدا می‌کند، فعل مضارع معلوم. **تَلَوَّنُ**: رنگ به رنگ می‌شود فعل مضارع معلوم از باب تفعّل اصل آن **تَتَلَوَّنُ** بوده است. **اَثْواب**: لباس‌ها جمع ثوب. **غوُل**: موجود خیالی که به عقیده‌ی بعضی از اعراب به رنگ‌های مختلف درمی‌آید و در بیابان‌ها به افراد حمله می‌کند.

معنی شعر:

سُعاد بر هیچ حالی که دارد دوام پیدا نمی‌کند و رنگ به رنگ می‌شود همچنان‌که غول در لباس‌های مختلف به رنگ‌های مختلف درمی‌آید.

۱۰- وَلاتُمَسِّكُ بِالْوَعْدِ الّذي زَعَمَتْ　　　　اِلاّ كَمَا يُمْسِكُ الْماءَ الغَرابِيْلُ

لغات:

تُمَسِّكُ: دست آویز قرار می‌دهد، فعل مضارع معلوم از باب تفعیل و ممکن است **تَمَسَّكُ** خوانده شود از باب تفعّل. **زَعَمَتْ**، تعهد کرده یا گفته است، فعل ماضی معلوم. **يُمْسِكُ**: نگاه می‌دارد، فعل مضارع از باب افعال. **غَرابیل**: غربال‌ها، به فارسی پرویزنها.

معنی شعر:

وعده‌ای را که تعهد کرده است عمل نمی‌کند، و آن را نگاه نمی‌دارد، مگر آن‌طور که غربال‌ها آب را نگاه می‌دارند.

۱۱- فَلا یَغُرَّنْكَ مامَنَّتْ وَ مَا وَعَدَتْ ‌‌‌‌ اِنَّ الْأمانِيَ وَالْاَحْلامَ تَضْليلُ

لغات:

یَغُرُّ: مغرور می‌کند، فعل مضارع معلوم. نون در آخرش برای تأکید است. **مَنَّتْ**: امیدوار و آرزومند کرده است، فعل ماضی معلوم. **وَعَدَتْ**: وعده کرده است. فعل ماضی معلوم. **اَمانِيّ**: آرزوها جمع **اُمْنِیّهْ**. **اَحْلام**: رؤیاها و خواب‌ها جمع حُلْم. **تضلیل**: گمراه کردن، مصدر تفعیل.

معنی شعر:

تو را نفریبد آرزویی که در تو ایجاد کرده و وعده‌ای که داده است. زیرا تمام آرزوها و رؤیاهایی که ایجاد کرده، گمراه کردن است.

۱۲- كانَتْ مَواعِيْدُ عُرْقُوبٍ لَهَا مَثَلاً ‌‌‌‌ وَ مَا مَواعِيْدُهَا اِلاّ الْاَبَاطِيْلُ

لغات:

مَواعید: وعده‌ها جمع میعاد. **عُرْقوب**: مردی در عرب که به خلف وعده مشهور بوده است. **مَثَل**: چیزی که دیگری را بدان تشبیه کنند. **اَباطیل**: جمع باطِل.

معنی شعر:

وعده‌های عرقوب همانند است برای وعده‌های سُعاد و وعده‌های سعاد جز باطل چیزی نیست.

۱۳- اَرْجوواَمُلُ تَدْنُو مَوَدَّتُها ‌‌‌‌ وَ مَا اِخَالُ لَدَیْنامِنْكِ تَنْوِيلُ

لغات:

اَرْجو: امیدوارم فعل مضارع معلوم. **آمُلُ**: آرزو می‌کنم فعل مضارع از مصدر **اَمَل**. **تَدنُو**: نزدیک شود فعل مضارع معلوم. **مَوَدَّة**: محبت و دوستی. **اِخالُ**: تصور و گمان می‌کنم، فعل مضارع معلوم از افعال قلبی. **تَنْویل**: بخشش، مصدر باب تفعیل.

معنی شعر:

امیدوارم و آرزو می‌کنم که محبتش نزدیک شود، ای سُعادا گمان نمی‌کنم نزد ما از طرف تو بخششی وجود داشته باشد.

۱۴- اَمْسَتْ سُعادُ بِاَرْضٍ لایُبَلِّغُها　　　اِلّاالْعِتاقُ النَّجیباتُ الْمَراسِیْلُ

لغات:

اَمْسَتْ: به سر شب رسید از افعال ناقصه. **یُبَلِّغُ**: می‌رساند فعل مضارع معلوم از باب تفعیل. **عِتاق**: شتران اصیل جمع **عَتیق** صفت مشبهه. **نَجیبات**: شتران قوی سبکرو جمع **نجیبة** صفت مشبهه. **مَراسیل**: شتران سریع جمع **مِرسال** صیغه‌ی مبالغه.

معنی شعر:

سُعاد در سر شب به سر زمینی رسید که مرا به آن‌جا نمی‌رسانند، مگر شتران اصیل قوی با سرعت.

۱۵- وَ لَنْ یُبَلِّغُها اِلّاعُذافِرَةٌ　　　لَهَا عَلَي الْأَیْنِ اِرْقالٌ وَ تَبْغِیلُ

لغات:

یُبَلِّغُ: می‌رساند فعل مضارع معلوم از باب تفعیل. **عُذافِرَة**: شتر ماده درشت و قوی. **اَیْن**: خستگی. **اِرْقال**: نوعی دویدن مصدر باب افعال. **تَبْغیل**: سریع رفتن مانند استر، مصدر باب تفعیل.

معنی شعر:

به آن سرزمین نمی‌رسد مگر اشتری قوی که با وجود خستگی دویدن و سرعت داشته باشد.

۱۶- مِنْ كُلِّ نَضّاخَةِ الذِفْرَي اِذا عَرِقَتْ   عُرْضَتُها طَامِسُ الْاَعْلامِ مَجْهُولُ

لغات:

نَضّاخَة: جاری کننده و فوّاره صیغه‌ی مبالغه صفت و جانشین ناقه موصوف است.

ذِفري: حفره‌ای که در پشت گوش شتر است. **عُرْضَة**: کوشش و همّت. **طامِسْ**: محو و نابود شده اسم فاعل. **اَعْلام**: اثرها و علامت‌ها جمع عَلَم. **مَجْهُول**: ناشناخته، اسم مفعول.

معنی شعر:

از شتران ماده‌ای که وقتی عرق کند به واسطه‌ی سرعت سیر از حفره‌ی پشت گوشش عرق بریزد و فوران کند (و به واسطه‌ی کثرت سفر و آشنایی به راه‌ها) در راههایی بکوشد که آثار و علائم آن‌ها محو شده و ناپیدا باشد.

۱۷- تَرْمِي الْغُيُوبَ بِعَيْنَيْ مُفْرَدٍ لَهَقٍ   اِذا تَوَقَّدَتِ الحِزّازُ وَ الْمِيْلُ

لغات:

تَرْمِي: می‌اندازد فعل مضارع معلوم و مقصود انداختن نظر است. **غُيوُب**: چیزهای غایب از نظر جمع غایب، اسم فاعل. **عَيْنَي**: دو چشم، مثنای عَيْن. **مُفْرَد**: گاو وحشی جدا شده از جفت، اسم فاعل از باب افعال. **لَهِق**: سفید. **تَوَقَّدَتْ**: گرم و مشتعل شود فعل ماضی از باب تفعّل. **حِزّان**: زمین‌های سخت جمع حَزِيز. **مِيْل**: تپه‌های شن جمع **مَيْلاء**.

معنی شعر:

آن شتر ماده نظر اندازد به چیرهای غایب از نظر، با دو چشم مثل چشم‌های گاو وحشی از جفت جدا مانده‌ی سفید هنگامی‌که زمین‌های سخت و تپه‌های شن شدیداً گرم شوند (قدرت دید آن زیاد باشد).

۱۸- ضَخْمٌ مُقَلَّدُها عَبْلٌ مُقَيَّدُها   فِي خَلْقِها عَنْ بَناتِ الفَحْلِ تَفْضِيْلُ

لغات:

ضَخْم: فربه صفت مشبهه. **مُقَلَّد**: جای قلاده اسم مکان از باب تفعیل. **عَبْل**: قوی و محکم صفت مشبهه. **مُقَیَّد**: جای قید و بند اسم مکان از باب تفعیل. **خلق**: خلقت و آفرینش. **عَنْ**: در این‌جا به معنی بر. **بنات**: دختران جمع **بِنْت** مقصود شتران ماده است. **فَحْل**: نر. **تفضیل**: برتری، مصدر باب تفعیل.

معنی شعر:

جای قلاده و گردنش فربه و جای قید یعنی دست و پایش قوی باشد، و در خلقت بر تمام شتران ماده‌ی نطفه‌ی شتر نر برتری داشته باشد.

۱۹– **غَلْباءُ وَجْناءُ عُلْكومٌ مُذَكَّرَةٌ   فِي دَفِّها سَعَةٌ قُدّامَها مِيلُ**

لغات:

غَلْباء: ضخیم گردن، صفت مشبهه. **وَجْنَاء**: دارای صورتی که دو طرف آن بزرگ باشد صفت مشبهه از کلمه‌ی **وَجْنَة** گرفته شده است. **عُلْكوم**: دارای شدت و درشتی و از اوصاف مخصوصه‌ی شتر است و برای نر و ماده استعمال می‌شود. **مُذَكَّرة**: در بزرگی و قوت به شتر نر مشابهت داشته باشد (نر مانند). **دفّ**: پهلو. **قُدّام**: جلو. **مِيل**: یک سوم فرسخ. **سَعَة**: وسعت و گشادی.

معنی شعر:

(شتر ماده) که دارای گردنی فربه و صورتی که دو طرفش بزرگ و جثه‌اش درشت و مانند شتر نر قوی هیکل باشد. دو پهلویش با وسعت و جلو آن‌ها گردنی به طول یک میل قرار گرفته باشد.

۲۰– **وَجِلْدُهَا مِنْ اَطُومٍ لايُؤَيِّسُهُ   طِلْحٌ بِضاحِيَةِ الْمَتْنَيْنِ مَهْزُولُ**

لغات:

جِلد: پوست. **اَطُوم**: اسم چند حیوان است، سنگ‌پشت دریایی، **رزّافه**: نوعی ماهی که دارای پوستی ضخیم و صاف است. و اولی مناسب‌تر است. **يُؤَيِّسُ**: خوار می‌کند و

اثر می‌گذارد، فعل مضارع از باب تفعیل. **طِلح**: کنه. **ضاحِیَة**: در مقابل آفتاب اسم فاعل. **مَتْنَین**: دو طرف پشت (راست و چپ) مثنّای متن. **مَهْزُول**: لاغر، اسم مفعول صفت طلح.

معنی شعر:

پوست آن شتر از نوع پوست سنگ‌پشت دریایی سخت و هموار، کنه‌ی لاغر در دو طرف پشت آن که در برابر آفتاب قرار دارند اثر نگذارد.

۲۱- حَرْفٌ اَخُوْهَا اَبُوْهَا مِنْ مُهَجَّنَةٍ   وَ عَمُّها خَالُهَا قَوْداءُ شِمْلِيلُ

لغات:

حَرْف: طرف و قسمتی از کوه، و شتر بزرگ و قوی را به آن تشبیه کنند. **اَخُو**: برادر. **اَبُو**: پدر. **مُهَجَّنَة**: شتر ماده اصیل در اصل اسم مفعول از باب تفعیل. **عَمّ**: برادر پدر. **خال**: برادر مادر. **قَوْداء**: دراز گردن و پشت، صفت مشبهه. **شِمْلِيل**: تندرو و سریع.

معنی شعر:

شتر ماده‌ای که برادرش مشابه پدرش (از نژاد اصیل و عمویش مشابه دائیش (همه در اصالت همانند همدیگر) دارای پشت و گردن دراز و سرعت سیر باشد. و اگر کلمات شعر حمل بر حقیقت شود، باید این‌گونه تأویل شود که شتری ماده ار بچه‌ی نر خود باردار شده و ناقه‌ی مورد توصیف شاعر را زاییده است و در این صورت پدر و برادرش یک شتر نر است، و توجیه مصراع دوم به این صورت است که مادرِ مادر این ناقه از پدرِ پدرش باردار شده است و شتر نری زاییده باشد، و چنین شتر نری برای ناقه‌ای که شاعر این همه اوصاف برایش قائل است و می‌خواهد به وسیله‌ی آن به دیار معشوقش سُعاد برسد، هم عم و هم خال خواهد بود.

۲۲- يَمْشي القُرادُ عَلَيْها ثُمَّ يُزْلِقُهُ   مِنْها لَبانٌ وَاَقْرابٌ زَهَالِيلُ

لغات:

يَمْشي: راه می‌رود فعل مضارع معلوم. **قُراد**: کنه. **يُزْلِقُ**: می‌لغزاند فعل مضارع معلوم از باب افعال. **لَبان**: سینه. **اَقراب**: کمرها جمع **قُرب**. **زَهالیل**: صاف و هموارها جمع **زُهلول**.

معنی شعر:

کنه بر بدنش راه می‌رود ولی سینه و کمرهای صاف و هموار ناقه آن را می‌لغزاند و دور می‌اندازد.

۲۳- عَيْرانَةٌ قُذِفَتْ بِالنَحضِ عَنْ عُرُضٍ　　　مِرفَقُهَا عَنْ نَباتِ الزَّوْرِ مَفْتُولُ

لغات:

عيرانَة: مشابه **عَيْر** یعنی خر وحشی که در سرعت سیر و قوت مشهور است. **قُذِفَتْ**: انداخته شده است فعل ماضی مجهول. **نَحْض**: گوشت. **عُرُض**: اطراف و جوانب. **مِرْفَق**: آرنج. **نَبات**: اطراف. **زَوْر**: سینه. **مَفْتول**: پیچیده و جدا شده اسم مفعول.

معنی شعر:

آن شتر مانند خر وحشی سریع و قوی و اطراف بدنش از گوشت پر شده و آرنج‌اش از جوانب سینه فاصله داشته باشد.

۲٤- كَاَنَّ مَافَاتَ عَيْنَيْها وَمَذْبَحَها　　　مِنْ خَطْمِها وَ مِنَ اللَحِيَيْنِ بِرْطِيلُ

لغات:

فاتَ: جلو قرار گرفته است، فعل ماضی معلوم. **عَيْنَيْ**: دو چشم مثنّای عین. **مَذْبَحْ**: جای بریدن سر، اسم مکان. **خَطْم**: بینی و جای مهار و خِطام مهار است. **لَحيَيَنْ**: دو استخوان که دندان‌های فک پایین در آن‌ها قرار دارد، مثنای **لَحْي**. **بِرْطيل**: سنگ دراز شکل و هر چیز ساخته شده از آهن.

معنی شعر:

گویی آنچه از بینی و استخوان‌های فک پایین‌اش که جلو دو چشم و گلویش قرار گرفته‌اند در سختی و استحکام سنگ یا آهن است.

۲۵- تُمِرُّ مِثْلَ عَسِيبِ النَّخْلِ ذاخُصَلٍ   فِي غارِزٍ لَمْ تَخَوَّنْهُ الْأَحاليلُ

لغات:

تُمِرُّ: می‌گذراند و حرکت می‌دهد، فعل مضارع معلوم ار باب افعال. **عَسِيب**: تنه‌ی درخت. **نَخْل**: خرما. **ذا**: دارای. **خُصَل**: موهای به هم پیچیده جمع **خُصْلَة**. **غارِز**: پستان. **تَخَوَّنُ**: کم می‌کند فعل مضارع از باب تفعّل. در اصل **تَتَخَوَّنُ** بوده است. **اَحالیل**: جای خارج شدن شیر جمع **اِحْلِيل**.

معنی شعر:

حرکت می‌دهد دُمی را مانند تنه‌ی درخت خرما و دارای موهای به هم پیچیده بر پستانی که مجرای شیر، آن را کم نکرده است (بچه‌دار نشده که شیر از پستانش خارج شود).

۲۶- قَنْواءُ فِي حُرَّتَيْها لِلْبَصِيرِ بِهَا   عِتْقٌ مُبِينٌ وَ فِي الخَدَّيْنِ تَسْهِيلُ

لغات:

قَنْواء: دارای بینی خمیده، صفت مشبهه. **حُرَّتَيْن**: دو گوش مثنّای **حُرَّة** روایت شده است وقتی که شاعر در خواندن قصیده به این بیت رسید حضرت رسول خدا **علیه آلاف صلاة و سلام** از اصحاب سؤال فرمود (حرّتین چیست؟) یکی از اصحاب عرض کرد دو چشم است و دیگران ساکت بودند، آن حضرت فرمود: **حُرَّتان**، دو گوش است (نجابت شتر از گوش‌هایش پیداست). **بصیر**: بینا و آگاه. **عِتْق**: نجابت و اصالت. **مُبین**: آشکار. **خَدَّيْن**: مثنّای خد. **تَسْهيل**: نرمی.

معنی شعر:

دارای بینی خمیده و در دو گوش آن برای کسی که آگاهی و تخصّص در شناخت شتران داشته باشد، نجابت آشکار و در دو گونه‌ی آن نرمی موجود باشد.

۲۷- تَخْذِي عَلي يَسَراتٍ وَهْيَ لَاحِقَةٌ ذَوابِلٌ مَسُّهُنَّ الْاَرْضَ تَحْلِيلُ

لغات:

تَخْذِي: می‌دَود، فعل مضارع معلوم از مصدر **خَذْي**. **يَسَرات**: دست و پاهای سبک و باریک جمع **يَسْرَة**. **لاحِقَة**: کم‌گوشت و لاغر. **ذَوابِل**: نیزه‌های خشک و سخت جمع **ذابِل**. **مَسّ**: برخورد. **تَحليل**: با سرعت و در اصل تحلیل و **تحِلّة**، دادن کفّاره‌ی قَسَم و بری شدن از گناه آن است، و اگر کسی سوگند بخورد که کاری را انجام دهد برای آن‌که از گناه آن برائت حاصل کند، به سرعت به انجام آن مبادرت می‌کند، روی همین اصل تحلیل به معنی سرعت در کار استعمال می‌شود.

معنی شعر:

این شتر بر چهار دست و پای لاغر و مانند نیزه‌های خشک و سخت می‌دَود و تماس دست و پاهای او با زمین و برداشتن آن‌ها به سرعت صورت می‌گیرد.

۲۸- سُمْرُ الْعُجايَاتِ يَتْرُكْنَ الْحَصي زِيَماً لَمْ يَقِهِنَّ رُؤُوسَ الْاُكْمِ تَنْعِيْلُ

لغات:

سُمر: نیزه‌ها و این جمع اسمر است و در اصل به معنی چیزی است که رنگ آن مایل به سیاهی باشد و صفت مشبهه است و اکثر در وصف نیزه به کار می‌رود. **عُجايات**: عصب‌های دست و پاهای شتر و اسب، جمع **عُجايَة**. **يَتْرُكْنَ**: جا می‌گذارند و می‌گردانند، فعل مضارع معلوم. **حَصي**: ریگزار و تپه‌ی ریگ. **زِيَمْ**: پراکنده‌ها جمع **زِيمَة**. **يَقِي**: حفظ می‌کند، فعل مضارع معلوم، حرف آخرش به واسطه‌ی کلمه‌ی **لَمْ** حذف شده و مصدرش **وَقْي** یا **وِقايَة** است. **رُؤوس**: سرها، جمع **رَاس**. **اكُمْ**: تپه‌های ریگ جمع **اِكام** و آن نیز جمع **اَكَم**، و **اَكَم**، جمع **اَكَمَة** می‌باشد. **تَنْعيل**: نعل بستن و نعل شتران چرمی است که به زیر پای آنان می‌بندند.

معنی شعر:

اعصاب دست‌ها و پاهای آن شتر مانند نیزه است و ریگ‌ها را پراکنده می‌کنند، و نعل بستن آن‌ها را از برخورد با سر سنگهای تپه‌ها حفظ نمی‌کند (زیرا زیر دست و پایش طبعاً سخت است).

۲۹-کَأَنَّ اَوْبَ ذِراعَيْها اِذاعَرِقَتْ   وَقَدْ تَلَفَّعَ بِالقُورِ الْعَساقيلُ

لغات:

اَوْب: برگشتن. ذِراعَيْ: دو ساق مثنّای ذِراع. عَرِقَتْ: عرق کرده باشد، فعل ماضی معلوم. تَلَفَّعَ: پوشانیده فعل ماضی معلوم از باب تفعّل. قُور: کوه‌های کوچک جمع قارَة. عَساقيل: سراب‌ها بر وزن جمع است ولی مفرد آن شنیده نشده است.

معنی شعر:

گویی برداشتن دو ساق دست این شتر از زمین مانند دو مچ دست زنی است که فرزندش مرده باشد و به صورت خود به سرعت بزند (مشبّه‌به که ذراع‌های زن است و خبر كَاَنَّ می‌باشد در بیت سی و دوم ذکر شده است) در وقتی که عرق کند و سراب‌ها به وسیله کوههای کوچک پوشیده شوند. (در جمله اخیر معنی مقلوب است یعنی سراب کوهها را بپوشاند) و مقصود این است که در وقت گرما حرکت دست‌های شتر سرعت دارد، طبعاً در سایر اوقات سریع‌تر است.

۳۰- يَوْماً يَظَلُّ بِهِ الْحِرْباءُ مُصْطَخِداً   كَاَنَّ ضاحِيَهُ بِالْشَّمْسِ مَمْلُوْلُ

لغات:

يَظَلُّ: می‌گردد، فعل ماضی از افعال ناقصه. حِرْباء: آفتاب‌پرست و آن نوعی سوسمار است که در تمام روز رو به آفتاب قرار گیرد، مؤنث آن حِرْباءَة است. مُصْطَخِد: سوخته، اسم فاعل از باب افتعال. ضاحي: قرار گرفته در برابر آفتاب اسم فاعل. مَمْلُوْل: نانی که به وسیله‌ی خاکستر گرم پخته شده باشد اسم مفعول.

معنی شعر:

روزی که (به واسطه‌ی شدت گرما) در آن حِرباء می‌سوزد و اعضای او که در مقابل آفتاب است مانند نانی است که با خاکستر گرم پخته شده باشد.

۳۱- وَقالَ لِلْقَوْمِ حادِيهِمْ وَ قَدْجَعَلَتْ　　　وُرْقُ الْجَنادِبِ يَرْكُضْنَ الحَصي قِيلُوا

لغات:

حادِي: کسی که به وسیله آواز خواندن شتران را براند اسم فاعل. **جَعَلَتْ**: آغاز کرده است، فعل ماضی معلوم. **وُرْق**: چیزهای سبز رنگ مایل به سیاهی جمع **اَوْرَق**. **جَنادِب**: نوعی از ملخ‌ها که در صحراهای خشک و سوزان زندگی می‌کنند جمع **جُنْدُبْ**. **يَرْكُضْنَ**: حرکت می‌دهند، فعل مضارع معلوم. **حَصي**: ریگ. **قِيلُوا**: استراحت کنید و بخوابید فعل امر از مصدر **قَيْلولة**.

معنی شعر:

و راننده شتران (با این که وظیفه‌اش راندن است) به کاروانیان گفت: استراحت کنید و این در حالی است که ملخ‌های سبز با نشستن بر روی زمین ریگ‌ها را حرکت می‌دهند.

۳۲- شَدَّالنَّهارِ ذِراعاً عَيْطَلٍ نَصِفٍ　　　قامَتْ فَجاوَبَها نُكْدٌ مَثاكِيلُ

لغات:

شَدَّ: ارتفاع و بالا رفتن خورشید. **عَيْطَل**: قدبلند. **نَصِف**: میانه‌سال. **جاوَبَ**: جواب داده باشد فعل ماضی معلوم باب مفاعله. **نُكْد**: زنانی که فرزندانشان زنده نمانند جمع **نَكْداء** صفت مشبهه. **مَثاكِيل**: زنان فرزند مرده جمع **مِثْكال**، صیغه‌ی مبالغه.

معنی شعر:

در وقت بالا رفتن خورشید (از عرق کردن شتر، در شعر ۲۹ تا این‌جا از حرارت و شدت گرما تعریف می‌کند و می‌گوید با وجود چنین گرمای طاقت فرسایی سرعت حرکت دست‌های این شتر) مانند سرعت حرکت زن بلند قامت و میانه‌سالی است که قیام کند و زنان دیگری که فرزندانشان زنده نمانند، در نوحه‌خوانی به او جواب دهند.

۳۳– نَوّاحَةٍ رِخْوَةِ الضَّبْعَيْنِ لَيسَ لَهَا لَمّا نَعي بِكْرَها النّاعُونَ مَعْقُولُ

لغات:

نَوّاحَة: زن بسیار نوحه‌خوان صیغه‌ی مبالغه. **رِخْوَةَ**: نرم. **ضِبْعَيْن**: دو بازو مثنای **ضَبْع**. **نَعي**: خبر مرگ داد فعل ماضی معلوم. **بِكْر**: اولین فرزند. **ناعُون**: مردانی که خبر مرگ بدهند، جمع **ناعِي** اسم فاعل. **مَعْقُول**: عقل، مصدر است بر وزن اسم مفعول مانند مفتون و معسور و میسور.

معنی شعر:

زن بلند قامت نامبرده بسیار نوحه‌خوان و دارای بازوانی نرم باشد و هنگامی که پیام‌آوران مرگ خبر مرگ اولین فرزندش را به وی بدهند، عقل از او سلب می‌شود.

۳٤–تَفْرِي اللَّبانَ بِكَفَّيْها وَ مَدْرَعُهَا مُشَقَّقٌ عَنْ تَرَاقِيها رَعَابِيلُ

لغات:

تَفْرِي: پاره کند فعل مضارع معلوم. **لَبان**: سینه. **كَفَّيْ**: مثنای کفّ نون حذف شده است. **مَدْرَعْ**: پیراهن. **مُشَقَّقَ**: بسیار شکافته شده اسم مفعول از باب تفعیل به جهت دلالت بر تکثیر. **تَراقِي**: استخوان‌های سینه، جمع **تَرْقُوَة**. **رَعابيل**: پاره‌ها جمع **رُعْبُول**.

معنی شعر:

به دو دست خود سینه را پاره کند و بخراشد و پیراهنش را از روی استخوان‌های سینه شکافته و پاره پاره کند. از بیت چهاردهم تا این‌جا اوصاف شتری را بیان کرده است که بتواند او را به سُعاد برساند و چنان‌که می‌بینیم معنی غالباً مکرّر را با الفاظ و عبارات مختلفه و لغات و تشبیهاتی که بعضی از آن‌ها برای ما نامأنوس‌اند، به نظم درآورده است و از بیت آتی به مقدّمات ورود به اصل مطلب که عذرخواهی و تقاضای عفو و بخشایش از حضور مبارک حضرت رسول اکرم (ص) است می‌پردازد، و انتقال از تغزّل و مقدمات را در اصطلاح ادبا تخلّص گویند.

۳۵– تَسْعَي الْوُشاةُ جَنابَيْها وَ قَوْلُهُمْ اِنَّكَ يا ابْنَ اَبي سُلْمي لَمَقْتُولُ

لغات:

تَسعي: سخن‌چینی می‌کنند، فعل‌مضارع معلوم از مصدر **سِعایة**. **وُشاة**: سخن‌چینان جمع واشِی اسم فاعل. **جَنابَي**: دو طرف مثنای جناب به معنی ناحیه است.

معنی شعر:

سخن‌چنیان در اطراف سُعاد جمع شده در بین من و او نمّامی می‌کنند، و گفتارشان این است که تو ای پسر ابی‌سُلمی بی‌شک کشته خواهی شد، شاعر در این بیت خود را پسر جدش خوانده است.

۳۶- وَقالَ كُلُّ خَلِيْلٍ كُنْتُ آمُلُهُ　　　لاأُلْهِيَنَّكَ اِنِّي عَنْكَ مَشْغُولُ

لغات:

خَليل: دوست، صفت مشبّهه. **آمُلُ**: آرزو می‌کنم و امیدوارم، فعل مضارع معلوم. **اُلْهِيَنَّ**: سرگرم و غافل می‌کنم، فعل مضارع معلوم از باب افعال و نون مشدّد در آخرش حرف تأکید است. **مَشْغول**: در این‌جا به معنی فراغت یافته است و اسم مفعول.

معنی شعر:

و هر دوستی که به او امید داشتم، به من گفت تو را سرگرم نمی‌کنم (پناه نمی‌دهم) و من از تو غافلم و با تو کاری ندارم.

۳۷- فَقُلْتُ خَلّوا سَبيلي لَاأَبَالَكُمُ　　　فَكُلُّ مَا قَدَّر الرَّحْمنُ مَفْعُولُ

لغات:

خَلُّوا: خالی کنید، فعل امــر از باب تفعیل و مصــدرش تخلیه است. **سَبيـل**: راه. **لَاأَبا**: نیست پدر. **قَدَّرَ**: مقدر کرده است فعل ماضی از باب تفعیل. **مَفْعُول**: عمل شده و انجام یافته اسم مفعول.

معنی شعر:

پس گفتم راه مرا خالی کنید، بی‌پدران. زیرا هر چه خدای مهربان مقدر کرده است انجام یافته است.

۳۸– كُلُّ ابْنِ اُنْثي وَ اِنْ طالَتْ سَلامَتُهُ   يَوْماً عَلي الَةٍ حَدْباءَ مَحْمُولُ

لغات:

اُنْثي: زن. **طالَتْ**: طول کشیده باشد فعل ماضی معلوم. **حَدْباء**: برآمده و مرتفع یا تنک، صفت مشبّهه. **مَحْمُول**: حمل شده اسم مفعول.

معنی شعر:

هر فرزند زنی (هر که از مادر متولد شده است) اگر چه تندرستی او طول کشیده باشد روزی بر یک آلت مرتفع (تابوت) حمل می‌شود.

۳۹– اُنْبِئْتُ اَنَّ رَسُولَ اللهِ اَوْعَدَنِي   وَالْعَفْوُعِنْدَ رَسُول اللهِ مَامُولُ

لغات:

اُنْبِئْتُ: به من خبر داده شده است فعل ماضی مجهول از باب افعال. **اَوْعَدَ**: تهدید کرده است فعل ماضی معلوم از باب افعال. **عَفْو**: گذشت و بخشایش. **مَامول**: آرزو شده اسم مفعول.

معنی شعر:

به من خبر داده شده است که فرستاده خدا مرا تهدید کرده است، و از رسول خدا امید بخشایش دارم.

۴۰– مَهْلاً هَدَاكَ الّذِي اَعْطاكَ نافِلَةَ   الْقُرْآنِ فِيهَا مَواعِيْظٌ وَ تَفْصيلُ

لغات:

مَهْلاً: مهلت بده، مصدر و مفعول مطلق است برای اَمْهِلْ: هَدی: راهنمایی کرد، فعل ماضی معلوم. **اَعْطي**: بخشیده است فعل ماضی معلوم از باب افعال. **نافِلَة**: بخشوده‌ی زائد اسم فاعل. **مَواعیظ**: پندها، جمع **موعظة** و **یاء** آن ظاهراً بر اثر اشباع حرکت عین و تنوین به جهت ضرروت است.

معنی شعر:

مهلت بده هدایت کند تو را خدایی که عطیّه و نعمت قرآن را به تو بخشیده است که در آن نصایح و تفصیل ضروریات معاش و معاد وجود دارد.

۴۱- لاتَأخُذُني بِاَقْوالِ الْوُشاةِ وَلَمْ		اُذْنِبْ وَاِنْ كَثُرَتْ فِيَّ الاَقاويلُ

لغات:

تَأْخُذْ: می‌گیری فعل مضارع معلوم. **اُذْنِب**: گناه می‌کنم فعل مضارع معلوم. از باب افعال. **كَثُرَتْ**: زیاد شد فعل ماضی معلوم. **اَقاويل**: جمع اقوال و آن نیز جمع قول است.

معنی شعر:

به حرف‌های سخن‌چنیان مرا گرفتار مکن در حالی‌که من گناه نکرده‌ام هر چند سخن درباره‌ی من زیاد باشد.

۴۲- لَقَدْ اَقُوْمُ مَقاماً لَوْ يَقُومُ بِهِ		اَري واَسْمَعُ مالَوْ يَسْمَعُ الْفِيلُ

لغات:

اَقُوْم: می‌ایستم، فعل مضارع معلوم. **لَوْ**: اگر. **يَقُوُم**: بایستد، **اَري**: می‌بینم، فعل مضارع معلوم. **اَسْمَعُ**: می‌شنوم فعل مضارع معلوم. **يَسْمَعُ**: می‌شنود. **فيل**: پیل.

معنی شعر:

به حقیقت من در جایی می‌ایستم و چیزهایی می‌بینم و می‌شنوم که اگر فیل در آن‌جا بایستد و آن‌ها را بشنود، (به لرزه می‌آید که در بیت بعدی است).

۴۳- لَظَلَّ يُرْعَدُ اِلاّ اَنْ يَكوُنَ لَهُ		مِنَ الرَّسُول بِاِذْنِ اللهِ تَنْوِيلُ

لغات:

ظَلَّ: گردید فعل ماضی از افعال ناقصه. **يُرْعَدُ**: به لرزه انداخته می‌شود فعل مضارع مجهول از باب افعال. **تَنْوِيل**: دادن نعمت و مقصود دادن تأمین است.

معنی شعر:

فیل به لرزه انداخته می‌شود، مگر این‌که به اذن خدا از طرف حضرت رسول (ص) به او تأمین داده شود.

۴۴- حَتّي وَضَعْتُ يَميِني لا اُنَازِعُهُ		فِي كَفٍّ ذي نَقِماتٍ قِيلُهُ الْقِيلُ

لغات:

وَضَعْتُ: گذاشتم فعل مضارع معلوم. **یمین**: دست راست. **اُنازِعُ**: نزاع و مخالفت می‌کنم، فعل مضارع معلوم از باب مفاعله. **ذِي**: دارا، صاحب. **نَقِمات**: انتقام‌ها جمع **نَقْمَة**. **قیل**: گفتار، مصدر مانند قول.

معنی شعر:

(تا جایی نزدیک شده‌ام) که دست راستم را در حالی که مخالفتی با او ندارم در دست کسی گذاشته‌ام که از دشمنان انتقام می‌کشد، و گفتار فقط گفتار اوست (مقصود حضرت رسول (ص) است).

۴۵– وَذاكَ اَهْيَبُ عِنْدي اِذاُكَلِّمُهُ　　　وَقِيلَ اِنَّكَ مَنْسوبٌ وَ مَسْؤولُ

لغات:

اَهْيَب: مخوف‌تر و چیزی که زیاد از آن بترسند. اسم تفضیل. **اُكَلِّمُ**: گفت‌وگو می‌کنم، فعل مضارع معلوم از باب تفعیل. **مَنْسُوب**: نسبت داده شده. **مَسْؤُول**: کسی که از او سؤال شود، اسم مفعول.

معنی شعر:

و آن نزدیک شدن برای من در وقتی که با او صحبت می‌کنم و مرا به مخالفت با او نسبت داده‌اند و مورد بازخواست قرار می‌گیرم، مخوف‌تر است (از شیر که در بیت بعد از این است)

۴۶– مَنْ خادِرٍ مِنْ لُيُوثِ الاُسْدِ مَسْكَنُهُ　　　مِنْ بَطْنِ عَثَّرَ غِيلٌ دونَه غِيلُ

لغات:

خادِر: جایگیر در جنگل از کلمه **خِدر** به معنی جنگل گرفته شده است. **لُيُوث**: شیران جمع **لَيْث**، **اُسْد**: شیران جمع **اَسَد**، به معنی شیر بسیار قوی. **بَطْن**: زمین پست. **عَثَّرَ**: اسم محل مخصوصی است که درندگان زیاد در آن وجود دارند. **غِيل**: بیشه. **دُون**: نزدیک و اطراف.

معنی شعر:

(نزدیکی به رسول خدا برای من مخوف‌تر است) از شیر جایگیر در جنگل، از نوع شیران، شیری قوی و شجاع که قرارگاهش در زمین عَثّرجنگلی در میان جنگل باشد.

۴۷- یَغْدو فَیَلْحَمُ ضِرْغامینِ عَیْشُهُما لَحْمٌ مِنَ الْقَوْمِ مَعْفورٌ خَراذیلُ

لغات:

یَغْدو: اول روز می‌رود فعل مضارع معلوم. **یَلْحَمُ**: گوشت می‌خوراند فعل مضارع معلوم. **ضِرْغامَیْن**: دو شیر مثنای **ضِرغام**. **عیش**: خوارک. **لَحْم**: گوشت. **مَعْفُور**: بر خاک انداخته شده از **عَفْر** به معنی خاک. **خَراذیل**: پاره پاره با ذال و دال جمع **خَرْذَلَة**:

معنی شعر:

آن شیر برود و به دو شیر بچه گوشت بخوراند و خوارک آن دو، گوشت جمعی از مردم باشد که آن را بر خاک انداخته و پاره پاره کرده باشد.

۴۸- اِذا یُساوِرُ قِرناً لایَحِلُّ لَهُ اَنْ یَتْرُکَ الْقِرنَ اِلاّ وَهْوَ مَجْدولُ

لغات:

یُساوِرُ: جهش کند فعل مضارع از باب مفاعله. **قِرْن**: حریف و هم‌آورد. **یَحِلُّ**: حلال می‌شود، فعل مضارع معلوم. **یَتْرُکُ**: ترک کند، فعل مضارع معلوم. **مَجْدوُل**: بر زمین انداخته شده از **جَدَالَة** به معنی زمین است.

معنی شعر:

وقتی که با حریف بر یکدیگر بجهند، برای او جایز نیست که حریف را رها کند مگر وقتی که آن را بر زمین انداخته باشد.

۴۹- مِنْهُ تَظِلُّ سِباعُ الْجَوِّ ضامِرَةً وَلاتُمَشّي بِوَادِیها الْاَرَاجیلُ

لغات:

سِباع: درندگان جمع **سَبُع**. **جَوّ**: سرزمین. **ضامِرَة**: خاموش. **تُمَشّي**: راه می‌رود، فعل مضارع معلوم از باب تفعیل و نقل فعل به این باب به جهت کثرت فاعل آن است گه

چند مرتبه جمع شده است. **اَراجیل**: پیادگان زیاد، جمع **اَرْجال**، و آن نیز جمع **رَجْل** و آن نیز اسم جمع است و مفروش **راجِل** یعنی پیاده می‌باشد، و جمع‌های متعدد بر کثرت دلالت می‌کنند.

معنی شعر:

از آن شیر درندگان بیابان خاموش می‌گردند، و در سرزمین‌اش، پیادگان هرچند زیاد باشند، راه می‌روند.

۵۰- وَلایَزالُ بِوادیهِ اَخوُثِقَةٍ　　　مُطَرَّحُ الْبَزِّ وَالدِّرسانِ مَاكُولُ

لغات:

لایَزالُ: زوال نمی‌پذیرد (همیشه هست)، از افعال ناقصه. **اَخُو**: صاحب. **ثِقَة**: وثوق و اطمینان. **مُطَرَّح**: انداخته اسم مفعول از باب تفعیل. **بَزّ**: سلاح. **دِرْسان**: لباس‌های کهنه و پاره شده جمع **دِرْس**. **مَاكُول**: خورده شد، اسم مفعول.

معنی شعر:

همیشه، مردی که به شجاعت خود اطمینان داشته، سلاح و لباس پاره شده‌ی انداخته، خورده شده، در سرزمین او وجود داشته باشد (**بِوادِیه** خبر **یَزال** است) شاعر در ۵ شعر اخیر اوصاف شیری را بیان کرده است که حضور در محضر مبارک پیغمبر خدا با اتهاماتی که به او نسبت داده‌اند، از روبرو شدن با چنین شیری مخوف‌تر می‌داند.

۵۱- اِنَّ الرَّسُولَ لَسَیْفٌ یُسْتَضاءُ بِهِ　　　مُهَنَّدٌ مِنْ سُیُوفِ اللهِ مَسْلُولُ

لغات:

سَیْف: شمشیر. **یُسْتَضاءُ**: طلب نور می‌شود، فعل مضارع مجهول از باب استفعال. **مُهَنَّد**: هندی. **مَسْلُول**: برهنه شده، از غلاف کشیده، اسم مفعول.

معنی شعر:

بی‌شک حضرت رسول (ص) شمشیری است هندی از شمشیرهای خدا، از غلاف کشیده شده که به وسیله‌ی آن کسب نور می‌شود.

شاعر در این بیت مجدداً به مدح حضرت رسول (ص) پرداخته و از این به بعد تا آخر قصیده، مهاجرین اصحاب را می‌ستاید.

۵۲– فِي فِتْيَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ قالَ قائِلُهُمْ — بِبَطْنِ مَكَّةَ لَمَّا اَسْلَمُوا زُولُوا

لغات:

فِتيَة: جوانمردان، جمع **فَتي**. **اَسلَمُوا**: مسلملن شدند فعل ماضی معلوم از باب افعال. **زُولُوا**: نقل کنید، مهاجرت کنید، فعل امر از مصدر زوال.

معنی شعر:

او در میان جوانمرادنی از قبیله‌ی قریش است که وقتی مسلمان شدند، گوینده‌ی ایشان گفت: آماده‌ی مهاجرت شوید و دستور مهاجرت در سرزمین مکه بود.

۵۳– زالُوافمازَالَ اَنْكاسٌ وَلَاكُشُفٌ — عِنْدَ اللِّقاءِ وَلاميلٌ مَعازِيلُ

لغات:

اَنْكاس: مردان ناتوان جمع **نِكس**. **كُشُفُ**: کسانی که سپر داشته باشند که شمشیر نداشته باشند، جمع **اَكْشَفْ**. **لِقاء**: برخورد، مصدر باب مفاعله. **مِيل**: کسانی که شمشیر نداشته باشند، جمع **اَمْيَل** صفت مشبهه. **مَعازِيل**: کسانی که سلاح نداشته باشند، جمع **مِعْزال**.

معنی شعر:

ایشان مهاجرت کردند و مردانی که ناتوان بودند و کسانی که برای مقابله با دشمن، سپر و شمشیر و سایر سلاح‌ها را نداشتند از هجرت خودداری کردند (تمام مهاجرین، مسلّح و مردان رزمند.)

۵۴– شُمُّ الْعَرانِينِ اَبْطالٌ لَبُوسُهُمُ — مِنْ نَسْجِ داودَ فی الْهَيْجا سَرابِيلُ

لغات:

شُمّ: کسانی که در بینی ایشان برآمدگی باشد جمع **اَشَمّ** صفت مشبّهه از **شَمَم** به معنی ارتفاع است. **عَرانِين**: بینی‌ها جمع **عِرْنِين**. **اَبْطال**: دلیران جمع **بَطَل**. **لَبُوس**:

پوشیدنی و در این جا مقصود از آن لباس جنگ است. **نَسْج**: بافتن. **داود**: اسم پیغمبری که لباس‌های جنگ را که قبلاً به صورت قطعات آهن بود، به حلقه‌های زره تبدیل کرد. **هَیْجا**: جنگ. **سَرابیل**: لباس‌های جنگ یا مطلق پوشیدنی جمع **سِرْبال**.

معنی شعر:

مهاجرین دارای بینی‌هایی برآمده می‌باشند (که از او صاف پسندیده در مردان است یا کنایه از بلندنظری و علوّ مقام است) پهلوانانی هستند که لباس جنگی ایشان از لباس‌های جنگی ساخته و بافته‌ی داود پیغمبر است (که تعلیم شده از طرف خداست)

٥٥- بِیْضٌ سَوابِغُ قَدْ شُكَّتْ لَها حَلَقٌ　　كَأَنَّهَا حَلَقُ الْقَفْعاءِ مَجْدُولُ

لغات:

بیض: سفیدها، جمع **اَبْیَض** صفت مشبهه. **سَوابِغ**: بلند و کامل، جمع **سابِغ** اسم فاعل. **شُكَّتْ**: داخل یکدیگر شده باشند فعل ماضی مجهول. **حَلَق**: جمع **حَلْقَة**. **قَفْعاء**: درختی است که بر روی زمین کشیده می‌شود و شاخ‌های آن مانند حلقه‌های زنجیر است. **مَجْدوُل**: محکم شده اسم مفعول.

معنی شعر:

لباس جنگی ایشان سفید و بلند است و حلقه‌هایش داخل یکدیگر شده‌اند گویی حلقه‌های درخت قفعاءاند و محکم بافته شده‌اند.

٥٦- لایَفْرَحُونَ اِذا نالَتْ رِماحُهُم　　قَوْماً وَ لَیْسُوا مَجازِیعاً اِذا نِیلُوا

لغات:

یَفْرَحُونَ: شاد می‌شوند، فعل مضارع معلوم. **نالَتْ**: رسید، فعل ماضی معلوم. **رِماح**: نیزه‌ها، جمع **رُمْح**. **مَجَازیع**: جزع و بی‌تابی‌کنندگان جمع **مِجْزاع** صیغه‌ی مبالغه. **نِیلوُا**: رسیده شوند ماضی مجهول.

معنی شعر:

شادمان نمی‌شوند وقتی که نیزه‌های ایشان به گروهی اصابت کند، و وقتی که مورد اصابت قرار گیرند جزع نمی‌کنند.

۵۷- يَمْشُونَ مَشْيَ الجِمالِ الزُّهْرِ يَعْصِمُهُمْ   ضَرْبٌ اِذا عَرَّدَ السّوُدُ التَّنابِيلُ

لغات:

يَمْشُونَ: راه می‌روند، فعل مضارع معلوم از مصدر **مَشْيٌ**. **جِمال**: شتران، جمع **جَمَل**. **زُهر**: جمع **اَزْهَرْ** به معنی سفید، صفت مشبّهه. **يَعصِمُ**: حفظ می‌کند، فعل مضارع معلوم. **عَرَّدَ**: فرار کرد، فعل ماضی معلوم از باب تفعیل. **سُود**: جمع **اَسْوَدْ** به معنی سیاه، صفت مشبهه. **تنابيل**: کوتاه قدان جمع **تِنْبال**.

معنی شعر:

راه می‌روند مانند راه رفتن شتران سفید، ایشان را حفظ می‌کند ضربه‌هایی که بر دشمن وارد می‌کنند در وقتی که سیاهان کوتاه‌قد فرار می‌کنند (تشبیه راه رفتن مهاجرین به راه رفتن شتران از جهت وقار و خونسردی و سفیدی کنایه از حریّت و آزادی آنان است.) و جمله‌ی آخر شعر کنایه از انصار است که در کشتن شاعر سعی زیاد می‌کردند، و سیاهی کنایه از بردگی است.

۵۸- لايَقَعُ الطَّعْنُ الاّ فی نُحُورِهِمُ   وَ ما لَهُمْ عَنْ حِياضِ المَوْتِ تَهْلِيلُ

لغات:

يَقَعُ: واقع می‌شود و فرود می‌آید. **طَعْن**: زدن و زخم نیزه. **نُحور**: سینه‌ها، جمع **نَحْر**. **حِياض**: جمع **حَوْض**. **تَهْليل**: تأخیر مصدر باب تفعیل.

معنی شعر:

فرو نمی‌آید نیزه‌های دشمن، مگر بر سینه‌های ایشان (به دشمن پشت نمی‌کنند)، و از وارد شدن به حوض‌های مرگ تأخیر جایز نمی‌دانند.

ترجمه قصیده به پایان رسید و بر ممدوح آن درود بی‌پایان می‌فرستم و از خدای تعالی می‌خواهم که از برکاتش محرومم نسازد■

۱۵ شهریورماه ۱۳۶۱ـ حمدی